

افقاری و در دره

شماره صد و بیست و دوم

نہی وہ

Serial Number 122

December, 1972

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations
Ministry of Culture & Arts

300, Avenue Iranshahr Shomali Tehran, Iran.

Annual Subscription \$3; deposited in advance in A/C

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.
Tehran, Iran.



خط از میرعلی، از آثار دوره صفویه

نبرد مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

آذرماه ۱۳۵۱

شماره صد و بیست و دوم

در این شماره :

در هر گوشه از سرزمین ایران بخشی از تاریخ بسیار کهن ما نهفته است . . .	۳
نسخ خطی اسلامی و سابقه تاریخی آنها	۵
سوار ، شهسوار (شوالیه) در شاهنامه فردوسی	۱۳
پوشاک مردم دهرم	۲۳
گنجور و برنامه او	۳۰
شادروان سید محمد علی امام شوشتری	۴۵
✓ ایران و فرانسه در گذشته و حال	۴۷
ارک علیشاه تبریز	۴۱
رموز قصه از دیدگاه روانشناسی	۴۷
سیمای راستین خیام	۴۹
✓ ریشه‌های تاریخی امثال و حکم	۵۳
ظهور فیلم‌های سیاه - سفید	۵۵
عصر طلایی امپراتوران بزرگ موریائی هند	۶۳

مدیر : دکتر ا . خداپنده‌لو
سر دبیر : عنایت‌الله خجسته
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان ایرانشهر شمالی شماره ۳۰۰ شماره تلفن ۸۳ - ۸۳۱۴۷۸

در هر گوشه از سرزمین ایران بخشی از تاریخ بسیار کهن مانده است

دکتر عیسی بهنام

حصارهای این قلعه قرار داشت و در نتیجه آتش سوزی روی هم ریخت آثار بسیار گرانبهایی مانند زینت آلات زرین و جام های طلا بدست آمد که نشانه ای از این است که ساکنان این قلعه از خانواده امیر مقتدری بوده اند که در این ناحیه در اوایل هزاره اول پیش از میلاد حکومت میکرد و از بیم لشکرکشی های پادشاهان آشوری که در مجاورت سرزمینشان حکومت میکردند قلعه مستحکم بنا نموده و خود و خانواده اش را در پناه آن قرار داده است. پادشاهان آشور بارها از این نوع قلعه های مستحکم با دیوارهای ضخیم و بلند که بدست آنها ویران شده سخن رانده اند و قلعه حسلو یکی از آنهاست.

جالب ترین چیزی که در کاوش های حسلو بدست آمد جام زرینی است که در میان استخوان های سه نفر پیدا شد که در حال فرار بوده اند و دیوار بلند قلعه رویشان خراب شده بود. این جام در سال ۱۹۵۸ در این مکان از زیر خاک بیرون آمد و به تنهایی نشان داد که حسلو یکی از مراکزی است که در اوایل هزاره اول پیش از میلاد مورد سکونت مردم ثروتمند و پرهیزی بوده است که نوشیدن در جام های زرین و همراه داشتن زینت آلات قیمتی برایشان امری عادی بوده و همین اشیاء گرانبهاست که نظر پادشاهان آشوری را به خود جلب کرده و موجب ویرانی خانه هایشان گردیده است.

من در اینجا عکسی از این جام زرین را ارائه میدهم ولی معذرت میخواهم از اینکه این عکس زیاد واضح نیست، و برای جبران این نقص شرح آن میپردازیم: عکس شماره ۱ در ردیف بالا سه نفر از خدایان هر کدام سوار بر گردونه ای هستند که دو اسب آنرا میکشد. بدون شك یکی از آنها خدای خورشید و دیگری خدای «ماه» است. در میان گردونه ها اشخاصی دیده میشوند که گوسفندی را به عنوان قربانی برای خدایان همراه میبرند. از همان روزها چنین مرسوم بوده است که برای خشنودی خاطر خدایان گوسفندان را قربانی میکردند، و پیش از آن، همانطور که در داستان حضرت ابراهیم نقل شده است دختران یا پسران جوان را قربانی

حسلو در جنوب دریایچه رضاییه، قرار گرفته است. نام این مکان تاریخی برای باستان شناسان خارجی بسیار خوب شناخته است. از سال ۱۹۵۶ هیأت حفاری امریکایی از طرف «موزه دانشگاه پنسیلوانیا» و «متروپولیتن موزیوم نیویورک» تحت ریاست روبرت دایسون مأموریت یافته است در مکان تاریخی حسلو کاوش کند. تاکنون هشت بار هیأت مزبور در این مکان کاوش های دقیقی بعمل آورده است. برای این کاوش ها بنیاد «کیورکیان» در نیویورک و دانشگاه «کانساس» و «موزه شاهی اونتاریو» در «تورونتو» در کانادا، «اکسپلوررز کلوب در نیویورک» و «نشیونال ساینس فوندیشن» (بنیاد ملی علوم) نیز با هیأت کاوش کننده مزبور همکاری مادی نموده اند. من نام این مؤسسات را مخصوصاً برای این مردم تا دانسته شود چگونه مؤسسات بخش های خصوصی در کشورهای پیشرفته علاقمند به کشفیات تاریخی در ایران و در هر نقطه از جهان اند. منظور اصلی هیأت از این کاوش ها این است که تاریخ ناحیه حسلو و دره های اطراف «سلدوز» و «اشنو» را که در اوایل هزاره اول پیش از میلاد بارها مورد تجاوز پادشاهان آشوری قرار گرفته مطالعه و بررسی نمایند. من صلاح نمیدانم در اینجا وارد جزئیات کاوش های حسلو گردم زیرا بدون شك برای خوانندگانی که در این کار تخصصی ندارند موجب ملال خواهد شد و روش این مجله این است که مطالب علمی را بصورت آسان تری در دسترس عموم قرار دهد.

با این حال تصور میکنم این مطلب برای خوانندگان جالب باشد که بدانند قدیم ترین آثاری که از حسلو بدست آمده بنابر نتایجی که با روش تجزیه کاربن ۱۴ بدست آمده از ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است. این قلعه مستحکمی که در این مکان در حدود هزاره اول پیش از میلاد مسیح ساخته شده بود در حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد احتمالاً بدست سربازان آشوری طعمه آتش قرار گرفت و ویران شد. در زیر دیوارهای ساختمان دو طبقه ای که در داخل

مینموده‌اند . در ردیف پایین نقشی انسان‌ها و عقاب و شیر و خنجر و از این گونه نقوش دیده میشود که احتمالاً مجموع آن مربوط به داستانی است که جنبه مذهبی داشته و اکنون برای ما نامفهوم است .

این جام زرین که در سال ۱۳۳۵ کشف شد ما را بیاد جام زرین مارلیک می‌اندازد که چند سال بعد از آن در ناحیه رودبار رشت از زیر خاک بیرون آمد و هردو جام شامل نقوش پیچیده‌ای بودند که شباهت‌هایی به نقوش معمول در نواحی آشور و بین‌النهرین و سکایی و مانایی و ماد داشت ولی سبك ساخت آن کاملاً محلی است و نشان میداد که باوجود روابط نزدیک با کشورهای مجاور ، نواحی اطراف دریاچه رضاییه و سواحل دریای خزر هنری مخصوص بخود داشتند

که دارای خصوصیتی بود که در نقاط دیگر دیده نمیشد . در نقطه دیگری در همین نواحی شمالی ایران، در کلاردشت، واقع در ارتفاعات سواحل دریای خزر و هم‌ارتفاع با ناحیه مارلیک در رودبار رشت ، جام زرین دیگری پیدا شد که با دو جام زرین بالا شباهت زیاد داشت .

کشف چنین جام‌های زرین با نقوش‌های مشکل موجب شد که باستان‌شناسان اعتقاد به این مطلب پیدا کنند که در اوایل هزاره اول پیش از میلاد در نواحی شمالی فلات ایران امارت- نشین‌هایی وجود داشته‌اند که از هنر و تمدن پیشرفته‌ای برخوردار بوده‌اند و از این نظر چیزی از ملت‌های مستقر در جلگه بین‌النهرین یا سوریه و شبه‌قاره آناتولی کم نداشته‌اند . عقیده کاوش‌کنندگان در حسنلو این است که پیش از

این جام در سال ۱۳۳۵ در حسنلو نزدیک دریاچه رضاییه از زیر خاک بیرون آمد و امروز در موزه ایران باستان حفظ میشود . جام مزبور به تنهایی صفحات بیشماری از کشور ما دربردارد



این مجسمه کوچک سر انسان که ۵۹ سانتیمتر بلندی و ۳ سانتیمتر پهنا دارد و از عاج تراشیده شده در ویرانه‌های حسنلو بدست آمده و میتواند بصورت مدرکی درآید که نشان دهد مردمی که در اوایل هزاره اول پیش از میلاد در آن نواحی زندگی میکردند از چه نژادی بوده‌اند. سیاهی چشم احتمالاً از جنس دیگر بوده است که در میان سفیدی مرصع شده بوده و از میان رفته است. وی بینی باریک و راست، چشمانی درشت و ابروانی کشیده داشته است و تقریباً چیزی شبیه به مردم کنونی ایران بوده است. خصوصیات نژاد زرد در او دیده نمیشود، کلاهی که بر سر دارد بی‌شک به کلاه مردمان ناحیه پارس، آنطوری که روی نقوش برجسته تخت جمشید نشان داده شده بی‌شک نیست. هنر مردم این ناحیه در آن زمان به آن درجه از کمال رسیده بوده است که میتوانستند چنین مجسمه‌های زیبای کوچکی را در عاج فیل تراشند. وجود عاج در این ناحیه نشان میدهد که بین مردم فلات ایران و هندوستان یا آفریقای شرقی روابط بازرگانی وجود داشته است.

مستحکمی که مورد بحث ماست از همین اقوام اخیر بوده است. تعدادی از باستان‌شناسان اعتقاد دارند که این نواحی در اوایل هزاره اول پیش از میلاد مورد سکونت اقوام «پارسوآ» بوده که بارها پادشاهان آشوری در سالنامه‌های خود نام آنان را بردماند و عاقبت مغلوب آشوریان گردیده جزو قلمرو حکومت آنان گردیده‌اند.

آقای پروفیسور گیرشمن در کتاب «ماد و پارس» که بزبان فارسی بوسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است تصور مینماید که این «پارسوآ» ها همان اقوام «پارس‌ها» هستند که بعداً بطرف ناحیه خوزستان حرکت مینمایند و شاهنشاهی هخامنشی را بوجود می‌آورند. آقای دیاکونو دانشمند شوروی در کتاب «مادها» که بوسیله کریم کشاورز ترجمه و از طریق بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است با این نظریه موافق نیست.

عده‌ای دیگر از باستان‌شناسان، مانند آندره گدار، نیز اعتقاد دارند که این نواحی در اوایل هزاره اول پیش از میلاد مورد سکونت «مانایی» ها بوده که نامشان در تورات ذکر شده و از نژاد آریایی نبوده‌اند.

این مطلب را نیز نباید از نظر دور داشت که در همین زمان‌ها بنابر نویسندگان یونانی و بعضی منابع دیگر، مادها در این سرزمین‌ها تسلط داشته‌اند. و باز، با اینکه مطلب پیچیده‌تر میشود باید بخاطر بیاوریم که در همین اوان اقوام «سکایی» و حتی «کیمری» نیز در این حدود رفت و آمد داشته‌اند.

روشن کردن تمام این مطالب از حدود امکانات این مجله خارج است و باید امید داشت که باستان‌شناسان جوان ما در مورد تاریخ و فرهنگ ناحیه واقع در اطراف دریاچه رضاییه بتحقیق بپردازند و نتایج تحقیقات خود را منتشر سازند.

هنرمردم



حدود ۱۲۵۰ پیش از میلاد مردم صحراگرد و چوپانی در نواحی جنوبی دریاچه رضاییه مسکن داشته‌اند که از طرف شمال و مشرق وارد این ناحیه شده بودند، زیرا آثارشان در طرف مغرب دیده نمیشود.

از آن تاریخ بعد این ناحیه مورد سکونت اقوام دیگری فرار گرفته است که آثارشان با آثار اقوام پیشین اختلاف زیاد دارد ولی هویت آنان درست معلوم نیست. بهر حال قلعه

نسخ خطی اسلامی و سابقه تاریخی آنها

ایرج افشار

مقدمه

مراد از نسخه‌های خطی اسلامی آثاری است که به خط عربی و به زبانهای عربی، فارسی، ترکی جغتایی، ترکی استانبولی (لهجه قلمرو عثمانی) و اردو و مقداری هم به زبانها و لهجه‌های اردو، کردی، پشتو، بلوچی و بعضی لهجه‌های دیگر مربوط به این زبانها کتابت شده است.

اکثریت نسخه‌های خطی اسلامی به زبان عربی است، این زبان هم زبانی دینی مردم مسلمان بوده است و هم قرن‌ها زبان علمی قلمرو اسلامی جهان. در مرتبه بعد نسخه‌های فارسی قرار دارد اما نسخه‌های فارسی از حیث کیفیت هنری و آرایش‌گری بر نسخه‌های زبانهای دیگر ارجحیت دارد.

هنرمندان باریک‌اندیشه ایرانی در قرآن کریم و متون ادبی فارسی و کتبی نظیر صحیفه سجاده و کلمات قصار و ادعیه، ذوق و استعداد خود را به نهایت استادی به مرحله جلوه رسانیده‌اند.

عده‌ای از متون زبان فارسی میدانی گشاده‌تر و آماده‌تر برای هنروری آنها بوده است؛ مثل شاهنامه، خمسه نظامی، مثنوی مولانا، کلیات سعدی و دیوان حافظ و عده‌ای از آثار جامی و بسیاری از منظمه‌های حماسی و عاشقانه و دینی دیگر که جای نام آوردن از آنها درین مقال نیست.

بطور کلی میتوان گفت که سهم ایرانیان در ایجاد نسخه‌های خطی آرایشی و مزین و اصولاً در گستردن «تمدن کتابی» اسلامی بیش از سایر اقوامی است که به دین اسلام گرویده‌اند.

نسخه‌های مربوط به زبان ترکی به دو گروه تقسیم می‌شود. یک دسته آنهاست که به زبان ترکی جغتایی است و اغلب در صفحات خراسان و ماوراءالنهر نوشته شده. آثار باقی مانده مربوط به این زبان را در کتاب با ارزش هوفمن هلندی باید شناخت^۱. دسته دیگر آنهاست که به زبان ترکی رایج در ولایات و متصرفات روم شرقی (عثمانی) به رشته

تحریر درآمده است و ما امروز آن را ترکی استانبولی می‌نامیم. نسخه‌هایی که در زبانهای کردی، اردو، بلوچی و پشتو دیده می‌شود اکثراً از آن دو سه قرن اخیر است. درینجا باید به یک نوع خاص از نسخه‌های خطی فارسی اشاره شود و آن نسخه‌هایی از آثار زبان فارسی به خط عبری است که در اصطلاح فرنگی به Judeo-Persian می‌گویند. این کتابها در سالهای اخیر مورد تحقیق دقیق عده‌ای از ایرانشناسان خارجی قرار گرفته است. برای این نوع نسخه‌ها نگاه کنید به مقاله دقیق آسموسن که به زبان انگلیسی انتشار داده است^۲.

انواع نسخه‌ها

نسخه‌های خطی را از نظر گاه جغرافیائی نیز می‌توان مورد سنجش قرار داد. از ظواهر هر نسخه (یعنی خط و جلد و آرایش آن) می‌توان حکم کرد و البته بطور نسبی دریافت که نسخه مورد نظر در کدام گوشه از پهنه اسلامی جهان به وجود آمده است.

بطور کلی شیوه‌هایی که درین زمینه قابل تحدیدست عبارت است از ایرانی (که خود به دسته‌هایی مانند تبریزی، شیرازی، اصفهانی، هراتی، بغدادی، سمرقندی قابل انقسام است)، هندی، رومی (یعنی آنچه در صفحات شامات و اناطولی و روم شرقی نوشته شده و اصطلاحاً ترکی هم گفته می‌شود)، ماوراءالنهری (بیشتر مربوط است به اسلوبی که از عهد صفوی در صفحات شمالی خراسان پیدا شد)، مغربی

1) H. T. Hofman: Turkish Literature. A Bio-Bibliographical Survey. Utrecht. 1969. 2 vols.

2) Jes P. Asmussen: Classical New Persian Literature in Jewish - Persian versions. Studies in Bibliography and Booklore. viii (1968): 44-53.

(مراد آنهاست که در صفحات مغرب - به اصطلاح قدیم آن - یعنی سودان و مراکش و دیگر قسمتهای اسلامی افریقا تحریر شده است) ، حجازی و یمنی .

نسخه‌های خطی از دیدگاهی دیگر نیز تقسیم پذیر است. مراد شیوه‌ای است که در طرز کتاب و میزان آراستگی و نحوه ترکیب نسخه به کار رفته و بطور کلی به شرح مذکور در ذیل است :

نسخه‌های آرایشی و هنری یعنی آنها که به خط خوش و با جدول و تذهیب و تشعیر و سرلوح و شمشه و ترنج و پیشانی و لچک و گاه با مجالس و صورتها ترتیب یافته یا اوراق آنها را زرافشان کرده‌اند و از حیث تجلید هم دارای جلدهای سوخت معرق ، ضربی یا روغنی بوده است .

این نوع نسخه همواره گرانبها بوده و اکثراً « برسم خزانه » ملوک و امراء و وزرا و بزرگان دیگر نوشته شده است . اصطلاحاً نسخ ممتاز از این نوع را « سلطنتی » (شاهانه) می‌گویند . در قدیم ، گاه این نوع نسخ را که برای سلاطین نوشته می‌شود به قطع بزرگ (تقریباً به اندازه روزنامه‌های امروزی) می‌ساختند . به همین ملاحظه است که به يك نوع کتاب قطع بزرگ «سلطانی» می‌گفتند .

دیگر نسخه‌هایی است که به منظور استفاده و در اختیار داشتن توسط مردم عادی یا دانشمندان استنساخ شده است و از هر نوع تئین و آرایش عاری است ، مگر اینکه در بعض موارد نویسنده نسخه از شنکرف برای عنوانها و نقطه گذاریها و نشانها استفاده می‌کرده است و آنها را می‌توان « کتابتی » خواند .

نسخه‌هایی که به خط خوش کاتبان و خوشنویسان حرفه‌ای کتابت شده و کاتب نسخه چنین خدمتی را بادیافت اجرت انجام می‌داده است . این نسخ ممکن است که ضمناً آرایشی هم باشد . گفتن اصطلاح « تحریری » احتمالاً در مقابل « کتابتی » عاری از مناسبت نیست .

« نسخه‌های خط مؤلف » که از مهمترین انواع است به سبب اعتبار صحت ضبط آن و نیز به علت در دست داشتن خط علما و دانشمندان واجد اهمیت خاص است .

نکته‌ای را هم پیش از ختم این مبحث باید یادآوری کرد و آن ادامه سنت نسخه‌نویسی اسلامی در صنعت چاپ کتاب است ، بدین معنی که در آغاز آشنا شدن ممالک اسلامی با این صنعت ، طرز صفحه‌بندی و آرایشگری درون و برون کتاب چاپی منطبق بود با آنچه در نسخه‌های خطی مرسوم بود . در کتبی که به چاپ سنگی طبع شده مخصوصاً سنت قدیم کاملاً رعایت می‌شده است .

تهیه و تملك و وقف

دوران زندگی يك نسخه خطی و دست به دست گشتن

و به سفرها رفتن آن بسیار خواندنی و عبرت‌آموزست . چه بسیار که يك نسخه خطی در طول حیات يك هزارساله خود صدها مرحله را پیموده و به چند ده کتابخانه بزرگ وارد شده و به دست سلاطین و وزیران لمس شده و دانشمندان و شاعران نامور آن را خوانده‌اند . چه بسا که چند بار ، به غارت رفته و چند ده بار به خرید و فروخت رسیده و احیاناً هبه و بخشش شده و فرزندی از پدری آن را به مرده‌ریگ برده است . عاقبت هم یا سوخته یا به آب افتاده و یا موربانش خورده . بسیار از نسخه‌ها خاک شده و در زمین مدفون گردیده است . اما بسا نسخه‌ها که هنوز در گوشه‌ای سالم و محفوظ مانده و احیاناً فهرست شده و مورد استفاده علمی قرار گرفته‌است . بسا نسخه‌ها هم که بصورت ناشناخته و فراموش شده از چشم‌همخزون مانده است .

دیوان کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی ، خط محمد صالح خاتون آبادی
کتاب ۱۰۲۸



بی مناسب نیست که بیت کم ارزشی را که حکایت از سیر و سفر کتاب دارد و در قرون اخیر سروده شده است نقل کنیم :

می رود این کتاب البته تا به بغداد و مصر و کلکته !
با تجسسی که در عده ای متعدد از نسخ خطی کرده ام و سرگذشت جسمی آنها را مورد مطالعه قرار داده ام حوادث و سوانحی را که بر سر آنها آمده اجمالاً به شرح زیر می توان بازگو کرد .

خرید و فروش

طبعاً طریقه عادی تهیه نسخه ، خریدن آن بوده است . فروشندگان نسخه (کتاب) در قرون اولای اسلامی به نام ورقان خوانده می شدند . در آن عمود آنها مردمی بودند که خود به دنیای دانش بستگی داشتند . اغلب کتابشناس و دانشمند و شاعر و احیاناً خوش نویس (بداقتضای دوره های مختلف) بوده اند .

نسخ البلاغه - خط شیخ زاده سهروردی شاهروردی یاقوت کتابت ۷۲۸



اصحاب این حرفه در شهرهای مهم آن روزگاران در راسته بازاری خاص به کسب مشغول بودند ، مانند سوق الوراقین (بازار ورقان) بغداد که ذکر آن در عده ای از کتب از جمله در الفهرست ابن الندیم (ص ۲۰۹) و در تاریخ الحکمای قفطی (ص ۵۷۵ ترجمه فارسی) آمده ، یا بازار ورقان بخارا که ذکر آن در تاریخ الحکمای شهرزوری (۲ : ۱۲۸ ترجمه فارسی) نقل شده است . دکان ورقان مرکز تجمع و رفت و آمد اهل فضل و ارباب دانش بود .

روایت ابن الندیم در الفهرست آنجا که گوید که جاحظ بعضی از اوقات دکان ورقانی را شبانه اجاره می کرد و در آنجا می ماند تا خواندن کتب مورد علاقه خود را تمام کند (الفهرست ۱۶۹) نمونه ای است از این ارتباط . ما در جای خود بنحو مبسوط تر به تشریح وضع ورقان و حرفه آنها اشاره خواهیم کرد .

در خرید و فروخت کتاب افرادی دیگر دست داشته اند که «دلالی» می کرده اند و البته مقام اجتماعی و رتبه علمی ورقان را نداشته اند . عنوان این گروه مردم در کتب و مراجع به همین صورت «دلال» ذکر شده است ، مانند ابو محمد عبدالعزیز بن الحسن القاری که راوی وقاری بود و در تاریخ جرجان ذکرش به لفظ دلال الکتاب آمده است (ص ۲۰۸) ، یا شخصی به نام محمد که به دلالی کتاب اشتغال داشت و در درة الاخبار و لمعة الانوار در باره او ذیل احوال ابن سینا می خوانیم که : «روزی در بازار صحافان طواف می کرد ، محمد نامی دلال کتابی درمزد انداخته بود . . .» (ص ۳۱) و این حکایت همان حکایتی است که از ابن سینا در باب خرید نسخه ای از آثار ابونصر فارابی توسط دلال در تاریخ الحکمای قفطی (ترجمه فارسی ۵۵۸) نقل شده است بنابرین مسلم است که دلالان در امر خرید و فروش مؤثر بوده اند .

خرید کتب را به دو نوع می توان تقسیم کرد : یکی عبارت بوده است از کتب تازه نویس که اغلب به صورت استکتاب و سفارش دادن تهیه و کتابت می شد . این کاری بود که در قرون اولای اسلامی ورقان بدان می پرداخته اند و در قرون بعد کاتبان .

قسم دیگر فروش کتاب دست دوم است ، یعنی کتبی که توسط اشخاص به عللی مختلف به فروش می رفت . در کتب و قصص و اخبار اطلاعات متنوعی ازین نوع خرید و فروش به دست می آید ، مانند آنکه کتابهای جعفر بن احمد مروزی پس از وفاتش از اهواز به بغداد حمل شد و در محلی به نام طاق الحرائی متصل به سوق الوراقین در سال ۲۷۴ هجری به فروش رفت . (الفهرست ص ۲۱۴)

یا آنکه کتابهای ابو معاذ عمر بن شبه را پسرش ابوطاهر به ابو الحسن علی بن یحیی فروخت . (الفهرست ص ۱۶۳) .

است که ابوسهل بن فویخت گفت که اردشیر بابکان مردمی را به هندوچین و روم اعزام کرد تا از کتابهای آن ممالک نسخه برداری کنند و مقدار کمی هم از عراق جمع کرد و نیز گوید که شاپور پسر اردشیر و انوشیروان نیز همین شیوه را دنبال کرده اند (الفهرست، ترجمه فارسی ص ۴۳۷). نظیر این قصه یا حقیقت را برای اسکندر هم در کتب نوشته اند. نیز ابن ندیم در الفهرست نوشته است که مأمون جمعی را به سرزمین روم فرستاد تا مقداری کتب موجود در آنجا را برای بیت الحکمه اودربغداد بیاورند. از همین کتابهاست که قسمتهایی را مترجمان اولیه از زبانهای یونانی و سریانی به عربی درآوردند. (الفهرست ترجمه فارسی ص ۴۴۴).

اهداء کتاب

کتاب از راه بخشش و ارث هم به تملك اشخاص می رسید. هم اکنون نسخ خطی متعدد موجود است که پشت آنها نام اهداء کنندگان و گیرندگان ثبت شده است. از مهمترین بخشها اهدای کتابخانه قفطی به توسط خود اوست بهای آن کتابخانه پنجاه هزار دینار بود. چون وارثی نداشت به ملک ناصر صاحب حلب تقدیم کرد (مقدمه فارسی تاریخ الحکمای قفطی ص ۱۹ بنقل از فوات الوفیات ابن شاکر ۲: ۱۹۲).

ازین نوع نسخ باید نسخه هایی اشاره کرد که توسط مؤلفان، کاتبان، هنرمندان برای خزانه و کتابخانه خلفاء و پادشاهان و امراء و صدور و دانشمندان کتابت و اهداء شده است و طبعاً ابتدا به تملك اشخاصی در می آمد که کتاب برای آنها تهیه می شد و البته بعضی اوقات هم طبق دستور و سفارش کتابت می کردند. مانند بسیاری از نسخ که هم اکنون در کتابخانه سلطنتی محفوظ است. بطور مثال قرآنی را ذکر می کنم که اسدالله شیرازی نوشته و چنین رقم کرده است: «حسب الاشارة اعلی حضرت ناصر الدین شاه اسدالله شیرازی سنه ۱۲۶۸» (احوال و آثار خوشنویسان ص ۶۳).

مرسوم براین بود که این نوع نسخ را به تناسب مقام و منزلت کسی که نسخه برای اهداء بدو تهیه می شد آراسته می ساختند و نام و القاب او را معمولاً داخل ترنج ثبت می کردند. در اینجا چندتا را بطور نمونه ذکر می کنم.

— برسم خزانه سلطان الاعظم و خاقان الاعدلس سلطان شاه رخ بهادرخان (نسخه رساله ای در سلوک ملوک از تألیفات جلال قائمی هروی در کتابخانه وین که کراباچک عکس شمس آن را نقل کرده است).

— برسم کتبخانه شاهزاده

مه برج تمکین گل عیش و شادی



جنگ ابراهیم میرزا تیموری

یا آنکه ابوالفتح نحوی نوشته بوده است که در جایی خواندم که ابویکرین درید گفته بوده است که یکی ازوراقان کتاب العین خلیل بن احمد را که به خط همو بود در سال ۲۴۸ از خراسان به بصره آورد. این کتاب در چهل و هشت جزء بود و به پنجاه دینار فروخته شد. (الفهرست ص ۶۴)

یا آنکه بقول هندوشاه نخجوانی «زنی بگذشت و سبیدی پر از اوراق و کرا ریس و کاغذ کهنه ها با او بود می فروخت. آن را به اندک چیزی خریدم و چون اوراق و اجزاء را تفطیش کردم در آن میان دفتری یافتیم به خط ابوعلی بن مثله (تجارب السلف ص ۲۶۲)

تهیه کتاب از سرزمین های دور و مختلف برای کتابخانه های بزرگ همواره مورد نظر صاحبان آنها بوده. ابن ندیم نوشته

سپهر کمالات بهرام مرزا
که مثلش کسی نیست در هیچ وادی

چو تاریخ اتمام پرسید گفتم

ابوالفتح بهرام عادل نهادی

(از مرقعی که دوست محمد هروی برای بهرام میرزا صفوی در سال ۹۵۱ تهیه کرد و اکنون در خزانه اوقاف استانبول است، احوال و آثار خوشنویسان ص ۱۹۰).

— برسم خزانه سلطان الاعظم الاعدل مغیث الدین والدین ابوالفتح ابراهیم سلطان (نسخه انیس الناس متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی).

— لخزانه کتب الامیر الاسفهلار الاجل الکبیر العالم العادل المؤید المظفر المنصور حسام الدولة والدین رکن الاسلام والمسلمین عرس الملوك والسلاطین سیدالامراء ابی الحسین علی بن عمر مال (کذا) اطال الله بقاء (نسخه مورخ ۵۸۶ گیهان شناخت، بنقل از یادداشت‌های قزوینی ۶: ۲۹۰ - ۲۹۴)

— برسم خزانه کتب ملک الوزراء الدین عماد الاسلام بن عزیزالدین بن سیف بن العاصب السعید نظام الدین (نسخه فوائد السلوک متعلق به کتابخانه ملی ملک شماره ۴۰۱۴).

— برسم مطالعه حضرت آسمان شکوه خداوندگار عالمیان پشت و پناه اسلامیان المؤمنین من السماء والمظفر علی الاعدا مغرب الحضرة العلیا بدرالدوله والدین لؤلؤ مد الله ظله علینا (نسخه جوامع الحکایات عوفی جلد دوم مورخ ۷۱۵ چاپ شده بصورت عکسی. تهران، کلاله خاور ۱۳۳۵ شمسی).

— برسم کتب خانه شهریار ابوالفتح بهرام جم اقتدار (نسخه مخزن الاسرار بسیار ممتاز زرکشیده که متعلق به دکتر رضا صحت بود و اینک در کتابخانه آستان قدس رضوی است).

— برسم خزانه الکتاب السلطان الاعظم غیاث السلطنة والدینا بایسنغر بهادرخان (نسخه شاهنامه و خمره خط محمد بن مطهر بن یوسف نیشابوری مورخ ۸۳۳ - کتابخانه ملی ملک).

— نسخه‌ای از غزوات مورخ محرم سال ۷۷۶ هجری که به خزانه علاءالدین محمد (ظاهراً از وزراء) تقدیم شده بوده است (متعلق به کتابخانه اصغر مهدوی).

— برسم خزانه ابوالفتح پیربوداق بهادر خان من رشحات اقلام مولانا یوسف امیری (نسخه دیوان امیری به خط میرشرف الدین حسین مشهدی دریا صوفیه از آثار و احوال خوشنویسان مهدی بیانی ۱۵۶).

غار ت کتاب

غار ت کتاب از سوانح مهمی است که در تاریخ کتب اسلامی قابل مطالعه است. در اغلب حادثه‌ها و وقعه‌های تهاجمی

و جنگی که در طول تاریخ ایران و ممالک دیگر دیده می‌شود از غارت کتب اخبار و نشانها دیده می‌شود.

درباره غارت کتب ایران در هجوم اسکندر و هنگام فتح اعراب نظرهایی ابراز می‌شود که هنوز بطور تحقیق کیفیت و کمیت قضیه کاملاً روشن نیست و در باب آن بحثی نمی‌کنیم.

در ترجمه حال ابن سینا راجع به غارت کتب او روایتی در کتب تواریخ حکما از جمله درة الاخبار و لمعة الانوار (ص ۴۲) و نیز در ترجمه تاریخ الحکمای شهرزوری آمده است بدین صورت که کتاب انصاف او که از تصانیف مهم او بود در جنگ ابوسهل زوزنی با علاءالدوله ضمن اسباب و آلات دیگر آن عالم به غارت رفت (تاریخ الحکمای شهرزوری ترجمه فارسی به نام کنز الحکمه ۲: ۱۳۵).

در کتاب مسامره الاخبار و مسایرة الاخیار تألیف محمود بن محمد مشهور به کریم قسرائی که در باب تاریخ سلاطین سلجوقی در روم شرقی است اطلاعی از غارت کتب قاضی صدرالدین توسط نظام الدین یحیی وزیر خراسان که در سال ۶۹۹ مأمور جمع آوری مال (= مالیات) روم شده بود مندرج است و گوید که دو بیت مجلد کتب نفیس او را به غارت برد بدین عبارت: «در توقات عورات قاضی صدرالدین مقتول را به دست عوانان ظلمه . . . باز داد. بعد از آنکه دو بیت مجلد کتب نفیس او به غارت برد بیست هزار دینار و تبرکات و املاک او . . . در حوزه و حصول آورد.» (ص ۲۵۹).

این نوع غارت که به دستور مردی دیوانی و مطلع و کتابدوست انجام شده از باب امحاء و بی توجهی به کتاب نبوده است. نظیر آن نیست که مغولها در بخارا کردند و صندوق قرآن و کتب را به آخور اسبان بدل کردند و شرح آن در تواریخ عصر مغولی آمده است از جمله حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ بدان اشاره ای دارد که او را و مصاحف و کتب را در زیر دست و پای آوردند (ص ۱۲۲). عمل غارت نظام الدین یحیی به قصد تملک کتب و نقل به کتابخانه شخصی بوده است، زیرا قدر کتب نفیس را می‌دانسته.

از کتابخانه‌های مهمی که در غارت از میان رفت کتابخانه ربع رشیدی تبریز (تأسیس رشیدالدین فضل الله طیب و وزیر و مؤلف جامع التواریخ) است. حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ درباره آن می‌نویسد: «... زیادت از هزار خانه که بدیشان منسوب بودند نیز غارت کردند و از ربع رشیدی و خانه‌های وزیران چندان مرصعات و نقود و اقمشه و امتعه و کتب نفیس بیرون آوردند که شرح آن را مدتی باید» (ذیل جامع التواریخ ص ۱۵۱).

کتب کتابخانه های ایران بارها مورد هجوم و غارت

قرار گرفت. يك مورد مهم ديگر دوره هجوم افغانان است در اصفهان. شيخ محمد علي حزين ذيل وقايع «حادثه اصفهان واستيلاي افغانه» درين باب مي نويسد: «وبر من در آن احوال روزگاري گذشت كه عالم السراير بدان آگاه است و بر آنچه دست قدرتم مي رسيد صرف كردم و بغير از كتابخانه چنان چيزي در منزل من باقي نمانده بود و با وجود بي مصرفي قريب به دو هزار مجلد كتاب را نيز متفرق ساخته بودم و تتمه در آن خانه به غارت رفت.» (تاريخ حزين ص ۵۵)

بهاي كتاب

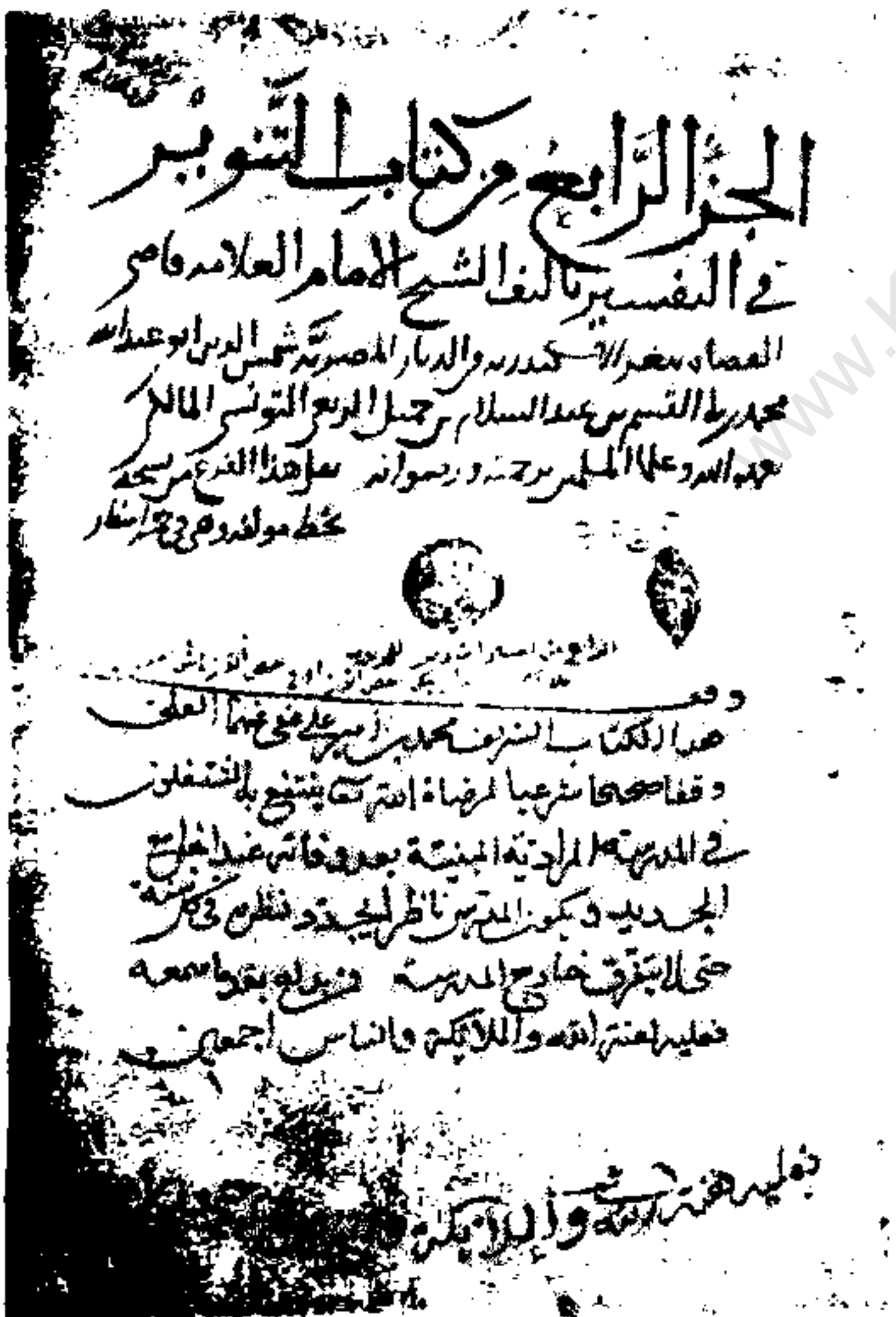
درباره بهاي كتاب در قرون مختلف اطلاعات مفيد داريم. يك دسته مطالبي است كه در كتابهاي تواريخ و مراجع قديم مندرج است. دسته ديگر بهاي كتابهاست كه پشت اوراق بعضي از نسخه ها ضبط شده. يك دسته هم بهاي كتابهاي است كه طبق سفارش اشخاص كتابت و تهيه شده و بر روي بعضي از نسخه ها بهاي كاغذ و كتابت و جلد آنها محاسبه و ضبط شده است ولي موضوع بحث در مقاله جداگانه اي خواهد بود. از مواردی كه در كتب قديم راجع به بهاي نسخه ها ديده ام شرح مندرج در راحة الصدور را وندي حكاييت از بي ارزشي بهاي كتب در هنگام جنگها و صدمات ناشي از هجوم لشكريان مي كند.

مؤلف كتاب مذكور مي نويسد: «و در شهر سنه ثمان و تسعين و خمسمائه (۵۹۸) در حمله عراق (يعني صفحات مركزي ايران) كتب علمي و اخبار و قرآن را به ترازومي كشيدند و يك من به نيم دانگ مي فروختند و قلم ظلم و مصادرات بر علما و مساعد و مدارس نهادند و همچون از جهودان سرگزي ستانند در مدارس از علما زر مي خواستند.» (ص ۳۳)

امروز تصور مي كنيم كه نسخه خطي گران است ولي در دنياي قديم هم كتاب چندان ارزان نبود. يگانه علتش كميايي كتاب بود. كتابهاي كه مخصوصاً به خط اهل علم و با آثار آنان بود كمياب بود و به گراني به فروش مي رفت. اين نديم دو مورد ذكر مي كند كه مؤيد اين نظر است يكجا مي نويسد كه يحيى بن عدي گفت كه از ابراهيم بن عبدالله نصراني خواسته بودم كه قسمت سوسفطيقا و قسمت خطابه و قسمت شعر ارسطو ترجمه اسحق را به پنجاه دينار به من بفروشد و نفروخت (ص ۴۶۱ ترجمه فارسي). باز از همو نقل مي كند كه گفت شرح اسكندر افروديسي بر كتاب السماع و كتاب برهان را جزء مترك ابراهيم بن عبدالله نصراني ديدم و يكصد و ده دينار بهاي آنها مطالبه مي كردند. رفته كه وجه آن را تهيه كنم اما در بازگشتن معلوم شد كه آن دو كتاب با كتابهاي ديگر به مردی خراسانی به سدهزار دينار

فروخته شده بود (ترجمه فارسي الفهرست ص ۴۶۱). البته گاه كتب گرانقدر به واسطه احتياج فروشنده يا بي اطلاعي او به ارزاني به فروش مي رفت. حكاييتي كه ابن سينا در شرح حال خود براي شاگردان و از جمله ابو عبید جوجر جاني نقل کرده است نمونه ای ازین قضیه است. آن حکایت به نقل از تاريخ الحكمای قفطی (ترجمه فارسي قرن يازدهم) چنين است: «درين اثنا روزي وقت عصر در بازار وراقين (بخارا) حاضر گشتم دلالي را ديدم مجلدي در دست دارد و بر آن ندا مي كند. آن را بر من عرض كرد. من آن را بروي رد كردم. مرد کسی كه به تنگ آمده باشد از چيزي و اعتقادش آن باشد كه فايده اي در آن نيست پس دلال گفت بخر اين كتاب را كه بسيار ارزان است و به سه درهم مي فروشم كه صاحبش به ثمن آن محتاج است. چون چنين گفت بخريدم آنرا و آن خود كتابي بود از مؤلفات ابی نصر فارابی در بيان اغراض كتاب مابعدالطبيعه...» (تاريخ الحكمای

از كتاب التنوير



قفطی - ترجمه فارسی ص ۵۵۸ .

بهای کتاب به علاقه و شوق خریدار هم مرتبط بود .
از جمله در مورد قفطی مؤلف تاریخ الحکماء گفته اند که
کتابفروشان ووراقان از هر گوشه به محضر او می آمدند و برو
کتاب عرضه می کردند . او کتابها را به دو برابر بها می خرید
(مقدمه ترجمه فارسی تاریخ الحکمای قفطی ص ۱۹ بنقل از
فوات الوفيات ابن شاكر ۲ : ۱۹۲) .

وقف کتاب

یکی از نکته های دقیق در تاریخ کتاب اسلامی موضوع
وقف آنهاست . چه بسیار کتابخانه ها و نسخ خطی که بطور
منفرد یا در يك مجموعه به تملك وقف درآمده است و هنوز

مثنوی و اله و سلطان از شمس الدین فقیر - نسخه متعلق به خدیجه سلطان -
در حواشی و اول کتاب و ملحقات آخر کتاب خطوطی از واله و
خدیجه سلطان



آثار وقفیت بر روی نسخه ها دیده می شود . از عده کثیری دیگری
هم که قرن ها وقف شده است هیچ نوع خبری و اثری در دست
نیست ، مانند کتبی که مرزبانی ادیب مشهور زبان عربی به خط
خویش نوشته بود و بقول ابن الندیم بیش از بیست هزار ورق
بود و همه را وقف کرده بود (الفهرست ترجمه فارسی ص ۲۲۱)
یا کتبی که میرزا مهدی خان استرآبادی وقف کرد و شرح
آن را در مقدمه دره نادره نوشته است .

از همین نوع کتابهایی است که بر مدرسه انوشروان بی خالد
در کاشان وقف شده بود و در تجارت السلف هندو شاه در باب
آن می خوانیم که «و کتابهای بسیار بر آن مدرسه وقف
کرد آن مدرسه و کتابخانه معمور بود . اما اکنون
که ماه محرم است سنه اربع و عشرين و سبعمائه (۷۲۴) شنیدم
که آن مدرسه خراب شد و کتابخانه برفتاد» (ص ۳۰۱)

يك نوع از موقوفات در باره كتب اوقافی بوده است
برای معارف و صالی و مرمت آنها . مضمون وقفنامه ای که
درین باره دیده ام و بر سنگ حك شده و بر دیوار حسینیه ای
در عقدا (میان نائین و یزد) نصب است چنین است که :
«وقف نمود سلاله السادات حاجی میرزا حسن عقدائی سی
کرت زمین باغده عقدا . . و ده کرت آن مرحومه زوجه
میرزا علی وقف نمود . پنج کرت آنرا بر صحافی قرآن
مسجد و . . .» (یادگارهای یزد جلد اول ص ۴۵۴)

از نسخ وقفی تعداد کثیری در کتابخانه ها و گاه نزد
اشخاص دیده می شود ، مانند كتب وقفی شاه عباس بر آستان
قدس رضوی و آستانه قم و آستانه حضرت عبدالعظیم (شهر
ری) و نادرشاه بر آستان قدس .

وقف کردن كتب خطی در عصر ما از مرسوم نیفتاده .
اشخاصی چند مانند علی اصغر حکمت ، خانابا مشار كتب خطی
خود را بر آستان قدس رضوی و سید محمد صادق طباطبائی و
جمال امامی بر مجلس شورای ملی ، سید محمد مشکوة ،
خاندان امام جمعه کرمانی ، علی اصغر حکمت بر کتابخانه
مرکزی دانشگاه . حاجی محمد آقا و حاجی حسین آقای
نخجوانی بر کتابخانه ملی تبریز وقف کرده اند . از مهمترین
مجموعه های خطی کتابخانه حاجی حسین آقای ملک است که
بر آستان قدس رضوی وقف شده است .

بر قرآنی که در سال ۴۲۱ بر آستان قدس (مشهد
رضوی) وقف شده يك بیت شعر کتابت شده است که مضمون
آن در شرائط مربوط به وقفنامه های دیگر نیز دیده می شود
و آن از نوع نفرین برای کسی است که کتابهای وقفی را
بدزد . آن شعر این است :

ای هر که بدزد این کراسه

ایزدش بدهد مرگ به تا سه

(نامه آستان قدس رضوی ح ۸ ش ۳ ص ۱۲)

سوار، شسوار (شوالیه) و شاهنامه فردوسی

علیقلی اعتماد مقدم

در شاهنامه چه بسا به واژه سوار برمیخوریم که بطور کلی دو معنی از آن درمی یابیم. گاهی به معنای سوار یا سوارنظام^۱ و زمانی به معنای واژه ایست که به فرانسه آنرا شوالیه^۲ می گویند.

در شاهنامه برای سواران صفتها، ویژگیها و تشبیهها یاد شده و جنس و نوع سلیحها، هنرها و پایه های سواران (؟) ذکر گردیده است.

(۱) صفتها، ویژگیها و تشبیهها: سراینده، گوینده، یادگیر، سخنگوی، بینادل، بخرد، روشن روان، گرد، دلیر، در خور کارزار، میان بسته کارزار، شایسته کارزار، گو، چو شیر زیان، همچو پیل و نهنگ، هژیر دلیر، نگهبان راه، هشیوار، بسیار دان، کارکن نامجوی، کسی که از جنگ سیر نمی شود، گردنکش، نامدار، جهانگیر، سرافراز، فرزانه، خردمند، با دانش، مایه ور، مایه دار، دوستدار، با رای و کام، به تن نامدار، به گوهر بزرگ، هنرمند، دلاور، مرد، رزمخواه، گردافکن، بیدار، پیروزگر، زورمند، نام آور، جنگجوی، کاردیده، کندآور، گردگیر، فروزنده کارزار، هژیر، سرانجمن به رزم و یزم و شکار، با قر و زیب، با قره سی، نیکنام، بلند اختر، با شرم، رهنمای، پیروز بخت، دلارام، جهان دیده، گفت و شنید دان.

(۲) پایه های^۳ سواران (؟) — شاه سوار شسوار، سالار ایسران سوار، شاهزاده سوار، جهان پهلوان سوار، سوار جهان، پهلوان سوار، کار آزموده سوار، گزیده سوار، ستوده سوار، گرد سوار، نبرده سوار، جنگی سوار، سوار جنگاور، سوار جهان دیده، نوسوار، سوار زرین سپر، سوار زرینه کفش، (سوار براسب سیاه ؟).

(۳) سلیح و هنرهای جنگی سواران: — الف) سلیح گرز، تیر، تیر خدنگ، ترکش، کمان، درع، سپر، تیر،

گویال، ترک، جوشن، ژوبین، خنجر، خفتان، خود آهن کلاه، تیغ.

ب) رشته و هنر جنگی — نیزه دار، نیزه ور، گرزدار، گرزور، زره دار، سپردار، شمشیرزن، شمشیردار، کمندافکن، تیغزن، تیغدار، خنجرگذار، ژوبین زن، جوشنور، دژدار، عنان دار، عنان پیچ، اسپ افکن، پیچنده اسب.

در ضمن برجاست یادآور شویم که زنها نیز به پایه سواری نیز می رسیدند گویو هنگامی که درباره همسرش سخن می راند گفت که او دختر رستم است.

مهرین دخت بانو گنشب سوار
به من داد گردنکش نامدار
هنگامی که سهراب به دژ سپید تاخت در آنجا گرد آفرید می زیست.

ژلی بد به کردار گردی سوار
همیشه به جنگ اندرون نامدار

اینک شعرهایی که در آن نام سوار همراه با پایه اش یاد شده و نیز بیت هایی که در آن عنوان سوار که پایه ای است به روشنی نمایان است و نیز هر گونه بیتی که ذکر سوار^۴ در آن شده است یاد می کنیم.

نامهای سواران
چو سام نریمان که کارزار
به مردی نه هست و نه باشد سوار

*

کمان را به زه کرد زال سوار
خدنگی بدو اندرون راند خوار

*

جهان آفرین تا جهان آفرید
سواری چو رستم نیامد پدید

*

که مانند سام گرد از مهان
سواری پدید آمد اندر جهان

*

که اندر جهان چون سیاوش سوار
نبندد کمر نیز يك نامدار

*

گذشته ز رستم به ایران سوار
ندانم که یا من کند کارزار

*

۱ - Cavalier

۲ - [Chevalier] به گفته لاروس اونیورسل شوالیه‌ها طبقه‌ای ممتاز بودند که در بیشتر سرزمین‌های یونانی مانند آتن یا بیزانس در روم می‌زیستند. در زمان سرویوس تولیوس (Servius Tullius) هر شوالیه يك اسب از دولت می‌گرفت و برای سواری به کار می‌برد و تیولی هم به او سپرده میشد. بعدها بیشتر بخش داورى و بازرگانی به وسیله آنان انجام می‌گرفت.

شوالیه‌ها مردمی دست و دل باز بودند و از خود تراکت و ادب نشان می‌دادند. شوالری يك دستگاه فتودال نظامی و دینی در قرون وسطی بود که اعضاء آن سلیح و نیروی خود را در خدمت قانون و بیچارگان می‌گذاشتند و به غلط ریشه این کار را به رسمهای ژرمنی نسبت داده‌اند.

آزاده‌ای که میخواست به درجه شوالیه شدن برسد در هفت سالگی به خدمت يك نجیب‌زاده درمی‌آمد و همین‌که چارده ساله می‌شد اسلحه‌دار می‌گشت و در بیست و يك سالگی شوالیه می‌گردید. پس از تشریفات دینی يك کلاه‌خود و يك سکه و يك نیزه و بالاخره يك اسب به او می‌دادند که سوار می‌شد و به اطراف می‌رفت تا پایگاه شوالیه شدن خود را به آگاهی مردم برساند.

دربان لاتین اسب و یابو را Caballus می‌خواندند که ریشه‌اش بطور قطع معلوم نیست و حدس زده‌اند که باید از يك زبان غیر آریائی وارد شده باشد. «سوار» را Caballari-us می‌خواندند در زبان انگلیسی از سال ۱۵۵۶ یعنی زمان شکسپیر به کار رفته است و از سال ۱۷۹۵ به معنای امروزی به کار می‌رود.

واژه Chevalier در اواخر قرن یازدهم در حدود سال ۱۰۸۰ (در رولان Roland) Chevalerie, Cheval نیز در همین اوان بکار برده شده است.

واژه شوالیه در قرن پنجم به معنای مهر (Garçon d'écurie) به کار رفته است.

به گفته هرتسفلد: در سده سوم میلادی «شوالری» و «فتودالیم» در ایران کاملاً پرورده شده بود هزار سال زودتر از اروپا.

(E. Herzfeld, Archaeological History of Iran, P. 78)

به گمان بنده بهتر است که «شسوار» به جای «سوار» که معنای شوالیه باشد به کار برده شود.

در اینجا بی‌تناسب نیست که یادآور شویم که در شاهنامه چندین بار واژه «شولک» به معنای اسب بکار رفته است.

«گرامی» پسر جاماسپ در میدان نبرد کشته شد. دستور پسر وزیر به کین‌خواهی برخاست و کشتار فراوان کرد. سپس نیوزار پسر شاهنشاه به میدان تاخت.

به زیر اندرون تیزرو شولکی

که ناید چنان از هزاران یکی

بدانسان بیامد به آوردگاه

به آواز گفت ای گزیده سپاه
نیوزار از دشمن کشتار بسیار کرد و سرانجام تیری به او برتاب شد.

بیفتاد از آن شولک خوبرنگ
بمرد و برفت اینت آئین جنگ
در سومین خوان اسفندیار فرمود تا گردونه چوبین بسازند و گرداگردش تیغه‌ها بنشانند.

نشست از بر شولک اسفندیار
برفت از پیش لشکر نامدار
در فرهنگ برهان قاطع یاد شده که «شولک» وزن کوچک، اسب جلد و تند و تیز رفتار را گویند و نام مرکب اسفندیار هم بوده است. بررسی چگونگی این واژه شولک و Cheval کار زبانشناسی است.

در نامه آریامهر گرد آورده دکتر صادق کیا شرحی درباره سواران (اساوره) داده شده است که تکه‌هایی از آن را یاد می‌کنیم: بشآرین برود در چکامه‌ای ایران را ستایش کرده و می‌گوید:

انآ سراه بنی احرار و قرا
رکفن الجیاد و هژالمصل البادی
یعنی ما بزرگان فرزندان آزادگان (ایرانیان) هستیم که تاختن اسبان نیکو روی و جنبانیدن شمشیر برهنه مارا بزرگ داشته است. (صفحه ۱۳)

ابوصلت در قصیده عربی که در باره ایرانیان سروده می‌گوید: «آنان مرزبانان سپیدروی، سوارکاران چیره و دلاور و شیرانی هستند که فرزندان خود را در پیشه‌ها می‌پرورند.» (صفحه ۲۰)

سیف‌بن ذی‌یزن در چکامه‌ای که درباره جنگ با حبشیان و راندن آنان از یمن سروده ایرانیان را می‌ستاید و درمیان سخنانش می‌گوید: هر آینه حمله مردم به حبشیان به یاری گروهی از فرزندان شیران سوارکار. عربها ایرانیان را فارس‌الاحرار می‌گویند یعنی پاریان آزاده. (به گمان گردآورنده مقاله کنونی باید معنای آن را آزادگان اسوار یا سوار آزاده دانست عربی‌نویسان به غلط «فارس» را «ایرانی» ترجمه کرده‌اند) صفحه ۲۸.

در بصره به ایرانیان «اساوره» می‌گفتند (جمع اسواره یا سوارست که همان واژه فارسی «سوار» و «اسوار» و پهلوی اسوار [اسوبار] و فارسی باستان «اسباری» است. در مفتاح‌العلوم آمده که اساوره جمع سوار است و عجم [ایرانیان] نام سوار را جز بر مرد دلاور پهلوان نامی نمی‌گذاشتند.

۳ - در شاهنامه بطور روشن این موضوع یاد نشده است. و شاید این صفت‌ها نماینده پایه آنان باشد.

۴ - در این قسمت از واژه‌نامه شاهنامه گردآورده ولف بهرمنند شده است.

مهین دخت بانو گشسب سوار
به من داد گردنکشی نامدار
*

به ایران نیامد چو خسرو سوار
نه بر تخت با طوق و با گوشوار
*

نگه کن سوارى ز کندآوران
چو بهرام و چون زنگه شاوران
*

که آمد سوارى و بهرام نیست
مرا دل درشت است و پندرام نیست
*

گرو گرد بودى نشست تژاو
سوارى که بودیش با شیرتاو
*

سوی میمنه بارمان و تژاو
سواران که با پیل دارند تاو
*

بدو گفت طوس ای سزاوار مرد
سپهد منم هم سوارى نبرد
*

ز خون سیاوش تو داری زیان
دریغ آن سواران گودرزیان
*

زواره فرامرز و زال سوار
که مانند از آن خسروان یادگار
*

چو گرگین کارآزموده سوار
چو بیژن فروزنده کارزار
*

بدو گفت گودرز کای شهریار
ز مادر نژاید چو رستم سوار
*

به ایران پس از رستم نامدار
نبودی چو گودرز دیگر سوار
*

نه زین نامداران سوارى کمست
نه آن دوده را پهلوان رستمست
*

که اندر پروبوم ترکان دگر
سوارى نبندد چو هومان کمر
*

به توران سوارى چو هومان نبود
که با بیژن گینو رزم آزمود
*

به ایران نبرده به تیر و کمان
نبد چون فروهل سوارى دمان
*

برون تافت ز گردان هفتم هجیر
گو نامدار و سوارى هژیر
*

به رهام گفت آن زمان شهریار
که ای مهربان پهلوان سوار
*

سدیگر سیاوش که چون او سوار
نبندد کمر نیز يك نامدار
جز از پهلوان رستم نامدار
به گیتی نبینم چنو يك سوار
*

از ارجاسپ سالار گردان چین
سوار جهانگیر گرد گزین
*

(زیر سپهد برادرش بود
که سالار گردان لشکرش بود)
جهان پهلوان بود آن روزگار
که کودک بد اسفندیار سوار
*

ز دانا سپهد زیر سوار
ز جاماسپ و از پورش اسفندیار
*

بدادند آن نامه شهریار
به پاسخ نوشته زیر سوار
*

بیاید پس آن برگزیده سوار
پس شهریار جهان نیوزار
*

پس ارجاسپ شاه سواران چین
بیاراست لشکرش را همچنین
*

سواری گرانمایه نامش کهرم
رسیده به سر بر بسی سردوگرم
*

بیامد نخست آن سوار هژیر
پس شهریار جهان اردشیر
*

بیامد پس آن برگزیده سوار
پس شهریار جهان نیوزار
*

سوار جهان نیوزار دلیر
چوپیل دژآگاه و درنده شیر
*

جهان پهلوان آن زیر سوار
سواران ترکان بکشتند زار
*

به دین خدای و گو اسفندیار
به جان زیر آن گرامی سوار
*

چو نستور پور زیر سوار
ز خیمه خرامید زی اسپدار
*

یکی مرد بد نام او اردشیر
سواری گرانمایه گرد دلیر
*

بکشت از تکیان من بیشمار
مگر زنده گشت آن زیر سوار
*

شه نیمروز آنکه رستمش نام
سوار جهاننیده همتای سام
*

سواری ندیدم چو اسفندیار
زرمه دار با جوشن کارزار
*

اگر بشمری در جهان نامدار
سواری نبینی چو اسفندیار
*

شنیدم که فرزند تو اردشیر
سواری است گوینده و یادگیر
*

تو گفתי که بازآمد اسفندیار
وگر نامدار اردشیر سوار
*

سواری چو بهرام با یال و کفت
بلند اشتری زیرو زخمی شکفت
*

وزان پس به بهرام گفت کای سوار
چو این داستان بشنوی یاد دار
*

فراوان بخندید از آن شهریار
بدو گفت نامم گشپ سوار
*

به بهرام گفت ای گزیده سوار
به هرچیز مانده شهریار
*

کسی کوندیدست بهرام را
ستوده سوار دلارام را
*

مرا گر همی داد خواهی به کس
همالم گشپ سوارست و بس
*

به گفتار دختر بسنده نکرد
به بهرام گفت کای سوار نبرد
*

بیامد به جای دگر ماهیار
همی ساخت کار گشپ سوار
*

ملحقات

کنون باز گردهم به آغاز کار
بگویم که چون رفت طوس سوار
*

چنین گفت با شاه طوس سوار
که ای پرهیز شاه وای شهریار
*

بدو گفت دستان سام سوار
که ای شیردل درگاه کارزار
*

پیوشید دستان سام سوار
سلیح نریمان پی کارزار
*

ز سام نریمانش شناخت کسی
توگفتی که سام سوارست و بس
*

هنم پور دستان سام سوار
به مردی نبیند چو من روزگار
*

چگونه رها گشت این نامدار
کجا بود دستان سام سوار
*

سیاهی از آن روی ترکان چین
سپهدار روئین سوار گرین
*

مه ویسگان پور پیران گرد
سواری دلاور ابا دست برد
*

به دست اندرون گرز سام سوار
که ای پیل جنگی و شیر شکار
*

چه عذر آورم پیش سام سوار
چو در جنگ بنده کمر شهریار
*

چنین گفت با زال سام سوار
سیاوخش باز آمدست از شکار
*

چو بیدار گردد فقاع و بیخ آر
همی باش پیش گشپ سوار
*

که گر باز گردد زر اسپ سوار
ندانم چه دید اندر آن کارزار
*

چنین گفت ایزدگشپ سوار
که ای از گرانمایگان یادگار
*

چنین گفت کنداگشپ سوار
که ای در جهان از یلان یادگار
*

چنین گفت کائین گشپ سوار
که با تو سکالیده بد کارزار
*

سواران آئین گشپ سوار
که آورده بود از در شهریار
*

ندیدند هرگز سواری چو سام
نزد پیش او شیر درنده گام
*

که بهرام را دیدم اندر سخن
سواریست اسپ افکن و کارکن
*

چو شاپور و چون اندیان سوار
هر آنکس که بود از یلان نامدار
*

یلان سینه بهرام را بانگ کرد
که بیدار باش ای سوار نبرد
*

بدان تا تو باشی ورا یادگار
ز بهرام شیر آن گزیده سوار
*

چو گودرز و هفتاد پور گرین
سواران میدان و شیران کین
*

چو رستم سواری به گیتی نبود
نه گوش خردمند هرگز شنود
*

مرا گفت دستان سام سوار
ز نیرنگ تو بر در شهریار
به عنوان «سام سوار» نیز نگاه کنید .

سام هنگامی که آهنگ جنگ دشمنان کرد به زال گفت
که آرامگاه تو در این شهرست .
کنون گرد خویش اندرآورگروه
سواران و مردان دانش‌پژوه
پرستندگان رودابه چون تیراندازی زال را دیدند به
ریدک زال گفتند که این تیرانداز پهلوان کیست .
ندیدیم زبینه‌تر زین سوار
به تیر و کمان برچنین کامکار
سام درنامدای که به منوچهرشاه نوشت گفت :
عنان پیچ و گرد افکن و گرزدار
چو من کس نبیند به گیتی سوار
منوچهر به گردان و یلان گفت که با زال آزمایش نبرد
کنند و چون آنان به آوردگاه رفتند .
برانگیخت زال اسب و برخاست گرد
چنان شد که مرد اندر آمد به مرد
نگه کرد تا کیست زایشان سوار
عنان پیچ و گردن‌کش و نامدار
قباد چون آماده جنگ با بارمان شد قارن زبان گشاد
و گفت که سال تو اکنون به جائی رسیده است که نباید به
میدان بروی و با مردی چون بارمان که جوان و گشاده‌دل
است بجنگی .
سواری که دارد دل شیرین
همی بر فرازد به خورشید سر
چون رستم بر رخس سوار شد
دل زال زر شد چو خرم بهار
ز رخس نو آئین و قترخ سوار
رستم در میدان جنگ جنگ بر کمر افراسیاب زد و
اورا از زین بر گرفت .
ز سنگ سپهدار و چنگ سوار
نیامد دوال کمر پایدار
گست و به خاک اندرآمد سرش
سواران گرفتند گرد اندرش
افراسیاب چون از چنگ رستم رها شد نزد پدر خود
رفت و اورا گفت :
سواری پدید آید از پشت سام
که دستانش رستم نهادهست نام
رستم در نخستین خوان به دشتی رسید و گورخر
فراوان دید .

کمند و پی رخس و رستم سوار
نبد دام رود را ازو زینهار
چون آگاهی شکست شاه هلاوران به مردم دشت
نیزه و ران رسید
دلیران بجستند گردی سوار
عنان پیچ و شیرافکن و مردوار
چون گزدهم گرفتار سهراب شد دخترش غمگین شد
زنی بد به کردار گردی سوار
همیشه به جنگ اندرون نامدار
رستم چون وصف سهراب را شنید خندید و گفت :
نگوید کس این نامدار از کجاست
ندانم کنون کاین سوار از کجاست
هنگامی که سهراب بر سرپرده کاوس تاخت
شاهنشاه فرمود که کسی نزد رستم رود و اورا آگاه کند .
ندارم سواری ورا هم نورد
از ایران نیارد کس این کار کرد
سهراب گریزی بر کتف رستم زد که به درد آمد
بخندید سهراب گفت ای سوار
به زخم دلیران ندای پایدار
پس از زاری کردن رستم بر کشته سهراب با خود
گفت :
جهان چون تو دیگر نبیند سوار
به مردی و گردی که کارزار
هنگامی که سیاوش در نزد افراسیاب هنرنمایی می‌کرد
مهران کشور خیره شدند .
به آواز گفتند هرگز سوار
ندیدیم بر زین چنین نامدار
مهران کشور به پیشباز کیخسرو آمدند .
چو آمد به دیدار با شاه گیو
پیاده شدند آن سواران نیو
هنگامی که کیخسرو پهلوانان و گردان را برای جنگ
با افراسیاب برمی‌گزید
ز خویشان میلاد پس صد سوار
چو گرگین پیروزگر مایه‌دار
ز تخم توابه چو هفتاد و پنج
سواران رزم و نگهبان گنج
زمانی که ریو نیز به سوی فرود می‌شتافت بهرام
گودرز اورا گفت :
بترس از خداوند خورشید و ماه
دلت را به شرم آور از روی شاه
که پیوند اویت و همزاد اوی
سواری است نام‌آور و جنگجوی

زمانی که زراسپ به سوی کوه شتافت تا با فرود رزم
 آزمایش فرود از تخواار پرسید
 کدام است از ایرانیان این سوار
 چنین داد پاسخ مراورا تخواار
 که این پورطوس است نامش زراسپ
 که از پیل جنگی نگرداند اسپ
 درجنگ سختی که میان ایرانیان و تورانیان رخ داد
 کشته فراوان به جای ماند .
 هم از تخم کاوس هشتاد مرد
 سواران و شیران روز نبرد
 زخویشان پیران چو نهصد سوار
 گم آمد دراین روزدر کارزار
 بهرام به میدان جنگ رفت و کشته ریونیز را یافت .
 برو زار بگریست بهرام شیر
 که زار ای سوار جوان دلیر
 هومان به طوس گفت مرگ در آورگاه برای مردبهر
 از مرگ عادی است .
 به دست سواری که دارد هنر
 سپهد سر و گرد و پرخاشخ
 هومان در برابر طوس آمد و به تورانیان گفت باید که
 زمین را ازایرانیان تهی کرد .
 صفی برکشیدند پیش سوار
 سپردار و ژوبین ورو نیزهدار
 گودرز به طوس گفت باید بر دشمن شبیخون بزنیم .
 بیاید گزیدن سوارن مرد
 ز بالا شدن سوی دشت نبرد
 هنگامی که سرداران ایرانی را سپاه دشمن درمیان
 گرفته بودند افسران و گردان به یاری آنان آمدند .
 همه گرز وربود و شمشیردار
 بدانست هومان که آمد سوار
 کاموس با سپاه بر میدان آمد .
 سپهد سواری چو یک لخت کوه
 زمین گشته از نعل اسبان ستوه
 خاقان چین به پیران گفت که این پهلوان پرگزند
 (رستم) کیست
 چنین گفت کاین مرد جنگی دلیر
 سوار و کمندافکن و گردگیر
 نگه کرد باید که جایش کجاست
 بگرد چپ لشکر و دست راست
 سپهد پیران به بزرگان لشکر گفت که این مردشیردل
 رستم است .

چنو کینه کش باشد و رهنمای
 سواران گیتی ندارند پای
 رستم رخی را برانگیخت و به سوی خاقان که برپیل
 نشسته بود تاخت .
 بینداخت آن تا بداده کمند
 میان سوار اندر آمد به بند
 فرغار کارآگاه تورانی نزد افراسیاب آمد و گزارش
 خورا داد .
 چنین گفت کز بارگاه بلند
 برفتم بر رستم دیوبند
 سراپرده ای سبز دیدم بزرگ
 سواری به کردار غرنده گرگ
 گیو چون دانست که بیژن همراه گرگین بازنگشته
 براو بانگ سختی زد و دشنام داد .
 تو بردی ز ره مهر و ماه مرا
 گرین سواران و شاه مرا
 چون گیو نامه کیخسرو را گرفت به سوی سیستان
 براه افتاد .
 سوارن دوده همه برنشاند
 به یزدان پناهید و نامش بخواند

 چو از دیده گه دیدباش بدید
 سوی زاولستان فغان برکشید
 که آمد سواری سوی هیرمند
 سواران به گردش همان نیز چند
 رستم گرد سپاه خود می گشت و فغان می کرد و افراسیاب
 را نکوهش می نمود و می گفت :
 ترا چون سواران دلجنگ نیست
 ز گردان لشکر ترا تنگ نیست
 پیران می کوشید تا هومان را از جنگ با ایرانیان باز
 دارد و هومان گفتار او را خیره دانست .
 چنین داد پاسخ کز ایران سوار
 نباشد که برمن کند کارزار
 رهتَم به هومان گفت که درمیان ترکان ترا تنها بخرد
 می شناختم و حال آنکه نیستی .
 برآنی که اندر جهان تیغدار
 نه بندد کمر نیز چون تو سوار
 هومان در پاسخش گفت :
 تو این رزم را راه میدان گرین
 نه مرد سواری و نه دشت کین
 بیژن نزد گودرز آمد و از اینکه کسی را نامزد جنگ

با هومان نکرده گلایه نمود و گفت :
 چنان بد کزین لشکر نامدار
 سواری نبود از در کارزار
 بیژن بد ترجمانش گفت که به هومان بگوید که وی
 آماده نبرد با اوست .
 همی گوید ای رزم دیده سوار
 چه تازی تو اسب اندران مرغزار
 رهام در جنگی که با بارمان کرد اورا با نیزه
 از زین ربود .
 دوجنگی و هردو دلیر و سوار
 هشیوار و دیده بسی کارزار
 بگشتند بسیار با یکدیگر
 پیچید رهام پر خاشخار
 یکی نیزه انداخت بر ران او
 کز اسب اندر آمد به فرمان اوی
 جداگشت ازو بارمان همچو گرد
 سوار اندر آمد ز باد نبرد
 سپهرم با هجیر به رزم پرداخت .
 ابا پور گودرز رزم آزمود
 که چون او به لشکر سواری نبود
 چون نه ساعت از روز برآمد سواران و پهلوانان
 تورانی به دست ایرانیان کشته شدند .
 چنان شد که پیران ز توران سپاه
 سواری ندید اندر آوردگاه
 چون افراسیاب از کشته شدن پیران و دیگر سردارانش
 آگاه شد سوگند خورد که تا کین آنان را باز نستاند دست از
 نبرد نکشد .
 مگر کین آن نامداران من
 سواران و خنجر گذاران من
 نخواهم ز کیخسرو شوم زاد
 که تخم سیاوش به گیتی مباد
 افراسیاب سپاه را آرایش داد و پشنگ را به دست چپ
 خویش نگهداشت .
 به لشکر چنان نامداری نبود
 به هرجای چون او سواری نبود
 شیده از کیخسرو خواست تا با او بجنگد ولیکن ایرانیان
 کوشیدند که شاهنشاه با او هم‌آورد نشود . کیخسرو خشمگین
 شد و سخنانی چند گفت . سرداران از او پوزش خواستند و
 گفتند که بر ما سرزتش می‌کنند که چرا به میدان جنگ
 نرفته‌ایم و شاهنشاه خود به تن خویش به آوردگاه رفته است.
 که گویند از ایران سواری نبود
 که یارست با شیده رزم آزمود

پشنگ سوار بر اسب گشت و به سوی لشکرگاه ایران
 تاخت و چون نزدیک سپاه ایران رسید یکی از نامداران
 به کیخسرو گفت :
 که آمد سواری میان دوصف
 سرافراز و جوشان و تیغی به کف
 هنگامی که کیخسرو از رود آموی گذشت و به سوی
 سفد شتافت .
 به هر منزلی زین‌هاری سوار
 همی آمدندی سوی شهریار
 کیخسرو در پاسخ زال گفت تو مرا نکوهش می‌کنی که
 چرا به نبرد شیده رفتم .
 از آن بد کز ایران ندیدم سوار
 نه اسب افکنی از در کارزار
 که تنها بر او به جنگ آمدی
 چو رفتی به رزمش درنگ آمدی
 بزرگان و نامداران به لهراسب گفتند که به گشتاسب
 لشکری را بسیار و افسر اورا بده .
 جز از پهلوان رستم نامدار
 به گیتی نبینم چنو یک سوار
 میرین به اهرن در باره کشته شدن گرگ به دست
 گشتاسب سخن راند و سرگذشت اورا یکایک باز گفت .
 ازین گرگ واین رزم دیده سوار
 بگفتم همه هرچه آمد به کار
 گشتاسب در میدان آزمایش هنرنمائیها کرد و قیصر
 خیره شد .
 برسید و گفت این سوار از کجاست
 که چندین پیچد چپ و دست راست
 الیاس شاه خزرها به گشتاسب پیام فرستاد و گفت قیصر
 تاب ایستادگی در برابر اورا ندارد و پشت گرمیش به تست .
 کزین لشکراکنون سوارش توئی
 بهارش توئی نامدارش توئی
 فرستاده قیصر به لهراسب گفت که سواری نزد قیصر
 آمده است که مانند زریر است .
 سواری به نزدش دلیر آمدست
 که از بیشه‌ها شیرگیر آمدست
 ز مردان بخندد همی روز رزم
 هم از جام باده به هنگام رزم
 به رزم و به بزم و به روز شکار
 جهان بین ندیدست چون او سوار
 ارجاسپ نامه‌ای به گشتاسب نوشت و گفت :
 نبشتم یکی نامه شاهوار
 به نزدیک سالار ایران سوار

سوی گرد گشتاسپ شاه زمین
سزاوارگاه آن کی با قرین

...

از ارجاسپ سالار گردان چین
سوار جهانگیر گرد گرین
چون اردشیر گشتاسپ کشته شد اورمزد به کین خواهی
به میدان تاخت.

ابرکین آن شاهزاده سوار
بکشت از سواران دشمن هزار
نیوزار در میدان جنگ کشته شد.
چو کشته شد آن خوبچهره سوار
ز گردان به گردش هزاران هزار
بیدرفش پهلوانی تورانی به میدان تاخت و به سوی
زیر شافت.

بینداخت ژوبین زهرابدار
زپنهان بدان شاهزاده سوار

...

بیفتاد از اسب اندرون شهریار
دریغ آن چنان شاهزاده سوار
به اسفندیار آگهی مرگ زیر را دادند.
پس آگاهی آمد به اسفندیار
که کشته شد آن شاهزاده سوار
اسفندیار سپاه را سه بخش کرد یکی را به نستور
دیگری را به برادر خود سپرد و سومین را خود راند.
برین ایستادند هر سه سوار
برفتند یکسر سوی کارزار
اسفندیار به گرگسار گفت اکنون روز اهریمنی را به
چشم می بینی.

چنین داد پاسخ ورا گرگسار
که ای مایه‌ور شه گریده سوار
بهمن اسفندیار سنگی از کوه کند و از آن جای فرو
هشت تا رستم را از پای درآورد زواره آن سنگ را دید.

خروشید کای پهلوان سوار
یکی سنگ غلطان شد از کوهسار
بهمن بنزد رستم رفت و گفت :
پیامی رسانم از اسفندیار
اگر بشنود پهلوان سوار
چون بهمین از نزد رستم بازگشت
پرسید ازو قرق اسفندیار
چه بشنیدی از پهلوان سوار
چون رستم به در پرده سرای آمد اسفندیار او را دید.

بیامد به در پهلوان سوار
پس اندر همی دیدش اسفندیار
زواره با سپاه اسفندیار جنگید و الوا یکی از سواران
به دست نوش آذر کشته شد. زواره اسب خود را برانگیخت و
به نوش آذر گفت :

یکی نامور بود الوا به نام
سرافراز و اسب افکن و شادکام

...

که او را فکندی کنون پای دار
چو الوای را من نخوانم سوار
رستم با رخس به چاهی فرو افتاد.

*

زواره به چاهی دگر درمرد
سواری نماند از بزرگان خرد
شاپور چون از روم گریخت به خانه باغبانی فرود آمد
و سپس برگل مهر نگین انگشتری زد و آنرا نزد موبد
فرستاد. موبد از باغبان پرسید که او کیست

چنین داد پاسخ که ای نامدار
نشسته به خان من است این سوار
چون براهام جهود در سرای خویش می و نان آورد
و خورد به بهرامشاه روی کرد

خروشید کای رنج‌دیده سوار
بدین داستان کهن گوش دار

بامدادان چون بهرام خواست که به راه افتد.

بیامد براهام بگفت ای سوار
به گفتار خود بر نه‌ای پایدار

شاگرد بازرگان برای خوراک بهرام که به خانه بازرگان
فرود آمده بود مرغی پخته آماده کرد و بازرگان شاگرد را
سرزنش کرد که چرا چنین کرده است. شاگرد پاسخ داد

تو مهمان من باش با این سوار
بدین مرغ با من مکن کارزار

...

کنون آرزوها بیاریم گرم
دگر تا رسد خوردنی نرم نرم
چون بهرام به سرای پالیزبان فرود آمد زن پالیزبان
به شوهر گفت :

بره کشت باید ترا کاین سوار
بزرگست و از تخمه شهریار

پالیزبان به همسرش گفت که چنین مکن

بره کشتی و خوردورفت این سوار
 چه آید ترا زو درین رهگذار
 بره کشته شد هم به فرجام کار
 به گفتار آن زن زبهر سوار
 بهرام هنگامی که در برابر سردارانش هنرنمایی می کرد
 یکی از آنان او را گفت :
 سواری تو و ما همه برخیزیم
 هم از خرووران در هنر کمترین
 بهرام گور به سردارانش درباره بزرگان که در گذشته اند
 سخن راند و گفت :

کجا آن سواران گردنکشان
 کزیشان نبینم به گیتی نشان
 بهرام به شنگل روی کرد .
 به شنگل چنین گفت کای شهریار
 ز ایران بسی هست با من سوار

چنین گفت شنگل که تیروکمان
 ستون سواری بود بیگمان
 شنگل گفت که اگر فرستاده شاهنشاه به ایران باز گردد
 سپاه مرا سست خواند به کار
 به هندوستان نیست گوید سوار
 آنگاه دخترش را به زنی به بهرام داد ؛ آنگاه
 بیاورد یاران بهرام را
 سواران با زیب خودکام را
 خوشنواز نامدای نزد پیروزشاه فرستاد .

سواری سراینده سرفراز
 همی رفت با نامه خوشنواز
 انوشیروان نامدای نزد قیصر روم فرستاد
 نهادند بر نامه بر مهر شاه
 سواری گزیدند از آن بارگاه
 چنان چون بیایست چیره زبان
 جهان دیده و گرد و روشنروان
 در جنگی که انوشیروان با رومیان کرد دژ بزرگی را
 درهم کوفت .

از آن دژ و آن شارسان مردوزن
 به درگاه کسری شدند انجمن
 که ایدر ز جنگی سواری نماند
 بدین شارسان نامداری نماند
 میان سپاه ایران و روم سه روز جنگ رخ داد .
 گشاده شد آن مرز آباد بوم
 سواری ندیدند جنگی ز روم

انوشیروان گفت همه میمیرند .
 زمین گر گشاده کند راز خویش
 بینماید اندازه کار خویش
 کنارش پراز تاجداران بود
 برش پر زخون سواران بود
 انوشیروان خوابی هراسناک دید و فرمان داد تا
 خوابگزاران گرد آیند .
 به هر سو بشد موبدی کاردان
 سواری هشیوار و بسیاردان
 سالار هیتالیان از دوستی خاقان با انوشیروان به هراس
 افتاد و کاروانی را که از چین به سوی ایران می آمد به
 تاراج داد .

فرستاده را سر بگرد پست
 ز گردان چینی سواری بجست
 انوشیروان مهران ستاد را همراه سواران به چین
 فرستاد .

وز ایرانیان نامور صد سوار
 سخنگوی و شایسته کارزار
 روزی هر مزد با همراهان به تخریر رفت .
 سواری ز ری دید بارآوری
 سپهد نژادی بلند اختری
 بهرام چوبین سلطه ای از خنجر انباشته نزد شاه فرستاد .
 بدین برنیامد بسی روزگار
 که آمد کس از پهلوان سوار
 ایزدگشپ سوار به بهرام چوبین گفت :
 اگر جنگ سازی تو یاری کنیم
 به پیش سواران سواری کنیم
 خسرو پرویز به پدرش گفت آنچه خواهانی به نردت
 روان می کنم .

سواری که پرورده باشد به رزم
 بداند همان نیز آئین بزم
 کارآگاهان درباره بهرام چوبین به خسرو گفتند :
 یکی دوربین مرد جویای کار
 نباشد چنو نامدار و سوار
 یکی از هواداران بهرام چوبین به سوی خسرو پرویز
 تاخت .

همی خواست زد بر سر شهریار
 سپر بر سر آورد شاه سوار
 خسرو پرویز به هر مزد پدرش روی کرد و در باره بهرام
 چوبین سخن راند .
 بدو گفت کان پهلوان سوار
 که او را گزیدی تو ای شهریار

بیامد چو شاهان که دارند فر
سپاهی بیاورد بسیار مهر
بندوی به بهرام سیاوش گفت که خسرو به روم رسیده
است و دیگر به او نمی‌رسی .

کنون گر دهیدم به جان زینهار
بیایم بر پهلوان سوار
بهرام چوین گفت که هر کس از ساسانیان بیایم از میانش
برمیدارم .

نمانم که کس تاجداری کند
میان سواران سواری کند
گستهم سوارانی برگزید تا به جنگ بهرام چوین
بروند .

گزین کرد گستهم از ایران سوار
ده و چار گردنکش نامدار
مقاتوره سردار تورانی تیری به سوی بهرام چوین
رها کرد .

بزد بر کمرگاه مرد سوار
نسفت آهن از آهن آبدار
خاتون همسر خاقان از شوهرش خواست تا از بهرام
چوین بخواهد که شیرکپی را بکشد .

بدو گفت خاقان که عاری بود
به جایی که چون من سواری بود
همی شیر کپی برد دخترم
بگوئیم ننگی شود گوهرم

گردویه بر بالین برادرش بهرام زاری کرد و گفت :
الا ای سوار سپهد تن
جهانگیر ناباک و شیر اورنا

درنامه‌ای که قیصر به خسرو پرویز نوشت گفت :
نه چون تو سوارو نه چون تو بهار
نه چون تو به ایوان چینی نگار
یزدگرد شهریار نامه‌ای به مرزبانان طوس نوشت و

مهر کرد .
بلند اختری نامجوی و سوار
بیامد به کف نامه شهریار
ماهوی سوری فرمانی داد که یزدگرد را در آسیا از

پای درآورند موبدی او را اندرز داد و کوشید که ازین کار
زشت باز دارد و او را گفت :
همی یزدگرد شهشاه را
بتر خواهی از ترك بدخواه را

یکی یادگاری ز ساسانیان
که چون او نبندد سواری میان

چون یزدگرد گشته شد سواران ماهوی او را دیدند
دریغ آن سر و تخمه اردشیر
دریغ آن جوان و سوار و هژیر

*

ملحقات شاهنامه (جلد دهم)

در نبردی که میان رستم و برزورخ داد برزو گریزی
بر شانه رستم کویید .

فرماند يك دست رستم ز کار
چنان کردگان پهلوان سوار
ندانست کش دست آورده گشت
ز پیکار شد خیره در پهن دشت

برزو چون در میدان با فرامرز روبرو شد از سخنان
فرامرز به گریه افتاد و گفت :
تیرا چون سواران دل‌وشرم نیست
جهان را به نزدیکت آرم نیست

که چونان سواری ابا برز و بال
فراوان به مردی و اندک به سال
فرامرز چون برزو را گرفتار کرد به زواره روی
آورد .

فرامرز گفت این دل‌اور سوار
به ره در مراورا نکویش بدار
رستم به فرامرز گفت که نمی‌دانم در جنگ با برزو چه
پیش آید .

اگر گرز بر کوه آهن زدم
از آن کوه کام دلم بستم
کنون چون سپهر از سرم گشت سست
سواری چنین پیشم آمد درست

در جنگی که میان رستم و برزورخ داد .
بفرمود بازوی هر دو سوار
که يك تن نشد سیر از کارزار
بیژن به پیلسم گفت که شیخون زدن آئین مردان نیست

و اکنون ترا می‌نمایانم .
به یزدان که آگه نشد گیو ازین
نه گودرز و آن نامداران کین
و گر نه چو تو چاره گر صد هزار

نبردی همی تاب آن يك سوار
فرامرز و زال و سپاه به یآوری برزو آمدند و شیده
آنگاه گفت :
اگر این دل‌اور سوار آمدی

که ما را بدین دشت یار آمدی
به میدان کینه‌گه کارزار
چو رستم و را بنده زبید هزار

پوشاک مردم دهبرم

پروانه جامعی
از تحقیقات اداره فرهنگ عامه

و گاهی کلید آویزان میکنند. اگر از شهر بخرند هر لچک ۳۵ تا ۴۰ ریال برایشان تمام میشود. چارقد را روی کلاه‌بسر می‌بندند.

یاقلق (yâqlôq) - دستمالی است که جنسش معمولاً از کلاغی‌های ابریشمی آذربایجان است ولی از پارچه‌های معمولی هم درست میکنند و آنرا تازده بصورت نوار پهنی روی چارقد بدور سر می‌بندند و دوسر آنرا در پشت سر آویزان میکنند. قیمت هر کلاغی ۶۰ ریال است.

آرخلق یا فرجه (faraje) - نیم‌تنه‌ای است از مخمل و بیشتر برنگهای سبز، آبی و قرمز. آستینش بلند است و گاهی روی دست اریب میشود که تا نوک انگشتان میرسد. قد نیم‌تنه تا کمر گاه است و تنگ و چسبان. دورتادور یقه را نواردوزی میکنند و نیم‌تنه را روی جومه می‌پوشند.

جومه یا کی‌نگ (keynag) - پیراهن بلند و راسته‌ای است که دوطرفش چاک بلندی دارد و قدش تا یک‌کوب بالای زانوست. آستین بلند و یقه گرد که در جلوی گلو چاک دارد. جنسش اغلب از پارچه‌های چیت یا کدیری گلداز است و جومه را خیاط میدوزد. دور یقه را نواردوزی یا بقول خودشان قیطان‌دوزی میکنند.

تنبان - دامن پرچین و بلندی است که تا روی پا میرسد. جنس تنبان از پارچه‌ی چیت و کدیری گلداز و الوان است. زنان در مواقع عادی سه تا چهار تنبان و در اوقات عروسی و جشن‌ها تا هفت تنبان بر رویهم می‌پوشند. جنس تنبان روئی معمولاً از نایلون‌های الوان و براق است یک تنبان تا بیست‌متر پارچه میبرد و اغلب خیاط برایشان میدوزد و ۵ تومان مزد میگیرد. تنبان‌های زیری از جنس‌های ارزان قیمت متری دو تا سه تومان ولی تنبان روئی جنسش بهتر و قیمت هر متر آن ده تومان بیالاست.

لباس زنان قشقائی از جمله زنان دهبرم جلوه زیبایی خاصی دارد. این لباس در میان زنان روستاهای فارس مشترک بوده و ممکن است اختلاف جزئی در سربند و سرانداز آنها وجود داشته باشد ولی در سایر قسمت‌ها یکسان است و در روستاهای مختلف اسم این قسمت‌ها به لهجه محلی تغییر میکند.

دهبرم روستائی است در ۹ کیلومتری مغرب فیروزآباد که بر سر راه شوسه فیروزآباد فراشند - کازرون، در جلگه‌ای وسیع در کنار برم‌قرل واقع شده. مردمش از تیره‌های مختلف قشقائی هستند که بتدریج از صد سال پیش در آنجا سکنی گزیده‌اند. زبانشان ترکی ولری فارس است و اکثر مردم بکشاورزی و دامداری اشتغال دارند.

زنان دهبرمی اغلب باریک و میان‌بالا هستند و لباس محلی بر تن آنها زیباست بخصوص موج دامن‌های پرچینشان بموقع راه رفتن.

زن و دختر لباس محلی می‌پوشند و فقط از لحاظ آرایش موی سر با هم فرق دارند.

لباس زنان دهبرم از این قسمت‌ها تشکیل میشود:
برک (berk) - کلاه کوچکی است از ساتین یا پارچه‌های مشابه آن که بند دارد و زیر گلو بسته میشود. دختران کلاهچه (کلاهچه kolâxçe) بسر می‌گذارند که فقط نصف سرشان را می‌گیرد. کلاه را خودشان از پارچه‌های اضافی میدوزند و اگر با خیاط بدهند در ازاء دوخت آن فقط ۵ ریال مزد پرداخت خواهند کرد. دورتادور این کلاه را اشرفی میدوزند ولی معمولاً در مواقع عادی از کلاه معمولی بدون زینت استفاده میکنند.

لچک یا چارقد - را از تور و نایلون‌های الوان انتخاب میکنند. جلوی آن اریب است و زیر گلو آن را سنجاق میزنند و دو گوشه‌اش آویزان است. همراه با سنجاق قفلی هر تریئینی که دلشان بخواهد مانند میخک یا سکه و یا مهره‌های رنگی

www.KetabFarsi.com

موقع روستای «دهیرم» فیروزآباد فارس، مقیاس - ۴۵۰۰۰۰۰ : ۱



چهره يك زن دهبرمی

زنهای دهبرمی گیسوان البوه و بلند خود را پشت سر بچندین رشته می بافتند



چهره يك مرد دهبرمی

زنان قشقائی که هنوز بدنبال گله‌ها کوچ میکنند، همراه با حفظ دیگر سنت‌ها با امکانات مالی بیشتر، لباسهای گرانتر و بهتر برتن میکنند و بوقت کوچ هم تا هفت تنبان رویهم می‌پوشند که تا ۱۵۰۰ تومان برایشان تمام میشود ولی زنان قشقائی ساکن روستاها لباسهایشان ساده‌تر و ارزاتر است و بیش از سه تنبان بتن نمیکنند مگر در جشن‌ها. لباس قشقائی پارچه زیاد میبرد و بهمین علت گران تمام میشود تا آنجا که یکدست لباس خوب دو هزار تومان خرج برمی‌دارد.

لباس زن‌ها در فصول مختلف فرق ندارد فقط در زمستان بر روی جومه آرخلق یا ژاکت می‌پوشند که ژاکت‌ها را از شهر می‌خرند و برای گرم نگاهداشتن خود چادر نماز که بآن سرانداز می‌گویند بکمر می‌بندند. جوراب نمی‌پوشند و کفش‌هایشان شهری است.

زن‌ها غیر از لباسی که همیشه می‌پوشند یکدست لباس کامل برای شرکت در عروسی و جشن‌ها دارند و این لباس همان لباسی است که برای عروسی خودشان دوخته‌اند و زیباتر و بهتر و پرزرق و برق‌تر از لباس معمولیشان است.

زن‌های پیر و مسن پارچه‌های الوان و رنگی نمی‌پوشند و چارقد و پارچه تنبان و جومه خود را از رنگهای تیره مثل خاکستری و سفید و مشکی و قهوه‌ای تیره انتخاب میکنند. در عوض زنان جوان از پارچه‌های رنگی و گلدار و پرزرق و برق و نایلون لباس میدوزند. پارچه را از فیروزآباد می‌خرند.

لباس عروس

لباس عروس دهرمی از این قسمتها تشکیل میشود:

- کلاه سرخ رنگی که دورش را اشرافی دوخته‌اند.
- چارقد تور سفید یا سرخ‌رنگ.
- دستمال و کلاغی سرخ یا سدرنگ مثل پرچم.
- جومه از پارچه معمولی یا زری سفیدرنگ.
- آرخلق از مخمل سرخ.

به عروس شش تنبان می‌پوشانند که تنبان روئی سفیدرنگ است. سدا از تنبان‌ها را داماد می‌خرد و سه‌تای دیگر را پدر عروس.

کفش قهوه‌ای یا مشکی‌رنگ است که از شهر می‌خرند. يك دستمال سرخ یا سفید روی سر عروس می‌اندازند که صورتش را هم می‌پوشاند باین دستمال گبرد دواخ (doax) می‌گویند. دعا‌هایی را که در کیسه‌های سرخ‌رنگی جای داده‌اند بانمک روی دواخ آویزان میکنند و بعد يك چادر نماز سفیدرنگ هم سرش میکنند.

میخک و سکه و اشرافی با سنجاق بزرگ گلویش بچارقد می‌آویزند. میل (دستبند طلا) بدست و انگشترهای نقره به ده انگشتش میکنند و بدو بازوی عروس بازوبند یا طلسم که بآن جام دعا هم می‌گویند می‌بندند. این بازوبند عبارتست از يك

صفحه چهارگوش كوچك از نقره که رویش دعا نوشته شده و چهاربند چرمی دارد.

آنچه که داماد بخانه عروس می‌فرستد عبارتست از: سه تنبان - سه جومه - جوراب - کفش - لباس زیر - دو چارقد - آرخلق، همراه با شیرینی و توتوزلفی (tuzolfi) که معمولاً دو اشرافی است.

معمولاً در چهار دختر آرخلق و کفش نمی‌گذارند و می‌گویند که تنگی معیشت می‌آورد.

لباس سوگ و عزاء - زن‌ها در مواقع عزاداری و سوگواری همان لباس معمولی خود را می‌پوشند و چادر مشکی بسر میکنند و سعی دارند که جومه و تنبان خود را از رنگهای تیره انتخاب کنند. دخترها فقط يك چارقد تیره برنگ مشکی یا قهوه‌ای بسر میکنند.

آرایش گیسوان و صورت - آرایش گیسوان زنان و دختران دهرمی با هم فرق میکند. دخترها موی خود را در جلو بدو قسمت کرده فرق باز میکنند و بتیغه را در پشت سر بچندین قسمت تقسیم کرده می‌بافند. در موقع عروس شدن موهای دو طرف چهره را کوتاه میکنند و باصطلاح خودشان زلف می‌گذارند. زلفهای روی گونه از زیر چارقد پیداست.

روی پیشانی چتر زلف می‌زنند و بزلفها سنجاق و موگیرهای الوان نصب میکنند و بقیه موها را در پشت سر بچندین رشته می‌بافند که بآنها توگیسی یا توپلی (tupali) یا ساچ می‌بندند. توگیسی نخ یا روبانی است که با آن چند رشته موی بافته شده را بهم وصل میکنند و بیشتر تیره‌رنگ است. به گیسوان دختر بچه‌ها برای رفع نظر مهره‌های رنگی می‌بندند.

یکی از وجوه تمایز زنان و دختران طرز آرایش گیسوان آنهاست.

زن‌ها برای جلوگیری از ریزش مو، گیسوان خود را با گل سرشور و زرده تخم مرغ می‌شویند و روغن‌های محلی بموی خود می‌زنند. در مواقع عزاداری تا يك هفته موی خود را نمی‌شویند. زن‌ها هنگام ازدواج هم بایروهایشان دست نمی‌زنند ولی سرمه میکشند. زن‌های جوان زیر گلو میخک برای جلب محبت شوهر خود آویزان میکنند.

زینت‌ها و زیورآلات - دخترها از زینت‌آلات بدلی و اغلب گوشواره‌های بدلی که بآن ردکل (rodkol) می‌گویند استفاده میکنند. گوش اغلب دختران سوراخ است. معمولاً از دو تا ده سالگی لاله گوش دختران را سوراخ میکنند. دخترها النگو یا میلچه دستی از طلا یا بدل بدست می‌بندند و زن‌ها بزرگ گلو اشرافی می‌آویزند و دور کلاهدشان را هم اشرافی میدوزند.

پوشاک مردان - سابقاً مردان دهرمی لباسشان عبارت بود از يك پیراهن و يك شلوار گشاد مشکی از پارچه دبیت که

دستار (دستار) Jâdlog

پیک (پیک) Jâdlog

آرخا (آرخا) (آرخا) Jâdlog

مشخصات لباس زنان دهکده
دهرم

جونه (جونه) (جونه) Jâdlog

تون هان

سابل



سر آویزان میشد. زمستانها روی ارخالق چغه (coqge) که عبای پشمی سفیدرنگی بود روی دوش می انداختند. کلاهشان هم کلاه دوگوشی قشقائی نمادی بود. گیوه ملکی هم پای پوششان.

ولی حالا دیگر با تصور لباس نمی پوشند بلوز و شلوار و کفششان را از شهر میخرند ولی کلاهشان همان کلاه نمادی قشقائی است و طوری روی سر میگذارند که لبه اش روی پیشانی قرار میگیرد. بعضی هم کلاه سربازی نقابدار بسر میگذارند. پیرها باصطلاح خودشان لباس مرهم یعنی لباسهای تیره و سیاه رنگ می پوشند.

چوپانها در زمستان کُرْدَك (kordak) یا کپنک (kapanak) می پوشند که پالتو ماندی از نمداست. باورهای مربوط به پوشاک و آرایش دهرمی ها معتقدند که:

- اگر کسی خواب ببیند که لباس سیاه پوشیده دلیل فقر و بدبختی است.
- اگر زن آبتن خواب ببیند که دستمال پیدا کرده یا به پیشانی اش دستمال بسته و یا مهره پیدا کرده دختر میزاید.
- روز جمعه لباس نمی برند چون سنگین است.
- اگر پاشنه های کفش جفت شود بد میدانند چون کفش مرده را باید جفت کرد.
- اگر کسی ندانسته لباس وارونه بپوشد بد است و به او میگویند «کسی مرده که اینطور لباس می پوشی؟».
- اگر دختر پیراهن را وارونه بپوشد میگویند باو تهمت میزنند.
- اگر دوتا کفش رویهم سوار شود، راه می طلبد، یعنی صاحب کفش به مسافرت میرود.
- اگر کسی در خواب لباس زرد ببیند مرض و بدی است.
- اگر کسی لباس سفید خواب ببیند مرگ و میر است.
- اگر کسی شانه دیگری را بپوش بزند بد است و سردرد می آورد.

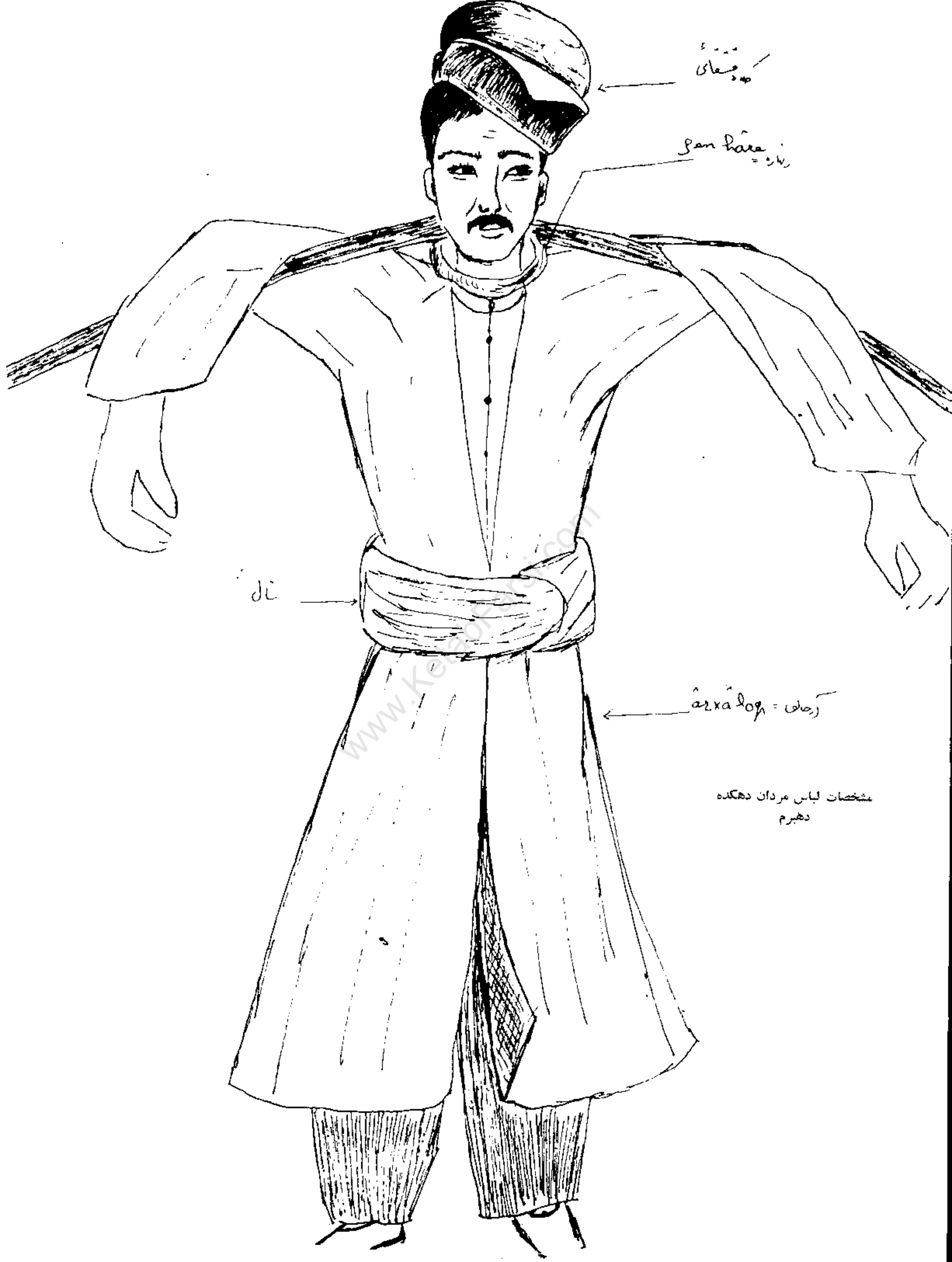
- ایستاده شلوار پوشیدن بد است.
- روزهای شنبه نباید دست به سوزن زد و خیاطی کرد چون بد شگون است و ممکن است کسی بمیرد.
- موقع بریدن لباس نو بعد از بسم الله گفتن میگویند: «این لباس را میدوزم، مبارک باشد».
- دهرمی ها برای اینکه بچه شان پسر باشد نذر میکنند که تا هفت سال مویش را ترقند و بعد از هفت سال بچه را بشاه چراغ شیراز برده موی سرش را می تراشند*.

* طرحهای این مقاله از روحانیه زمانی محقق فرهنگ عامه است.



مشخصات لباس زنان دهکده دهرم

تنبون می گفتند (toimnun -- tonbun) رویش قبای بلندی که آرخالق می گفتند می پوشیدند. آرخالق برنگهای زرد و سفید بود و دوطرفش چاک داشت و روی آن شال می بستند. دور گردن زنهاره می انداختند. زنهاره برای زیبایی بود و عبارت بود از بند ابریشمی پباریکی يك سانتیمتر و طول يك متر که دوسرش دو کلاله بزرگ ابریشمی داشت. زنهاره بحالت آزاد دور گردن انداخته میشد و در وسط شانه ها گره می خورد و دنباله اش پشت



سراف

sarpeš = سارپش

کامربند

سراف = سراف

شخصات لباس مردان دهکده
دهبرم

گنجور و برنامۀ او

(۳)

محمد تقی دانش پژوه

۹ - ساختمان کتابخانه

بسیار ساده و آسان است به روش کتابخانه مرکزی دانشگاه درباره نسخه های خطی .

۲ - از روی اندازه نسخه و قطع آنها چنانکه در کتابخانه های ادبیات و حقوق و الهیات دانشگاه تهران عمل شده است . همچنین در برخی از کتابخانه های آلمان و جاهای دیگر .
۳ - از روی محلی که کتاب از آنجا بدست آمده است چنانکه در فهرستهای لندن و برلین و ادبیات تهران و جاهای دیگر دیده میشود .

۴ - از روی شماره های ترتیبی فهرست چنانکه در مجلس عمل میشود .

۵ - از روی علم و موضوع کتاب که در برخی از فهرستها می بینیم گویا در آن روز گاران به شماره گذاری نیازی نمیدیدند .

۱۱ - آرایش نسخه ها

رومیان و مانویان نسخه ها را می آراستند^۱ . این رسم را خواه ناخواه مسلمانان پذیرفتند و نقش و تصویر و تذهیب روایی پیدا کرد و روشهای گوناگون برای هنرمندان پدید گشت و این خود تاریخ دلچسبی دارد و کتابهای بسیار در این زمینه نوشته و می نویسند ، فهرست کرسول Creswelle برای ما راهنمای خوبی است و میتوان بدان نگرست .

۱۲ - ورقان و ناسخان کتابها

۱ - عبدالوهاب بن عیسی وراق کتابخانه جاحظ بوده است .
۲ - احمد بن احمد بن اخی الامام الشافعی وراق این عبدوس

گنجینه ها یا خزاین الكتب چندین رف یا طاق داشت هر يك جدا از هم با دیوارهای و در آنها بسته و قفل شده بود . کتابها را در آنها روی هم می نهادند کوچکترها روی بزرگترها . عنوان کتابها و نام مؤلف بر لبه برهم نهاده یا لای کتاب نوشته می شد و سر حرفها به سوی آغاز کتاب می بود یا اینکه عنوان و نام را بر کنار صندوق و پوشه کتابها می نوشته اند . هنوز هم از چنین نسخه ها و صندوقها در قاهره هست . گویا در طاقهای گنجینه کتابها برای خوانندگان باز می شده مگر آنجا هایی که نسخه های گرانبها در آن می گذارده اند که بسته می بود . ولی هر کسی به کتابخانه نمی توانست برود مگر اینکه شناخته شده و آبرو مند باشد .

چنانکه ابن سینا در سیرت و سرگذشت خویش آورده است فهرستهای گنجینه های سامانیان را در بخارا روی موضوع نوشته بودند و کتابها را هم به ترتیب علمی چیده بودند و او از روی این فهرست کتابها را بر می گرفته است . او می گوید که این گنجینه در سرائی بود دارای چندین خانه در هر يك صندوقی روی هم نهاده . در خانه ای عربیت و شعر و در خانه ای فقه و در خانه های دیگر علمهای دیگر در هر خانه ای علمی بوده است . در آنها کتابهایی بوده است که مانند نداشت و درجایی دیده نمی شده است^۲ .

بر در هر يك از چهل خانه که در خزانه الكتب فاطمی بود است سیاهه و فهرستی چسبانده بودند دارای عنوان کتابها با رقم و شماره آنها^۳ .

۱۰ - شماره گذاری

شماره گذاری نسخه ی خطی در فهرستها چند گونه است :

۱ - از روی ثبت و به دست آمدن نسخه ها در کتابخانه که

۱ - الحضارة الإسلامية ۳۰۴ - متن عربی شلبی ۱۳۰ و ۱۳۳ .

۲ - متن عربی شلبی ۱۳۴ .

۳ - الحضارة الإسلامية آدام متر ص ۳۰۹ .

جهشیاری که گروهی از دانشمندان نقل از روی خط او را مایهٔ سربلندی خویش میدانستند چه او در ضبط و دقت استوار بوده است.

۳ - ابن النديم در الفهرست (ص ۷۱ و ۷۲ و ۷۸ و ۱۰۴ و ۳۶۴ چاپ تجدد) از ابوالطیب اخي الشافعی نقل میکند که شناخته‌ام کیست.

۴ - ابن البواب علی بن هلال در گذشته ۴۱۳ از نویسندگان کتابخانه بشمار است.

۵ و ۶ - صفی‌الدین ارموی و زکی‌الدین کاتب و ناسخ خوشنویس مدرسهٔ مستعمریه بوده‌اند.

۷ - صاحب امین‌الدوله ابوالحسن ابن الغزال وزیر و پزشک شام در گذشته ۶۴۸ چند ناسخ و نویسنده داشته است.

۸ - در کتابخانه ابوالدء خداوند حماء چند ناسخ بوده‌اند.

۹ - گنجینهٔ دارالحکمة مصر را چند ناسخ و نویسنده بوده است.

۱۰ - در خانه یعقوب بن کلس وزیر یهودی شیعی شده فاطمیان نویسندگانی بوده‌اند که قرآن و حدیث و فقه و ادب و طب می‌نوشتند.

۱۱ - افرائیم بن الزفان که کتاب بسیار گرد می‌آورد نویسندگانی داشته که از آنها بوده است ابن ملساقة محمد بن سعید بن هشام.

۱۲ - قاضی فاضل را نویسندگانی بوده است که هیچگاه از نوشتن سست نمی‌شده‌اند.

۱۳ - موفق‌الدین ابن المطران را سه ناسخ و نویسنده بوده است با جامگی و ماهیانه که یکی از آنها ابن الجماله جمال‌الدین نام داشته است.

۱۴ - در کتابخانهٔ خاندان عمار در طرابلس شام صد و هشتاد نویسنده شبانه‌روز به نوبت کار میکرده‌اند و همیشه سی تن از آنها بر سر کار بوده‌اند.

۱۵ - حکم خلیفه اموی در اندلس در خانهٔ خود چند نویسنده و ضابط و مجلد خوب داشته است.

۱۶ - قاضی ابوالمطرف در گذشته ۴۰۲ در قرطبه کتاب فراهم می‌آورد و می‌خرید و می‌نویسند و شش نویسنده داشته‌است.^۴

۱۳ - رهبران ابن النديم

۱ - ابن واضح احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر ابن وهب بن واضح عباسی یعقوبی مورخ جغرافی‌دان در گذشته ۲۸۴ در تاریخ خود از آثار فیلسوفان یونانی یاد کرده و پایدای برای کار ابن النديم گذارده است.^۵

۲ - ابوالحسن علی بن محمد بن عبید بن زبیر اسدی ابن الکوفی (۲۵۴ - ۳۴۸) ادیب نحوی شاگرد ثعلب کتاب دوست

بوده و دارای کتابخانه‌ای بزرگ. او را هم پیشوا و رهبر ابن النديم می‌توان بشمار آورد.^۶

مطهر بن طاهر مقدسی در البدء و التاریخ که در بستان به سال ۳۵۵ (۱ : ۶) برای وزیر سامانی در بغداد ساخته است و در آن (۲ : ۱۸۱) از سال ۳۲۵ هم یاد کرده است تا اندازه‌ای شالوده‌کار ابن النديم را ریخته است (ترجمهٔ عربی بروکلین ۳ : ۶۲).

۱۴ - ابن النديم وراق بغدادی

از کتاب شناسان بنام اسلامی است. نام کاملش آنچنانکه از آغاز و انجام بخشهای الفهرست او برمی‌آید «ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب اسحاق الوراق ابن محمد بن اسحاق النديم» است در دوجا دارد «المعروف اسحق بابی یعقوب الوراق» در سه جا آمده است «المعروف اسحق بابی یعقوب الوراق» در چهار جا آمده است «محمد بن اسحق النديم المعروف بابی الفرج بن ابی یعقوب الوراق».

او مؤلف «کتاب الفهرست فی اخبار العلماء المصنفین من القدماء والمحدثین واسماء ما صنّفوه من کتبهم فی سائر العلوم» است.

در صفحهٔ عنوان نسخهٔ چسترییتی آمده است گویا به خط دیگری «کتاب الفهرست للنديم» در همین جا است که سرگذشت ابن النديم به خط احمد بن علی المقریزی بدینگونه دیده میشود «مؤلف هذا الكتاب ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب اسحق بن محمد بن اسحق الوراق المعروف بالنديم. روی عن ابی سعید السرافی و ابی الفرج الاصفهانی و ابی عبد الله المرزبانی و آخرین، ولم یرو عنه احد. و توفي يوم الاربعاء لعشر بقین من شعبان سنه ثمانین و ثلثمائده ببغداد و قد اتهم بالتشیع عفی الله عنه».

این نسخه در ۸۲۴ از آن او بوده است. این عبارتها بایارد داج Bayard Dodge مترجم انگلیسی الفهرست و آقای رضای تجدد را واداشت که «النديم» را لقب خود مؤلف پندارند ولی میدانیم که او را دانشمندان «ابن النديم» خوانده‌اند.

چون بسیاری از متنها «محمد بن اسحق النديم» آمده است سخن بر سر این است که «النديم» صفت دوم «محمد» است یا صفت «اسحق» که مضاف‌الیه «ابن» است در شرح رضی‌الدین استرآبادی بر تکافیه ابن الحاجب در مبحث نعت چنین آمده است: «و اما المضاف الى العلم فینعت بكل واحد من المبهمین و بذی اللام و بالمضاف الى العلم و الى كل واحد

۴ - متن عربی شلبی ص ۱۴۷ - ۱۵۰.

۵ - معجم المؤلفین ۱ : ۱۶۱ - ذریعه ۳ : ۲۹۶.

۶ - سرگین ۱ : ۳۸۴ - زرکلی ۵ : ۱۴۲ - کحاله ۷ : ۲۱۳.

من المبهمين والى ذى اللام . و اذا كثرت نعوت شىء معلوم اتبعت او قطعت او اتبع بعض دون بعض بشرط تقديم الاتباع . پس ممكن است « النديم » صفت دوم « محمد » باشد چنانكه در كتابهاى رجال آخرين نسبتى كه پس از نامهاى شخص و پدرانش مى آيد بر مى گردد بهمين شخص .

از سوى ديگر در تأويل وتصحيح عبارتهاى « جانب الغربى ، مسجد الجامع ، حبة الحمقاء » گفته اند : « جانب المكان الغربى ، مسجد المكان الجامع ، حبة البقلة الحمقاء » و موصوفى پنداشته اند كه مضاف يسوى او اضافه شود و آن موصوف اين مجرورها در اقع مضاف اليه باشد (شرح رضى در مبحث اضافه) پس صفت براى مضاف اليه است نه مضاف .

همچنين گفته اند كه در « جَحْرٌ ضَبٌّ خَرِبٌ » (لأنه ويران سوسمار) ميگويند « جَحْرٌ ضَبٌّ خَرِبٌ » از روى اتباع نه از آن روى كه « خرب » صفت « ضب » است (الكتاب سيبويه ۱ : ۲۱۷) . پس صفتى كه پس از شيخ طوسى در الفهرست از او در چند جاى ياد ميكند و درباره او در يك جاى « ابوالفرج محمد بن اسحق النديم » (ص ۴۱ چاپ نجف) و در جاهاى ديگر (ص ۴۲ و ۴۸ و ۶۸ و ۷۰ و ۸۴ و ۸۹ و ۹۷ و ۱۰۳ و ۱۱۶ و ۱۲۵ و ۱۳۳ و ۱۸۹) « ابن النديم » ميگويد .

نجاشى در الرجال (ص ۸۲) مى نويسد : « ذكر ذلك ابوالفرج محمد بن اسحق ابى يعقوب النديم فى كتاب الفهرست » . قفطى در تاريخ الحكماء (۶ : ۶۴) درباره او « ابن النديم » گفته است .

خزرجى در عيون الانباء در باره او بدينگونه گفته است :
۱ - « ابن النديم البغدادي الكاتب فى كتاب الفهرست » (۵۷ و ۲۰۸) .

۲ - « محمد بن اسحق النديم البغدادي فى كتاب الفهرست » (۱۰۴) .

۳ - « ابن النديم البغدادي الكاتب » (۱۷۵) .

۴ - « محمد بن اسحق النديم فى كتاب الفهرست » (۱۸۷) .

۵ - « ابن النديم البغدادي الكاتب المعروف بابن ابى يعقوب فى كتاب الفهرست » (۲۰۷) .

متريزى در المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار (۱ : ۱۱۴ چاپ ۱۲۷۰) گفته است : « قال ابو يعقوب محمد بن اسحاق النديم الوراق فى كتاب الفهرست » .

ياقوت در معجم الادباء (۵ : ۷۷ ص ۱۴) گفته است : « ذكره ابن النديم » در جاى ديگر آن (۵ : ۲۲۱ ش ۷) : « وجدت فى كتاب فهرست النديم بخطه مؤلفه » .

او در جاى ديگر آن (۶ : ۴۰۸) گفته است : « ابوالفرج محمد بن اسحق النديم كان وراقا يبيع الكتب وشيعيا معتزليا له الفهرست المؤلف فى ۳۷۷ والتشبيهات » .

ابن حجر عسقلاني در لسان الميزان (۵ : ۷۲) مى نويسد

كه : « محمد بن اسحاق بن محمد النديم الوراق مصنف كتاب فهرست العلماء » از ابواسحاق سيراقي و ابوالفرج اصفهاني روايت كرده و با اجازه از اسماعيل صفار روايت دارد . ابن النجار گفته است كه نديده ام كسى از او روايت كرده باشد . ابوطاهر كرخي گفته است كه او در شعبان ۳۸۳ در گذشته است . ذهبى از او بنام « محمد بن اسحاق النديم ابوالفرج الاديبي الشيعي المعتزلي » كه فهرست را در ۳۷۷ ساخته است ياد كرده است . من در جايي از فهرست ديده ام كه از ۴۱۲ ياد شده است پس او بايد پس از اين تاريخ زنده مانده باشد . او رافضي معتزلي است و اهل سنت را حثوي و اشعريان را جبري و غير شيعي را عامي ميخواند و در چند دانشمند موثق شك كرده و از چند دروغگو ستوده و به خود او اعتمادي نيست .

اين شهر آشوب ما ز ندراني در معالم العلماء زير عنوان « فى ما عرف بقلب اوقيلة اوبلد » مى نويسد « ابن النديم ابوالفرج محمد بن اسحق له الفهرست » (ش ۹۶۹) ۲ .

ابن طائوس در فرج المهموم (۱۲۴ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۳۲ و ۱۵۷ و ۲۰۳ و ۲۰۷) از او با عنوان « محمد بن اسحاق النديم » نام مى برد و از جزو چهارم الفهرست نقل ميكند .

ميرزا محمد استرآبادي در منهج المقال (ص ۳۹۸) زير عنوان « ابن النديم » از دو كس ياد ميكند : يكي « ابوالفرج محمد ابن اسحق ابى يعقوب النديم صاحب الفهرست » دومي « ابو عبد الله احمد بن ابراهيم بن اسمعيل بن داود بن حمدون الكاتب النديم » .

شيخ عباس قمي در الكنى واللقاب (۱ : ۴۲۵ چاپ صيدا) و هديته الاحباب (ص ۹۳ چاپ ۱۳۴۹ نجف) مى نويسد كه او در ج ۲۹۷۲ از مادر زاده و در روز چهارشنبه ده روز مانده از شعبان ۳۸۵ در گذشته است .

من از او در اين كتاب بسيار نقل ميكند و او در اثر هنر و راقه خود از همه آثار اسلامي آگاه بوده و بسيار امين و دقيق و آنچه ديده است ميگويد ديده ام و آنچه شنيده است مى نويسد كه نديده ام او مردى است نويسنده و دانشمند فرزانه شيعي امامي . نگارنده در ديپاچه « مختصر فى ذكر الحكماء اليونانيين والمليين » از فهرست ابن النديم گفتگو داشته ام (فرهنگ ايران - زمين ۷ : ۲۹۵) .

در قاموس الرجال حاج شيخ محمد تقى شوشترى (۱ : ۱۷ و ۳۷ و ۸ : ۴۸ و ۱۰ : ۲۶۷) از او ياد و در شيعي بودن او شك شده است چه او از ابو حنيفه و ديگر بزرگان پيروان سنت ستوده است و گويي او چنانكه ياقوت حموي هم گفته است معتزلي بوده است و شيعي بودن او هم بدين معنى است كه ناصبي

۲ - عباس اقبال در حاشيه مى نويسد « ولد سنة ۲۹۷ و توفى سنة ۳۸۵ » بى آنكه مدركى به دست دهد .

نیست، از این روی دانشمندان سنی او را شیعی خوانده‌اند. فهرست او درباره آثار دانشمندان همه گروه‌ها و فرقه‌ها است نجاشی و طوسی گرچه از او بهره برده‌اند ولی او را در شمار فهرست‌نگاران شیعی نیاورده‌اند. کتاب او هم نزد ما آن ارزشی را که یک کتاب شیعی را باید باشد ندارد شکفت است که طوسی بدان اعتماد کرده است. ما به پاره‌ای از اشتباهات او اشارت کرده‌ایم.

گزیده سخنان فلوگل در دیباچه آلمانی او:

از اینکه نامش به نام ابو محمد اسحق ابن ابراهیم الندیم موصلی زاده ۱۵۰ و درگذشته ۲۳۵ یا ۲۳۶ (۷۶۷ - ۸۵۰) و نام پدرش به نام ابو الاسحق ابراهیم بن ماهان ارجانی فارسی ندیم موصلی زاده ۱۲۵ و درگذشته ۱۸۸ یا ۲۱۳ (۷۴۲ - ۸۰۴ یا ۸۲۸) نزدیک است گویا بتوان گمان برد که او از این خاندان باشد ولی چون سندی درست نداریم نمی‌توانیم بگوییم که او با ایشان خویشاوندی دارد و از خانواده آنها است.

بغدادی بودن او هم شاید برای این باشد که او درین شهر بیشتر زیسته است نه اینکه در آنجا زاده باشد و او بایستی در نخستین ۲۵ سال سده ۴ متولد شده باشد میان سالهای ۳۰۱ و ۳۲۵ (۹۱۳ و ۹۳۶).

او در ۳۷۷ بدین کتاب می‌پرداخته و پس از آن هم چندی زنده بوده دست کم تا ۳۸۰ یا تا ۳۹۹ (ص ۱۳۴ و ۱۷۴ چاپ فلوگل). او از مرگ مرزبانی در ۳۷۸ و مرگ ابن جنی در ۳۹۲ یاد میکند (ص ۱۳۲ و ۸۷) پس او نمی‌تواند شاگرد بلاذری درگذشته ۲۷۹ باشد و گرنه بایستی ۱۲۰ یا ۱۳۰ سالی زندگی کرده باشد و محمد بن الندیم راوی بلاذری کسی دیگر خواهد بود مانند یحیی بن الندیم راوی دیگر او.

شاید مرگش در ۳۸۵ رخ داده است و دیگران با اجازه‌ای که او داده است «فان رای ناظر فی کتابنا شیاً منها الحقها بموضعها» (ص ۱۹۳) چیزهایی بر آن افزودند.

در نسخه لیدن به خط متن کتاب از روی ذیل تاریخ بغداد ابن النجار چنین آمده است «وصف کتاب الفهرست فی شعبان سنة ۳۳۷ و مات يوم الاربعاء لعشر تسعين من شعبان سنة ۳۸۵» (ص ۱۲ دیباچه آلمانی فلوگل).

از نسخه‌های سیاقی اصل نمای استامبول و چتریتی برمی‌آید که او جای جای در نسخه خود سفید می‌گذاشته و خود هم گویا گاه بگاه در آن دست می‌برده و بر آن می‌افزوده است. نسخه‌هایی که مانده است يك سان است و هیچ نمی‌رساند که کسی چیزی در آنها نوشته باشد. ابن خلکان می‌نویسد که ندیم از خاندان ایرانی است و آنها در موصل می‌زیستند (ش ۹ و ۱۴).

سخن بروکلن

او چنین می‌نویسد (۱: ۱۴۷ و ذیل ۱: ۲۲۶ - ترجمه عربی ۳: ۷۲):

ابوالفرج محمد بن اسحاق ابی یعقوب ابن الندیم الوراق البغدادی در بغداد از مادر بزاد و پیشه پدر را که وراقت بوده است پیشه کرد. پدرش او را بسیار به بازرگانی می‌فرستاد و او چندبار به موصل رفته بود. او شیعی بود که به آیین خود بسیار گرویده بود.

الفهرست را در ۳۷۷ (۹۸۷) آغاز کرد و نخست چهار کتاب نوشت: الفلسفة، العلوم القديمة، الادب، المذاهب والاعتقادات ولکیمیا. این پیش‌نویس نخستین کتاب بود که نمونه آن را در نسخه ش ۱۱۳۶ کوپربلی می‌بینیم. در همین سال او شش مقاله نخستین را که علوم عربیه است بر آن افزود اگرچه مقدمه آن که درباره زبانهای عرب و جزعرب و قلمها و خطها و شکل نوشته‌ها در پیش‌نویس بوده است و همین یکی فن نخستین مقالت نخستین کتاب شده است.

ابن الندیم خواسته بود همه کتابهایی را که نزد وراقان روزگار او یافت می‌شده است برشمرد این بود که از کتابهای افسانه‌ها و جادوها و بازیها و جز اینها هم نام برده است و تا آغاز سده پنجم بر کتاب خود می‌افزوده است.

گزیده سخنان فواد سرگین

Geschichte des Arabischen Schrifttums (۱: ۳۸۵)

درباره زندگی ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب بن اسحاق الندیم الوراق البغدادی ما چیزی درست نمی‌دانیم سال تولد او هم برای ما روشن نیست. او در فهرست (ص ۲۳۷ چاپ فلوگل) می‌نویسد که من در ۳۴۰ با ابوبکر بردعی خارجی معتزلی نما آشنا و دوست بوده‌ام و او برایم برخی از آثار خود را برشمرده است پس او بایستی کمینه در این هنگام بیست ساله باشد پس او گویا در ۳۲۰ (۹۳۲) زاده است.

سال مرگش را هم نمی‌دانیم. ابن النجار درگذشته ۶۴۳ (۱۲۴۵) گفته است که او در ۳۸۵ (۹۹۵) درگذشته است (ص ۱۲ دیباچه الفهرست چاپ فلوگل حاشیه ۲) صفدی در الوافی بالوفیات (۲: ۱۹۷) گفته است که او در ۳۸۰ (۹۹۰) مرده است. ذهبی می‌نویسد که مرگش در آغاز سده پنجم رخ داده است (لسان المیزان ابن حجر ۵: ۷۲) در الفهرست از سال ۳۹۲ (ص ۸۷) و پس از ۴۰۰ (۱۶۹) یاد شده است. گویا اینها را پس از وی افزوده‌اند. آنچه یقینی است همان ۳۷۷ است که او در این سال بدان می‌پرداخته است.

او را بجز فهرست التشبیهات است (ارشاد الاریب ۶۱: ۴۰۸) که از آن نسخه‌ای سراغ نداریم.

الفهرست کهن‌ترین و شاید تنها تاریخ فرهنگ اسلامی است اگر از برخی از فصلهای آن برمی‌آید که او به عربها گرایش دارد ولی او فرهنگ همه سرزمینها را در این کتاب یکجا گرد آورده است چنانکه شمارش اغنیه‌ها و سرودهای امویها هم

در آن آمده است .

یعقوبی صد سال پیش از او در تاریخ خود ترجمه‌های یونانی را بر شمرده و تاریخ آنها را آورده است . ابن‌الندیم منابع کار خود را نشان میدهد و پیداست که مأخذهای فراوانی در دسترس داشته و توانست بهترین تاریخ فرهنگ را تدوین کند .

او چون وراق بوده است بسیاری از کتابها را خود دیده و می‌توانست هم از میان آنها آنچه را که برای کارش ارزش داشت است برگزیند و موادی گرد آورد ، چون آشنایی کامل در این زمینه داشته است پس آنچه او درباره کتابهایی که دیده است و نسخه‌هایی که خوانده است میگوید باید بپذیریم . اگرچه او به برخی از منابع دسترسی نداشته مانند بسیاری از آثار کهنی که پس از او پیدا شده و او ندیده است چون در منابع او اختلافی بوده است ناگزیر در سخنان او فاسادگاریهایی پیدا شده از این روی برخی از گفته‌های او را نمی‌شود پذیرفت .

بجز ابوالحسن ابن‌الکوفی از کسان دیگر هم بهره برده که درباره آنها چیزی نمی‌دانیم . در سرگذشتها او بیشتر از ابوسعید سیرافی و ابوالفرج اصفهانی و از کتاب ابوالعباس ثعلب نوشته ابوعبدالله حسن بن علی بن مقله درگذشته ۳۲۸ (۹۴۰) (بروکلن ۱ : ۴۳۴) و از هم‌زمان خود ابوالفتح النحوی و از نسخه اصلی کتاب ابوالحسن عبدالله بن محمد بن سفیان خزاز (۳۲۵ ، ۹۳۷) و از نسخه اصلی اخبار علماء کوفه ابوالطیب اخوالشافعی (زنده نزدیک ۳۳۱/۹۴۲) و از برخی فهرستها و تاریخها و کتابهای تاریخ فرقه‌ها و دینها و سرگذشت نامه‌ها و کتابهای علوم طبیعی اسلامی و تاریخ دانشمندان گذشته بهره برده است .

گزیده سخن بایارد داج Bayard Dodge
در دیباچه ترجمه انگلیسی او از این کتاب :

ابوالفرج محمد بن ابی‌یعقوب اسحاق بن محمد بن اسحاق را چون درباری بوده است «الندیم» میخوانده‌اند . تاریخ تولد او چند سالی باید پیش از ۳۲۳ (۹۳۵) باشد چه او در سال ۳۴۰ (۹۵۲) محمد بن عبدالله بردعی خارجی را دیده بوده است و بایستی در این سال کمینه ۱۶ سال داشته تا بتواند از او بیاموزد . او در زمان المقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰) یا القاهر (۳۲۰ - ۳۲۲) یا گویا الرازی (۳۲۲ - ۳۲۹) از مادر زاده است . پدرش وراق بوده و با کتاب سروکار داشته و گویا هم کتابخانه یا کتاب‌فروشی بزرگی را میگردانده است و آنها را در بغداد . پس خود ابن‌الندیم در دادوستد نسخه‌ها با فروشنده‌گان دخالت میکرده و نویسندگان زیر دست او کار میکرده‌اند .

کتابخانه یا کتاب‌فروشی او گویا جایی بود که دانشمندان بدانجا میرفته‌اند تا نسخه‌هایی را که میخواهند در آنجا ببینند و با یکدیگر گفتگوی علمی بدارند . برخی از دانشمندان گفته‌اند که پدر و پسر هر دو ندیم درباری بوده‌اند .

ابن حجر او را «محمد بن اسحق ابن‌الندیم» میخواند . ابن ابی‌اصیبه سیزده جا از او نام می‌برد و در ص ۵۷ و ۱۷۵ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۲۰ و ۲۴۴ و ۳۰۹ او را «ابن‌الندیم» می‌نامد ولی در جاهای دیگر درباره او «الندیم» میگوید . یاقوت او را «محمد بن اسحق‌الندیم» می‌نویسد .

عنوان در نسخه چسترییتی «کتاب‌الفهرست للندیم» است در این نسخه و نسخه ۱۹۳۴ شهیدعلی پاشا پس از عبارت «محمد بن اسحاق» عبارت «المعروف اسحق بابی یعقوب الوراق» آمده است . و این گویا میرساند که او خود ندیم بود و پدرش وراق و هر دو در میان مردم مقامی داشته‌اند .

او نزد دانشمندان آشنای به فقه و ادب و تاریخ و منطق و فلسفه یونانی درس خوانده و پیشه کتابت هم داشته و نویسنده دیوان هم بوده است . او شیعه را خاصه و پیروان سنت را عامه یا حشویه میخواند پس خود او باید شیعی باشد . او بهترین بحث را درباره معتزله دارد و به آنها می‌گراید .

چون او از اسماعیلیان گفتگو داشته‌است برخی پنداشته‌اند که شاید وی اسماعیلی بوده است ولی درست نیست . او گویا در جوانی سیاهه و فهرستی از نامه‌های مؤلفان و کتابها شاید هم برای پدرش ساخته است (فتی ۴ مقاله ۲) او در بغداد بوده و بصره و کوفه را هم دیده و باید به حلب هم رفته باشد . گویا شام و شهرهای خراسان را ندیده باشد . به موصل میرفته و کتابخانه‌های آنجا را میدیده است . با دانشمندان اسماعیلی هم سروکاری داشته است . دارالروم که او در فهرست از آن یاد میکند کوی ترسایان کلیسای ارتدکس یونانی شهر بغداد است نه قسطنطنیه چنانکه سارتن و فلوگل گمان برده‌اند .

چون ناصرالدوله فرمان‌روای موصل شیعی بوده و او هم پیرو تشیع پس شاید او ندیم و درباری دستگاه وی در موصل بوده است و شاید در بغداد برای گرد آوردن نسخه‌ها بصری برده است .

گویا هم او از کارکنان دستگاه بوییان شیعی بغداد بوده و با کتابخانه شاهنشاهی خاندان بویه سروکاری داشته و شاید هم از هم‌تشیان و هم‌سخنان معزالدوله و پسرش عزالدوله بوده است ولی مدرک روشنی در این زمینه در دست نداریم .

ابن‌الندیم گویا الفهرست را در ۳۸۰ (۹۹۰) شاید هنگامی که جامع از هریشرفت بسیاری در آموزش کرده بوده است به انجام رسانده باشد .

شادروان سید محمد علی امام شوشتری



در مهرماه امسال مجله هنر و مردم یکی از همکاران با ارزش خود را از دست داد و این نوشته شرحی کوتاه از زندگانی پژوهشگری از این سرزمین است که با وجود مشکلات گوناگون بیشتر زندگی خود را صرف کسب دانش و تحقیق و پژوهش در علم و ادب کرد و به خصوص ۲۰ ساله آخر عمر خود را صرف نوشتن آثار گرانبهائی در زمینه تاریخ - جغرافیا - زبان و هنر ایران بزرگ نمود.

بازنشسته گردید و دوسه سال بعثت در دشدید چشم عملاً خانه نشین شد. تا اینکه خوشبختانه با کوششهای فراوان چشمها معالجه شد و طولی نکشید که امام شوشتری در کتابخانه پهلوی مشغول خدمت گردید و چند ساله اخیر زندگانی او در راه وروالی افتاد که طبع و ذاتش با آن سازگار بود و بهمین جهت با سرعت بیشتری وقت خود را صرف پژوهشهای علمی نمود.

شادروان امام شوشتری از نظر تحقیق و تتبع عمری بارور داشت و با آنکه طول عمری معمولی داشت، با وجود مشکلات زندگانی داخلی، بیرکت شخصیت بارز و قوی و ذاتی خود آثار گرانقدر از خود بیادگار گذاشت که در زیر بکوتاهی از آنها نامبرده میشود:

الف - کتابها

- تاریخ جغرافیائی خوزستان (این کتاب که بعثت مرگ نابهنگام برادر بزرگتر شادروان امام شوشتری مرحوم سید نورالدین امام ناتمام مانده بود تکمیل و باهتمام امام شوشتری چاپ گردید).

* در تهیه این نوشته از همکاری آقای جلال امام جمعه برادر شادروان امام شوشتری استفاده شده است.

شادروان سید محمد علی امام شوشتری ۶۵ سال پیش در شوشتر در یکی از خانواده های بزرگ علمی متولد گردید. وی از نظر پدری نوه هشتم علامه شهیر سید نعمت الله جزایری و از طرف مادر نبیره علامه حاج شیخ جعفر شوشتری است. امام شوشتری تحصیلات قدیمه داشت و از همان اوان جوانی در زبان و ادبیات فارسی و زبان عربی تسلط یافت.

در ابتدای سلطنت رضاشاه کبیر که جنبشی در ایجاد مدارس جدید پیدا شد، شادروان امام شوشتری وارد خدمت وزارت معارف آنروز (وزارت آموزش و پرورش امروز) گردید؛ وی در واقع از بنیان گذاران اولین مدرسه در شوشتر بود که در آن تاریخ این شهر مرکز استان خوزستان بود.

امام شوشتری ۱۲ سال اول خدمت خود را در فرهنگ در شهرهای مختلف خوزستان گذرانید و سپس با اداره گمرکات جنوب و در سال ۱۳۲۶ بگمرک مرکز منتقل گردید و در سمت رئیس اداره قضائی گمرک سهم عمده ای در تهیه و تدوین مقررات گمرکی داشت و در همه حال اجرای درست مقررات و حفظ منافع دولت و جلوگیری از اجحاف به مشتریان سرلوحه برنامه کار وی بود.

شادروان امام شوشتری در سال ۱۳۳۷ از خدمت دولت

— تاریخ مقیاسات و نقود در حکومت اسلامی .

— فرهنگ مفصل واژه‌های فارسی در زبان عرب .

— ترجمه کتاب عهد اردشیر از عربی .

— تاریخ شهریار در شاهنشاهی ایران .

— ایران گاهواره دانش و هنر (هنر موسیقی در روزگار اسلامی) .

در دست تکمیل برای چاپ

— طول و عرض جغرافیائی از ایرانیان (این کتاب محققانه با اهتمام مؤسسه جغرافیائی ارتش تکثیر خواهد گردید) .
— نام نامه جغرافیائی ایرانشهر (ایران بزرگ) این کتاب ، چنانچه تکمیل شود ۴ جلد خواهد شد ولی متأسفانه فقط جلد اول آن تهیه شده و تقریباً آماده چاپ میباشد . این کتاب بطوریکه در مقدمه مفصل آن ذکر شده از نظر زبان شناسی — جغرافیای تاریخی — تاریخ اقتصادی و بطور کلی وحدت کامل ایران بزرگ دارای ارزش فراوانی است . هزار افسوس که دست تقدیر از تکمیل آن جلو گرفت .

ب — کراسه‌ها

— نقش ایرانیان در پیشرفتهای نخستین اسلام .

— پرتوی از فرهنگ ایران در روزگار اسلامی .

— یاد آواز هنر نقاشی در روزگار اسلامی .

— تاریخچه فارسی دری (زبان همگان ایرانیان) .

— رفتارنامه انوشروان .

— تاریخ دانشگاه شاهپورگرد (جندی شاپور) .

ج — مقاله‌ها

— مقاله‌های علمی زیادی در مجله‌های : بررسیهای

تاریخی — مجله هنر و مردم — مجله اوقاف — مهنامه ارتش و غیره .

— مصاحبه در روزنامه‌ها و مجلات مختلف که بصورت مقاله چاپ گردید .

— مقاله نگاهی بآثار دریانوردی ایرانیان در روزگار باستان که در کتاب «تاریخ تحول علوم در ایران» چاپ شده است .
— بطوریکه اعلام شده در مجموعه (تاریخ شاهنشاهی و فرهنگ ایران) که بقلم ۷۰۰ دانشمند برجسته جهان از ۳۳ کشور و به ۳۰ زبان بمناسبت جشنهای ۲۵۰۰ ساله بوسیله کتابخانه پهلوی در دست تهیه است) تعداد ۹ مقاله از آن مرحوم بچاپ خواهد رسید .

د — سخنرانیها

شادروان امام شوشتری در فن سخنرانی نیز استعدادی شایسته داشت و پیش از آنکه صدایش بعلت بیماری سرطان گرفته شود سخنرانیهای علمی متعددی در مراکز مختلف و انجمن‌های گوناگون علمی و فرهنگی ایراد مینمود .

وی همچنین بیش از یکسال در برنامه رادیوئی ارتش يك سلسله سخنرانی درباره سرداران گمنام ایران ایراد نمود . در آثار شادروان امام شوشتری چند نکته مهم خیلی روشن است که با شجاعت و استقامت آنها را دنبال کرده است .

۱ — مین دوستی واقعی و ایمان شدید به پیشرفت ملت ایران .

۲ — اعتقاد کامل باستعداد زبان فارسی و کوشش در پیراستن آن .

۳ — کوشش پی گیر در روشن کردن یکپارچگی ملت ایران و تمدن بزرگ و کهنسال آن .

بعقیده شادروان امام شوشتری اینها زمینه‌هایی است بسیار عمیق و ارجدار که افراد دلسوز و پژوهشگران جوانتر باید آنها را دنبال نمایند و بدون تردید پی گیری این قبیل تحقیقات علمی بیش از هر چیز روان آن مرحوم را شاد خواهد نمود .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

ایران و فرانسه گذشته و حال

نابلئون ژکیل
عضو اتحادیه نویسندگان فرانسوی
ترجمه مسعود رجب‌نیا

داشت. این روابط موجب تبادل اندیشه‌ها و تفاهم فراوان میان شرق و غرب شد.

شاه عباس اول



گلها و صلیبیان و ایران - چون به پژوهش در تاریخ باستان پردازیم و در جنوب فرانسه به کاوش آثار دوران اقوام گل دست بزنیم، به آثاری از یک پرستشگاه اختصاص یافته به میترا برمی‌خوریم. این آیین در ایران پدید آمد و مغان آن را گسترش دادند و به تدریج به آیین مزدائی زرتشتی مبدل ساختند. میترائیسم دیرزمانی بر پای ماند و در میان مصریان و یونانیان و رومیان رواج یافت. در آغاز نخستین سده میلادی به روم راه یافت و تا دویست سالی در ایتالیا و سرزمین گل رواج داشت. این بدان معنی است که رابطه میان مردم سرزمین کهن گل با ساکنان فلات ایران به درازمدتی پیش از جنگهای صلیبی ریشه می‌رساند.

فینیقیان در کرانه‌های کشور خویش ناوگان بازرگانی نیرومندی پدید آوردند و در بندرهای مهم مدیترانه تجارتخانه‌ها برپا داشتند. اینان که در طول تاریخ خویش رفتار فرمانروایی آشوریان و مصریان و پارسیان و بعدها یونانیان و رومیان شدند از جمله کارهایی که کردند برقراری رابطه بازرگانی با کرانه‌های جنوبی فرانسه بود و بدین گونه بازاری برای کالاهای شرق پدیدار ساختند. احتمالاً در این دوران است که بعضی از گیاهان بومی ایران و بالخصوص شیراز از انواع تانک و رز و درختان میوه مانند هلو و نیز ابریشم چین و پارچه‌های زربفت و مانند آنها به فرانسه راه یافت.

پس تمدن و دین ایرانیان باستان در آغاز نخستین سده میلادی در فرانسه اشاعه یافت. به هنگام جنگهای صلیبی یعنی در دوران واقع میان قرن یازدهم تا سیزدهم با آمدورفت کشتیهای بسیار جریان بزرگی در دریا میان بندرهای مدیترانه شرقی و جمهوری و نیز برقرار شد و نیروی نوی به گسترش بازرگانی و مبادلات سیاسی مخصوصاً دولت سلجوقی ارزانی

بر اثر حرکت قطع نشدنی و پیوسته شوالیه‌های فرانسوی مخصوصاً تامپلیه‌ها^۱ که گروهی خاص از سپاهیان روحانی بودند با نظم و سازمان مرتب به سوی پادشاهیهای ارمنستان صغیر در کیلیکیه و ارمنستان کبیر در قفقاز و گذشتن از شمال ایران با ایرانیان این نواحی مواجه شدند. از سوی دیگر باید یادآور شویم که هنر مسیحی امپراطوری یونانی مشرق یا بیزانس از هنر ساسانی بسیار متأثر شده و همچنین هنر کهن رومی بسیاری از شیوه‌های هنری شرق را در سرزمین گل مدتها پیش از پایه گذاری کشور فرانسه رواج داد.

در این زمان است که نام فرنگی در فارسی رایج شد. این نام را که به فرانکها اطلاق شد هنوز هم در ایران معمول است و به همه اروپاییان فرنگی گویند^۲.

هنر شرقی پسند خاطر اروپاییان گشته بود و توجه صلیبیان را فرقه‌های مسیحی شرق مخصوصاً مانوی که در سده سوم میلادی در ایران پدید آمده بود و حاصل پیوند فلسفی دو دین مزدآپرستی و مسیحیت بود جلب کرد. بعضی از ایشان حتی اسلام پذیرفتند. سپاهیان اهل آلبی^۳ در جنوب فرانسه به آیین مانویان گرویدند و چون بازگشتند آن را رواج دادند و موجب شد که تا بیست سالی در درون فرانسه جهاد یا جنگ صلیبی علیه مانویان تولوز^۴ و آلبی و کارکاسون^۵ و بزیه^۶ برپا باشد. به گفته و بلهاردوین^۷ وقایع نگار جنگهای چهارم صلیبی دلبستگی فراوانی برای مطالعه درباره شرق نزدیک پدید آمد. دانشگاه پاریس دوره‌هایی جهت تحصیل زبانهای شرقی گشود و آبه کلونی^۸ قرآن را در ۱۱۴۱ ترجمه کرد.

اکنون به همین مختصر اکتفا می‌کنیم. در واقع تاریخ این دوران بسیار کهن در روابط ایران و فرانسه می‌تواند موضوع بررسی و پژوهشی پهناور و بسیار پرکارانه باشد که آن را به روزگار آینده می‌گذاریم.

ایران سرزمین فیلسوفان و شاعران، با فرانسه به سبب دلبستگی دانشمندان کنجکا و پژوهشگری که به تاریخ و باستان‌شناسی و هنر آن سرزمین علاقه پیدا کرده بودند و به اصفهان و شیراز یا تهران برای تحقیق در رسوم و آیین و ادبیات می‌رفتند نخست رابطه فرهنگی برقرار ساخت.

ثوئی چهاردهم باب روابط با ایران را می‌گشاید - در قرن هفدهم به سبب مهمان‌نوازی شاه عباس بزرگ جهانگردان و روحانیان فرانسوی به ایران رفته و روزگاری در آنجا صرف کردند و گزارشهای دقیق در توصیف این کشور ووردستی که گزنفون آن را کشور دانشمندان نامیده است نوشتند. در پاریس يك كرسی فارسی در مدرسه «طلاب زبان»^۹ در ۱۶۷۹ به دست کلبر^{۱۰} برپا شد. نخستین جهانگردان انگلستانك تمدنی ناشناخته را كشف کردند. کسانی مانند برنیه^{۱۱} پزشك از دانشكده پزشکی مونپلیه^{۱۲} و ژان باپتیست تاورنیه^{۱۳} که سفرنامه‌اش در ۱۶۷۹



تاورنیه در ایران



نابلیون اول

قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم تا وقتی که اسیر فرهنگ شدم . . .
گلستان

Albi	- ۳
Toulouse	- ۴
Corcassone	- ۵
Bézier	- ۶
Villéhardouine	- ۷
Abbé Cluny	- ۸
Jeunes de Langue	- ۹
Colbert	- ۱۰
Bernier	- ۱۱
Montpellier	- ۱۲
Jean Baptiste Tavernier	- ۱۳
Chevalier Jean Cherdin	- ۱۴
Montesquieu	- ۱۵
Lesage	- ۱۶
Voltaire	- ۱۷

منتشر شد علاقه بسیاری از مردم را به رسوم ظریف و جالب توجه ایرانیان جلب کرد و مخصوصاً شوالیه ژان شاردن^{۱۴} که تألیفات او متضمن معلومات وسیع و شگفت انگیز است در تاریخ و ادبیات و رسوم این کشور خدمات بزرگی به استواری روابط ایران و فرانسه کردند. سپس موتسکیو^{۱۵} و لوساز^{۱۶} و ولتر^{۱۷} و بسیاری دیگر از کارهای ایشان بهره‌های فراوان گرفتند.

لوئی چهاردهم در سپتامبر ۱۷۰۸ پیمانی بست که به موجب آن بازرگانان فرانسوی از پرداخت عوارض معاف و در امر مذهب آزاد شناخته شدند. این بی‌شک نخستین متنی است که در روابط دو کشور درست داریم.

نابلیون اول - سده نوزدهم با عصر نابلیون اول و دوران رومانتیکها شروع شد. نابلیون به سبب نیرویی که یافته بود

Templiers	- ۱
۲ - از صحبت یاران دمشق ملالتی پدیده آمده بود. سر در بیا بان	



نابلئون سوم

نابلئون سوم و گوبینو — در ۱۸۵۴ در شدیدترین لحظات جنگ کریمه نابلئون سوم بر آن شد که برای مخالفت و برابری با نفوذ روس روابط با ایران را که از مدت‌ها گسسته بود باردیگر تجدید کند. پروسپر بوره^{۲۰} را که سالها در مشرق به سمت سرکنسول خدمت کرده بود به سرپرستی هیئتی که به تهران می‌رفت برگزید. این هیئت در ۱۸۵۵ نخستین پیمان دوستی و بازرگانی را با ایران امضا کرد.

برای بوره دستگیری با سمت دبیر اول فرستاده شد به نام کنت دو گوبینو که از آغاز جوانی شور شرق‌شناسی در او سرکشی می‌کرد. گوبینو از این نخستین دوران اقامت در ایران سخت خشنود شد و آنجا را گهوارهٔ يك نژاد برتر یعنی آریا پنداشت. کتابی که به نام «سه سال در ایران» منتشر ساخت لبریز از ملاحظات ظریف و پرخنده بود. در ۱۸۶۱ باردیگر به عنوان وزیر مختار به ایران آمد.

در این سفر کتابهای «تاریخ ایران»^{۲۱} و «دینها و فلسفهٔ آسیای میانه»^{۲۲} و «اخبار آسیا»^{۲۳} را فراهم ساخت. شاهکارهای او در عالم ادبیات آنها هستند که سخت تحت نفوذ و اثر ایرانند. پیرلوتی^{۲۴} که شیفتهٔ شناختن سرزمین حافظ و گل‌سرخ بود به ایران برای شناختن این کشور سفر کرد. در کتاب «به سوی اصفهان»^{۲۵} توصیف زیبایی از ایران به جای گذاشت و مناظر ایران را همچون فضای حوریان بهشتی مجسم ساخته است. نبوغ فرانسوی و ایرانی راههای مختلف را سیر می‌کنند اما هدفی که انگیزهٔ آنها شده است مشترك است و همانا حقیقت — جویی و زیباپرستی است. به همین جهت است که اندیشه و هنر فرانسه همچنان با فرهنگ توانگر و غنی ایران کشوری که اکنون در راه عظمت افتاده و با فرهنگ اسلامی چاشنی خورده با اصالت هند و اروپایی سربلند است پیوند استواری یافته است.

وضع کنونی روابط

پیوندهای دوستی کهن فرانسه و ایران از احترام دو جانبهٔ این ملت‌های کهنسال ریشه گرفته و ادبیات و هنر و علم آن را استوارتر کرده است و دلبستگی به صلح و ثبات در این منطقه از جهان و نیز تلاش برای دفاع از جهان آزاد این دولت را به یکدیگر نزدیک ساخته است.

Finkenstein	— ۱۸
Gardane	— ۱۹
Prosper Bourée	— ۲۰
Histoire de Perses	— ۲۱
	— ۲۲
Les religions et philosophie de l'Asie Centrale	
Nouvelles Asiatiques	— ۲۳
Pierre Loti	— ۲۴
Vers Ispahan	— ۲۵

خواهی برای ایران دیده بود که از آنجا به هند دست یابد. به موجب پیمانی که در کاخ فینکشتاین^{۱۸} در ۱۸۰۷ امضا شد فرانسه تعهد کرد که تمامیت ارضی ایران و گرجستان را در برابر روسیه به شرط آنکه شاه به بریتانیا اعلان جنگ دهد حفظ کند. يك هیئت به سرپرستی ژنرال گاردان^{۱۹} به تهران فرستاده شد. از این هیئت با کمال صمیمیت پذیرائی کردند. اما نابلئون پس از چندی سیاست خود را تغییر داد و با تسار الکساندر اول آشتی کرد. مأموریت گاردان پایان گرفت. اما او که دیپلماتی کاردان بود در میان اطرافیان اثری نیکو گذاشت که خاطرهٔ آن تا امروز برجای مانده و راه را برای همکاری ایران و فرانسه باز کرد.

آرك عيشاه تبريز

قورخانه و مخزن مهمات لشگر شد بدان نام آرك دادند كه امروزه از آن ويرانه‌اي باقي نمانده است .

بدليل نردبكي دوره ايلخانيان و يادداشت‌ها و گزارشها وسفرنامه‌هاي كه در اين فاصله زماني باقي مانده است مي‌شود پيش از آنكه نمائي از وضع امروز آرك يا مسجد عيشاه بدست داد با استناد به بعضي از اين سفرنامه‌ها و گزارشها شكل و وضع اين بنا را در اين فاصله زماني ترسيم كرد .

پس از نقل بخشي از آنچه حمدالله مستوفي و ژان شاردن از اين بنا نوشته بودند تكه‌اي از گزارش ابن بطوطه جهانگرد مراكشي در تكميل نماي گذشته آرك يا مسجد عيشاه مؤثر است :

« بعد به مسجد جامعي رسيديم وزير عيشاه معروف به جيلان آن را بنا كرده است و دريرون از سمت راست مدرسه و از سمت چپ زاويه‌اي وجود دارد و صحن آن با سنگهاي مرمر فرش گرديده و ديوارها بوسيله كاشي كه چيزي مانند زلنج است پوشانده شده وجوي آبي از وسط آن مي‌گذرد و انواع درختان ، موها و ياسمين در آن بعمل آوردند . »

وتاجر و نيزي پس از اين بطوطه و در تكميل ترسيم او آورده است :

« در اطراف آن با سنگهاي عالي طاقهاي ساخته شده كه ستونهاي مرمر آن را نگاه داشته‌اند . اين ستونها بقدري عالي و شفاف‌اند كه به بلور شباهت دارند . كلفتي و بلندي همه آن‌ها يكسان و حدود پنج پا يا شش پا است . در كنار در اصلي - زير طاقهاي سنگي - جوي آبي در جريان است و در وسط بنا چشمه بزرگي وجود دارد . »

حمدالله مستوفي مي‌نويسد : « خواجه تاج الدين عيشاه جيلاني در شهر تبريز در خارج محله نارميان مسجد جامع بزرگي ساخته كه صحنش ۲۵۰ گز در ۲۰۰ گز و در او صنفه‌اي بزرگ ، ازايوان كسري به مدائن بزرگتر اما چون در عمارتش تعجيل كردند [سقف آن] فرود آمد . در آن مسجد انواع تكلفات به تقديم رسانيده و سنگ مرمر بي‌قياس در آن بكار برده و شرح آن را زبان بسيار بايد » و ژان شاردن جهانگرد فرانسوي به سال ۱۶۷۰ در سفرنامه خود از بناي اين مسجد چنين ياد كرده است :

« در تبريز ۲۵۰ مسجد وجود دارد كه بزرگترين آن مسجد عيشاه است كه رو بويراني رفته است ، اين مسجد در زمان تاج الدين عيشاه جيلاني وزير سلطان محمد خدا بنده و سلطان ابوسعيد بهادرخان - چهارصدسال پيش - در سمت جنوب شهر تبريز بنا شد . چند سال پيش طبقه زيرين اين مسجد رو بويراني رفت و مرمت شد و مناره - هاي آن را كه بلندترين و با شكوه‌ترين مناره‌هاي مساجد تبريز است تعمير كردند و شخصي كه از راه ايروان به تبريز مي‌آيد ابتداء اين مناره‌ها را مي‌بيند . »

ابن هردو - مورخ و سياح - از آنچه امروز از هر سمت به شكل قلعه‌اي نظامي درخيابان پهلوي تبريز واقع است و بدان آرك عيشاه مي‌گويند بنام مسجد ياد كرده‌اند ، دلايل تاريخي و باستان‌شناسي هم نشان مي‌دهد كه آرك عيشاه در واقع مسجد عيشاه است كه سازنده‌اش تاج الدين عيشاه جيلاني تبريزي وزير سلطان محمد خدا بنده اولجايتو و زمان ساختنش هم ميان سالهاي ۷۳۶ - ۷۱۶ هجري قمری بوده است . منتهي چون در زمان عباس ميرزا قاجار اين بنا تبديل به

سکویی نیز در وسط بناخته شده است. این مسجد سه در دارد که فقط دو در آن مورد استفاده قرار می‌گیرد و دارای طاق است. یکی از درها که باز و بسته می‌شود ۳ پا بهنا و ۵ پا بلندی دارد و از الوارهای بزرگ ساخته شده و روی آن قطعه برنز صیقلی معلقاً کوبیده شده است.

در اشاره به عظمت این بنا و میزان ویرانی آن در قرن هیجدهم میلادی ژان شاردن جهانگرد معروف فرانسوی که از بیشترین بخش ایران و هندوستان دیدن کرده است، پس از اشاره به مناره بلند بنا که در آغاز این گزارش آمد می‌نویسد:

«... اگرچه در چندسال پیش آشکوب زیرین مسجد و برجش تعمیر شده، باز خراب‌ترگشته و توده عظیم آجری که از مسافت دور از پیرامون شهر بدچشم می‌خورد، در وسط فضای بزرگی واقع و از اطراف محدود به دیوارها و باروها بوده ولی امروز تماماً ویران شده و از روی باقیمانده های این بنا معلوم می‌شود که در ساختمان و آجرچین آن مهارت و استادی خاصی بکار رفته است» به مناره‌های بزرگی که ژان شاردن اشاره دارد حاج‌خلیفه کاتب چلبی تاریخ‌نویس عثمانی به سال ۱۰۴۵ هجری قمری (۱۶۳۵ میلادی) چنین اشاره می‌کند.

«... مسجد جامع علیشاه مناره‌های بزرگی داشت که بر اثر زلزله‌های متعدد و حملات قشونها و پیکارها خراب و نابود شدند».

و نیز حاج‌حسین کربلایی تبریزی در کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان» متعلق به قرن دهم هجری که استاد جعفر سلطان‌القرایی آن را تصحیح و تعلیق کرده است از این بنا چنین یاد می‌کند:

«... مرقد و مزار آن وزیر صاحب‌جاه خواجه تاج‌الدین علیشاه در عقب مسجدی که بنا کرده وی است مقبره‌ایست که هم خود بنا کرده آنجا مدفون است. شأن رفیع وی از آن عالی‌تر است که در حیز بیان عیان گردد. صاحب خیرات و مبرات بوده از بنای عالی عمارت مسجد وی همتش را قیاس می‌توان کرد در ربع مسکون به رفعت طاق مسجد وی طاقی واقع نشده از طاق کسری که درمناظر است ارفع است.

مثل آن طاقی نباشد در همه روی زمین

طاق خواهد بود آخر در جهان طاقی چنین.

«... هم در ایام سلطنت پادشاه مذکور (سلطان محمد خداپسند اولجایتو) در سنه ثلاث و عشرين و سبعمائه به مرض طبیعی در او جان بی‌جان گشت وی را از آنجا به تبریز

آوردند در مقبره‌ای که بنا کرده بود دفن کردند».

در کتاب «نسائم الابحار» به تصحیح استاد سیدجلال‌الدین محدث ارموی درباره مسجد علیشاه چنین آمده است:

«... هنوز بنای مسجد به آخر نرسیده بود که خواجه علیشاه را اجل فرا رسید و این بنا تمام ناکرده بماند و همتش بر تشیید معالم خیرات و احداث بقاع بر موقوف آمد و در سره مدینه‌السلام تبریز مدرسه مینونمای رفیع بنا و الافتای خلداآسا بنا فرمود و در بوادی مخوف و طرق نا امنی نیز رباطات و خانات و مناخ و منزل صادر و وارد را ساخت و انشای مسجدی عالی‌طاق، رفیع رواق که در اقطار و آفاق اگر تمام شدی طاق نمودی اشارت راند و مدبر دو دولت و وزیر دو حضرت و مشیر دو پادشاه گشت».

در ادامه زمان به دوره قاجار می‌رسیم که تبریز دارالسلطنه بود و مرکز حکومت ولیعهدان قاجاری و هم در این زمان بود که مسجد علیشاه تبدیل به مخزن مهمات شد و نام ارك گرفت. در این زمان، نادر میرزا تاریخ‌نویس در کتاب «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» از قول خود و عمه زاده‌اش مرتضی میرزا چنین می‌نویسد: مسجد علیشاه که اکنون آن را ارك علیشاه یا ارك می‌نامند، اسلحه و مهمات غلات دولتی را در آن انبار می‌کنند. این مسجد را علیشاه وزیر ملقب به گنجی‌الدین بنا نهاد. وی در امور وزارت غازان‌خان رشیدالدین مشارکت داشت و به فرمان پادشاه عمارتی در تبریز بنا نمود و در اتمام آن تعجیل کرد و چون گنبد آن مسجد عمارت کردند، بنیان که تازه و هنوز سخت نشده بود، فرو نشست و طاق آن شکست. در سال ۱۲۹۸ (۱۸۸۰ میلادی) در يك طرف این بنا می‌خواستند دیواری برای نگهداری غلات دیوانی انباری بسازند، در عمق چهار زرعی ستونی از رخام پیدا شد که يك زرعی و نیم قطر و سه زرعی و نیم ارتفاع داشت. من و وکیل‌الرعا یا به چشم خود آن را دیدیم.

با شناختی که از روی گزارش سیاحان و تاریخ‌نویسان از شکل و وضع ارك تبریز بدست دادیم برای پی بردن به تولد، دلیل تولد و زندگی این بنا باید شناختی از سازنده و شرایط دوران ساختش بدست آید.

بطور کلی بناهای تاریخی آذربایجان، گذشته از آثار پیش از اسلام در این خطه، اغلب مربوط است به دوره مغول و صفویه که شاهکارهای معماری، تزیین و کاشیکاریهای پرارزشی را شامل است.

آنچه از دوره مغول مانده است بدلیل شتاب — که خود بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد — و فقدان توجه کامل و دقت زمامداران آن دوره اغلب استحکام و پایداری مطلوبی را فاقد بوده است. اینست که در نتیجه زلزله‌ها و حوادث دیگر اغلب از بین رفته و تنها از دوره غازان‌خان به بعد که زمان تجدید صنعتی



نمایی از ارک علیشاه - در طرف راست مقبره سرباز گمنام و در طرف چپ قستی از دیواری که بعداً به بنای اصلی اضافه شده است مشاهده می‌گردد. این دو قسمت در جریان بازگردان بنا بصورت اصلی از محوطه بنای اصلی حذف شده است

و میانه . اینان که از کشاورزی و تمدن بی بهره بودند و در بیابانها و صحراها خانه بدوش ، مدام به آبادیهای همجوار هجوم می‌آوردند و با قتل و غارت زندگی می‌گذراندند . به سال ۶۵۲ هجری قمری چنگیزخان بر ایران تسلط یافت و باین گونه ناگهان چون باد و برق همه چیز را فرو ریخت و سوزاند .

جانشین چنگیزخان اوکتای قاآن بود که با اردویی صدهزار نفری به گیلان و آذربایجان تاخت وچنان خونی ریخت و ویرانه عظیمی به بار آورد که در تاریخ سفاکان بی نظیر است . پس از او ومنگوقاآن هلاکوخان فرمانروایی رسید که مراغه مقعر اقامتش بود و بعد از او آباقاآن که مؤسس سلسله ایلخانی مغول است تبریز را پایتخت کرد و بدینگونه مرکزیت ایران از خراسان به آذربایجان انتقال یافت .

و تقلید از آثار گذشته آغاز شد ، آثاری مانند همین مسجد یا ارک علیشاه ، گنبد غفاری مراغه (بین سالهای ۷۱۵ و ۷۲۸ هجری) محراب مسجد جامع مرند (۷۳۱ هجری) محراب مسجد جامع رضائیه (۷۶۷ هجری) در آذربایجان باقی مانده که نماینده و نمونه ذوق و سبک معماری این دوره است .

آغاز قرن سیزدهم میلادی بود که قبیله‌های چادر نشین با خصلتی عجیب ، خون آشام و وحشی ، در پناه شمشیر و کشتاری بیرحمانه به جانب باختر و سرزمینهای خوش آب و هوا هجوم بردند و بخشی عظیم از آسیا را از دم تیغ شمشیر گذراندند که از اقیانوس آرام تا دریای سیاه و دریای مدیترانه را شامل می‌شد و تاریخ این نهضت چادر نشینی را که بعداً شکل تمدنی عالی را بخود گرفت، هجوم مغولان یا تاتاران خوانند. مغولان تیره‌ای بودند از نژاد زرد خطه آسیای مرکزی

پیش از این هم مغولان از خود آثاری در آذربایجان گذاشته بودند که از آن جمله می‌توان رصدخانه هلاکو خان را نام برد در مراغه اما ظاهراً از هلاکو خان و بیشتر از آبا قآن به این سو، بدلیل اینکه وحشیان بیابان‌نشین با یکی از بزرگترین تمدن‌های جهان در وضعی فاتح برخورد کرده بودند از نقطه نظر فرهنگی و تمدنی در تأثیر آنها قرار گرفتند و بدلیل تغییری که از این تأثیر در آنها حاصل شد منشی و رفتار و برخورد و زمینه‌های فرهنگی‌شان شکل تازه‌ای پیدا کرد. این بود که پس از آن همه ویرانی و قتل و غارت شاید بدلیل نوعی شرمندگی تاریخی به ساختن و آباد کردن رو آوردند و به ادبیات و معماری و فرهنگ و دانش التفاتی نشان دادند.

از آبا قآن تا غازان خان رابطه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی وسیعی به مرور میان مغولان و ناچار ایرانیان و مسیحیان برقرار شد که گرایش‌های دینی را باعث آمد تا آنکه حکومت ایلخانیان از زمان شهریاری غازان خان بر بنیان شرع و آداب اسلامی استوار آمد، تا جائیکه پس از چندی از جانب غازان خان فرمانی به این مضمون صادر شد: «... در سراسر قلمرو حکومت من، همه کلیساهای مسیحی و معابد کلیمی و بوداییان و آتشکده‌های زرتشتیان را ویران کرده به مساجد تبدیل نمایند.»

اگرچه پیش از این هم در خطه ایران تاریخ ساختن اماکن مذهبی را از جانب مغولان شاهد است اما، پس از غازان خان توجه به ساختن مسجد و بوجود آوردن نمونه‌های زیبایی از معماری در مسجدهای تازه اوج گرفت که با توجه بدلائل تاریخی دو مسئله در این گرایش پیش از مسائل دیگر به چشم می‌خورد. یکی اینکه ایلخانیان می‌خواستند با صدور فرمان ویران کردن کلیساهای مسیحی و معابد کلیمی و بودائی و زرتشتی و جایگزین کردن مسجدها خشم موجود مردم را نسبت به حکومت فروشانند و با ساختن مسجدهائی زیبا اعتماد و التفات را بجای رنجش و بی‌اعتمادی مردم نشانند و دیگر اینکه بنوعی خودنمایی هنری و مذهبی پیردازند. شاید بهمین دلیل بود که این آثار را با شتاب می‌ساختند که نمونه‌اش همین مسجد علیشاه یا ارك تبریز است.

په سال ۷۰۳ هجری قمری (۱۳۰۴ میلادی) سلطان محمد خدا بنده ملقب به اولجایتو ولیعهد غازان خان و حاکم خراسان بر تخت شاهی نشست. سلطان محمد که هنگام جلوس ۲۳ سال بیشتر نداشت بدلیل اینکه مادری عیسوی داشت در کودکی غسل تعمید یافت و نام نیکولا گرفت. اما پس از مرگ مادر با تشویق علماء حنفی خراسان که شاخه‌ای از اسلام است

مسلمان شد و نام محمد بر خود نهاد و بعد شیعه شد. سلطان محمد که به آبادانی و توسعه کشور همتی فراوان گماشته بود پایتخت خود را از تبریز به شهر نوساز سلطانیه انتقال داد که در اواخر سلطنت غازان خان بنایش آغاز شده بود. این بود که عمارت‌ها و مدرسه‌ها و مسجدهای فراوانی در آن شهر بنا کرد و در این راه خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر او که وزیر غازان خان نیز بود کمکی فراوان کرد. تاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی که همکار خواجه رشیدالدین فضل‌الله بود همان کسی است که سعدالدین ساوجی بنا به سعایت او به قتل رسیده بود و تاریخ از او بعنوان وزیری یاد می‌کند که از علم و دانش و فضل و کمال بهره نداشت و در با این حال به معاونت خواجه رشیدالدین درآمد بود و در زمان ابوسعیدخان بهادر هم که پس از سلطان محمد خدا بنده به تخت نشست وزیر او بود.

بنای مسجد علیشاه در تأثیر این جریان‌ها از سال ۷۱۶ هجری قمری (۱۳۱۶ میلادی) بوسیله تاج‌الدین علیشاه جیلانی آغاز شد، در زمان دوسلطان - سلطان محمد خدا بنده و ابوسعید - ادامه یافت و سال ۷۳۶ هجری (۱۳۳۵ میلادی) ساختمانش تمام شده منتهی به تعبیری سقف نداشت و به تعبیر دیگر سقفش بر اثر زلزله‌های شدید و نامستحکمی بنیان بنا ویران شد.

شاید با این اقدام تاج‌الدین علیشاه - تنها وزیر دوران مغول که بمرگ طبیعی مرد می‌خواست جنایات خود را با اقدامی دینی جبران کند و نامی از خود باقی گذارد، شاید هم سلطان محمد خدا بنده با چنین اندیشه‌ای از جانب اسلاف خود می‌خواست لکهای را بشوید. بهر حال از این جریان بنایی حاصل شد بغایت زیبا، اما مستحکم که امروزه تنها چند دیوار غول‌آسایش بشکل برج و بارو و قلعه‌ای وسط شهر تبریز بعنوان يك اثر یاستانی به جهانگردان عرضه می‌شود.

وقتی به کنار دیوار خیابانی ارك تبریز رسیدم درش را باز دیدم همان جوی آبی که حمدالله مستوفی و ژان شاردن و دیگران از آن نام برده‌اند، وسط باغچه‌ی بزرگی جلوی دیوار عظیم ارك به چشم می‌خورد - زلال و روان و در دو سمتش درخت و چمن. سمت چپ ساختمانی بود که بر سردرش نوشته بود «تأثر آذربایجان» این قسمت را زمان رضاشاه کبیر ساخته‌اند.

رو بروی من، صحنی بود میان سه دیوار که عظیم بالا رفته بود و سمت چپش ۶۹ پله با فاصله‌های بیش از ۲۰ سانتیمتر بود که بالا رفتن را دشوار می‌کرد و نفس را تند.



نمایی دیگر از ارک علیشاه در جریان تخریب فست‌هایی که بعداً به بنای اصلی اضافه شده‌است

پله ، یکبار پیچ می خورد و بعد ، با همان فاصله ، می رسد به بالای دیوار . بلندی دیوار ۲۵ متر است و ضخامتش حدود ۱۰ متر (دقیقاً ۱۰٫۴۰ m) که شاید در گذشته با کاشی یا مرمر پوشیده بود ، اما ، من که اثری از این دو ندیدم . دور سه دیوار را که گشتم ، با جاهای قرار دادن تفنگ که در اطراف دیدم ، به تمام ، باروئی عظیم به نظرم آمد و ظاهراً هم از زمان عباس میرزا که مسجد علیشاه را تبدیل به قورخانه و انبار مهمات کردند ، همین شکل و مورد استفاده را هم پیدا کرد . به شکلی که هیچکس ممکن نیست از ۶۹ پله ارك بالا برود ، درودیوارها را بگردد ، و بگوید که اینجا مسجد بوده است و نه يك قلعه مستحکم نظامی . اصلاً به دورنمای بنا هم که نگاه کنی ، همین تصور را به ذهن راه می دهی .

دور دیوارها - از بالا - حفره های بزرگی دیدم که به دهنه چاه مانده بود و کبوتران چاهی را دیدم که در عمق این حفره ها آمدوشد می کردند . بعد به تحقیق دریافتم که این حفره ها ، آغاز راههای زیرزمینی ودالان های بسیار پهن و بلندی بوده که در زمان های مختلف ، بویژه دوره قاجار و جریان مشروطه و شاید هم در دوره ی مغول و زمان های پس از آن ، به عنوان راههای مخفی برای فرار و رسیدن سریع از اینجا به جاهای دیگر بکار می آمده اند .

احمد کسروی در تاریخ مشروطه اشاره کرده است که عزو خان (به لهجه کردی یعنی عزت الله خان) از وضع آشفته دوران محمدعلی شاه بهره جسته بود و برای چپاول تبریز با مستبدان همکاری کرده و به تبریز حمله ور شده بود . آزادخواهان از زیر همین نقب به پشت دشمن حمله کردند و پیروز شدند .

در مسجد گبود تبریز ، پشت صحن دوم به دهنه ای برخوردیم که دریافتیم نقبی است که به ارك علیشاه می رسد . در کتاب «تبریز و بیرامون» نوشته ای شفیع جوادى از قول مدیر کل سابق فرهنگ آذربایجان بیت الله جمالی آمده است که قسمتی از دانشسرای دختران تبریز (مدرسه ایراندخت کنونی) که در محوطه مسجد استاد شاگرد سابق بنا شده است تا چند سال پیش

فرو می نشیند و گودال یا تونل بزرگی نمایان می شود اما بی آنکه کاوشی کنند آن را پر کردند و احتمال می رود این تونل قسمتی از این راه زیرزمینی بوده است . بطوریکه بیت الله جمالی تعریف می کرد این راه بقدری بزرگ بود که می شد با درشکه از آن عبور کرد .

پشت دیوار بلند ارك تبریز در هر سه سمت ویرانه است با تکه باغی و خانه ای و مدرسه ای . دهانه محراب ۳۸ پا است و ۶۹ پله ای که از آن بالا رفتیم بین دو دیوار از سمت خاور ساخته شده است . آمده است که در اوایل سلطنت رضاشاه کبیر قسمتی از تپه اطراف ارك تبریز را بصورت باغ و گردشگاه عمومی درآوردند که ساختن سالن تاتر آذربایجان هم در همین برنامه بوده است .

دانشگاه تبریز در معرفی این بنا چنین نوشته است :
 مسجد سقف ندارد و بنای فعلی که اخیراً تغییراتی در آن داده شد محراب مسجد بوده و عبارت است از سه دیوار . دهانه اطاق محراب ۳۸ قدم و ارتفاع آن از سطح کف محراب تا انتهای طاق در حدود ۲۶ متر است و بوسیله ۶۹ پله می توان بالای طاق رفت . در بالای طاق بقدر ۱۷۰ متر غلام گردشی ساخته شده است که دور آن ۹۷ قدم است ، میان دیوارهای بالای محراب خالی است و سه چهار مرتبه سقف ها و طاقهای گچ و آجری زده اند و دیوارها را بالا برده اند و همه جا چوبهای قطور کشیده اند و با میخهای آهنی استوار کرده اند .

با این تعریف بنایی که امروزه از مسجد علیشاه یا ارك تبریز باقی مانده محراب مسجد بوده است که در زمینه هنر معماری و مهندسی مهارتی دقیق را گویا است . در «تبریز و بیرامون» درباره نقبهایی که به آن اشاره کردم آمده است :
 « بطوریکه مشهور است در زیر این بنا سه نقب یا دالان زیر زمینی وجود دارد که يك رشته آن از ارك به شنب غازان و رشته دیگر به باغ میشه فعلی یعنی محل سابق ربع رشیدی و رشته ای نیز از وسط بازار گذشته و پس از عبور از زیر رودخانه آجی چای به جوالی فرودگاه می رسد .

موزقده ازدیگاه روانشناسی

(۱۸)

جلال ستاری

ارقام

ارقام اساسی که در قصه‌ها می‌بینیم همان ارقام نمادی مذاهب یعنی رقم‌های ۳ و ۷ و پس از آن رقم ۶ است. رقم ۸ فقط در قصه‌های ژاپنی آمده است، چون مردم ژاپن به ۸ خدای رعد قائل بوده‌اند. رقم ۲۴ خاص فلسفه Sankya است که مجموع قوای انسانی و مواد اولیه را ۲۴ می‌داند. رقم ۵۰ منحصرأ در اساطیر یونانی دیده می‌شود و ظاهراً به قصه راه نیافته است. رقم ۲۴۰۰۰ که بنیانش رقم ۲۴ است در افسانه‌های یهود نقش بسته است. ارقام ۳۳۳/۳۳۳ و ۸۰۰/۰۰۰ نیز در قصه‌های ژاپنی هست. معمولاً مضروب یا چندین برابر يك عدد دارای معنای نمادی همان عدد و نیز معنایی اضافی است که باید شناخت و دریافت. بنا براین ارقامی که در قصه‌ها می‌بینیم عبارتند از ۳-۶-۷-۸-۲۴-۵۰-۵۰۰-۲۴۰۰۰-۳۳۳/۳۳۳-۸۰۰/۰۰۰. هر رقم دیگر آگاهانه ساخته شده و سازنده‌اش از رابطه ارقام بنا ناخودآگاهی آگاهی نداشته است.

رقم هفت کنایه از هفت‌تن آدمی، هفت حالت ماده، هفت قوه نفس و ذهن انسان، هفت مرتبه وجود یا معرفت و هفت مرحله تکامل است.

در قصه‌های «هفت برادران»، برادر هفتم که کوچکتر و نزارتر و هوشیارتر از همه و گاه ساحر و جادوگر است، برادران و والدین خود از بلا میرهاند و بدولت میرساند. این هفت برادر که تجسم هفت بدن انسان یا هفت مرتبه وجودند درواقع يك تن بیش نیستند. بموجب حکمت عرفانی و باطلی آدمی هفت جسم دارد که نخستین جسم سنگین‌ترین

و آخرینش لطیف‌ترین آنهاست. ۶ جسم بمثابة جامه‌هائست که روح در سیر تعالی یکی پس از دیگری میکند و بدور می‌افکند. هفتمین برادر انسان معنوی و جاودانی است. ۶ برادر میرنده و خاکی‌اند و هفتمین برادر منجی، رهایی‌بخش و مظهر بقا و ابدیت است. ۶ برادر جامه‌های خاکی وفانی‌اند که این اصل ابدی حیات سرمدی را پوشانده‌اند. هفتمین برادر نجات‌بخش و مظهر زندگانی جاودانه و فیض الهی و دارای گوهری آسمانی است که راهنمای ۶ برادر بسوی ابدیت و جاودانگی است. بنابراین رقم ۶ خود آدمیست بدون عنصر نجات بخشی که وسیله پیوند او با الوهیت است.

رقم ۶ در روزگار باستان نشانه عشق جسمانی و مجازی و آیت الهه عشق بود و رقم ۷ رمز عشقی ربانی و حقیقی یا انسان نجات یافته و رستگار یعنی مرد خدا یا انسان خداوار. پس ۶ زندگانی جسمانی است و ۷ (یعنی ۶+۱) زندگانی روحانی، ۶ معرف انسان مادی و فانی و ۷ نمایشگر انسان خداوار یا باقی است. دراین تعبیر باید عدد ۷ را به دو جزء ۶ و ۱ تقسیم کرد.

داستان هفت برادر یادآور داستان کریشنا و ۶ برادر اوست. میدانیم که خود کریشنا از يك رحم و ۶ برادرش از رحمی دیگر زاده شده‌اند و کریشنا همان خدای نجات‌دهنده است. در بعضی قصه‌ها بجای هفت برادر هفت ابر آمده که ابر هفتم درخشان و رهاننده است. در حدیث اصحاب کهف در قرآن نیز هفت‌تن در غار خوابیده‌اند و ظاهراً این هفت تن ارواح راهنمایی هستند که برای ارشاد دلالت آفریدگان

در روز فوعد بیدار میشوند و دیگر بار پا بعرضه وجود می‌نهند. تکرار و تواتر رقم هفت در اساطیر و قصه‌ها و متون مقدس و کتب الهی روشنگر اهمیت نمادی رقم ۷ است. می‌دانیم که در داستان بسیار مشهور ریش آبی (Barbe — Bleu)، ریش آبی هفت زن خود را می‌کشد و در داستان معروف Petit poucet هشتمین برادر (یعنی Petit poucet) هوشیارترین و مهربان‌ترین آنهاست. بنا به تعبیر فلکی، ریش آبی نماد خورشید است که هر روز همسر یکشنبه و جدیدش سپیده دم را می‌کشد یا Saturne که با سال نو (همسر تازه‌اش) در ستیز و آویز است. داستان Petit poucet نیز با هفت پرتو سپیده دم بی‌ارتباط نیست (هفت زن ریش‌آبی و هفت برادر Petit poucet یادآور ۷ روز هفته‌اند). اما برحسب تغییر باطنی، ۷ نماد زندگانی جاودان و تکامل است. تشریف به اسرار، ۷ مرحله دارد و چنانکه خواهیم دید رقم ۷ با رقم ۳ — اصل الهی — مربوط است. از این دیدگاه رنگ آبی ریش یا پروایتی دیگر رنگ سرخ، رنگی رمزی یعنی نماد، پیرو راهنمای روحانی است که وسیله اتصال و اتحاد انسان با خداست.

«در بند ۱ (فصل ۲۹ بند هشتن) مسلماً از روی رت دات اینک نسل اسامی افراد از دوران قدیم که بر شش کشور ویا ممالك خارجی واقع در اطراف کشور مرکزی یعنی خونیرس فرمانروائی میکرده‌اند، ذکر شده‌است. این رؤسای ششگانه همه از مردمان مقدس و از پاکانی هستند که اسامی آنان در فهرست‌شیت ۱۳ دیده می‌شود. پادشاه کشور خونیرس بنا بر بند ۲ خود زرتشت است و در بند ۳ مؤلف می‌گوید در خونیرس امکان مهمی است که دارای اثر فراوانی در جنگ بزرگ با دشمن در روز واپسین خواهد بود. بندهای ۴ — ۱۵ راجع باین امکان و نجات دهنندگان یا جنگجویانی از دوره رستاخیز صحبت میدارند که در اینجاها بجنگ برمیخیزند. مؤلف اطلاعات خود را راجع باین موضوع از نسکهای مختلف اوستای ساسانی فراهم آورده است. يك مورد از سوتگر نسل (دینکرت کتاب ۹ فصل ۱۶ بندهای ۱۲ — ۱۹) یکایک هفت فرمانروای جاویدان خونیرس را بر شمرده‌است. در مورد دیگر از همین نسل (دینکرت کتاب ۹ فصل ۳۲) از چهار جاویدان سخن رفته و این نکته اضافه شده است که نام پهلوان جاویدان در مورد دیگری از کتاب مقدس آمده است. بالتجیه اسامی جاویدانان چندبار در ادبیات مذهبی پهلوی، لیکن با اختلافات مهمی درباره اسامی و عدد آنان ذکر شده است. اصل موضوع در این عقیده عبارتست از يك اندیشه کهن که مخصوصاً در

میان اقوام هندواروپائی رواج داشته‌است و راجعت به تهرمانی که بدون مرگ در خواب ممتدی فرو رفته و در روز بالا و محنت عالمیان از جای برمیخیزد تا ملت خود را بجانب پیروزی هدایت کند (مانند فردریک ریش سرخ و Ogier دانمارکی). این اندیشه از نزد ایشان بعد از سقوط آیین مزدایرستی در نزد شیعه بصورت ظهور مهدی آشکار شده است. نقش ظهور در دوره آخر الزمان و کوشش در نجات عالم را در تاریخ آیین زرتشتی قدیم و تاریخ داستانی ایرانی با افراد مختلفی نسبت داده‌اند. مفسران این افراد مختلف را از لحاظ تقدس عدد هفت، دریك دسته هفت نفری منحصر کرده و مذکور داشته‌اند، لیکن چون عدد مهدیان مذکور در موارد مختلف اوستای ساسانی از این حد متجاوز بوده ناگزیر در کیفیت تشکیل دسته‌های هفت نفری میان آنان اختلاف قول افتاد. مؤلف بندهشن به عدد هفت توجه نکرده بلکه نخست در بندهای (۴ — ۵) شش تن را که از شش جای معین هستند، و سپس در بند ۶ سام یعنی کرساسپ را که وظیفه او در دوره آخر الزمان معین و مشخص است، ذکر کرده است.

باز در آیین مزدیسنی شش (یا هفت) امش سپنت (امشاسپند) وجود دارد.

«فراسیاب هزار چشمه آب و آب شط هلمند و هفت رودخانه قابل کشتی‌رانی را بدریاچه کیان سی (= کاس آبی) یعنی هامون جاری کرد» (بندهشن).

رستم در سفر جنگی خود به مازندران با هفت حادثه روبرو شد (هفتخان). این داستان تنها در شاهنامه فردوسی هست. جنگ کاوس شاه با کشور بربر و جنگ هفت پهلوان نیز تنها در شاهنامه فردوسی وجود دارد. «مطالب اساسی هفتخان رستم در هفتخان اسفندیار دیده می‌شود (در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و شاهنامه در شرح آخرین جنگ اسفندیار با ارجاسپ داستان هفتخان اسفندیار آمده است) و فتح دژ سیند رستم نیز تکراری از فتح دژ رویین بدست اسفندیار است. پس می‌توان نتیجه گرفت که سراسر این قسمت از سرگذشت رستم تقلیدی است از سفرهای جنگی اسفندیار»^۲.

۱ — برای اطلاعات بیشتر در اینباره رجوع کنید به: هزارو یکشب و افسانه شهرزاد، نوشته نگارنده این سطور.

۲ — کریستن سن، کیانیان، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا. برای اطلاع بیشتر در باره عدد هفت رجوع کنید به تحلیل هفت‌پیکر نظامی از شادروان دکتر محمد معین.

سیمای راستین خیام

فردین شیروانی - حسن شایگان

در آغاز این مقال، باید اذعان کرد که نوشتن راجع به زندگی و آثار عمر خیام کاری بس دشوار است. چرا که منابع و مآخذ در این باره، اندک و ناچیز و در کتابخانه‌های شرق و غرب جهان با پژوهشهایی که در نیم قرن اخیر بویژه پس از شهرت عظیمی که وی در دنیای انگلوساکسون بدست آورده، بعمل آمده، باز به به دست آمدن منبع تازه‌ای منجر نشده تا تاریکی‌های زندگی خیام را روشن کند.

چنانچه بانوی فرزانه‌ای سال قبل در دانشگاه لنینگراد مدعی شد که نسخه خطی نفیسی بنام «مجمع القوانین نجوم» از اخترشناس ایرانی در گنجینه کتب لنینگراد بدست آورده است - که این خبر در محافل علمی و ادبی اروپا منعکس شد - لیکن بعداً نه از این بانوی پژوهشگر و نه از کتاب مدعایه او خبری باز نیامد...

بنابراین نخست با يك نگره کلی و ارزیابی جامع از منابع موجود در می‌یابیم که پاره‌ای از این مآخذ توسط کسانی نوشته شده که شخص خیام را در زمان حیات او ملاقات کرده‌اند، و یا درباره او آنچه را که شنیده‌اند در کوتاهترین و فشرده‌ترین عبارات نقل کرده‌اند. لیکن منابعی نیز در دست است که در اثر فاصله فاحش زمانی از عصر خیام، مغشوش و مغلوط و ضد و نقیض بنظر می‌آید، و همینگونه منابع موجب شده که در کنار خیام اصلی، دو یا سه خیام بدلی دیگر نیز پدید آیند. برای نمونه یاراحمد تبریزی سخن از شخصی بنام محمد خیام استرآبادی بمیان آورده که موجب شگفتی خواننده خواهد شد اگر بخواهد در احوال این شخص غور کند، چرا که خیام استرآبادی دائم به شکار گرگ میرود. بر لب رود بلخ (اگر چنین رودی بر سیط

زمین وجود داشته باشد) آشکارا شراب می‌خورد و با بی‌قیدی تمام زیر لب شعری زمزمه می‌کند و گاه نیز مثل ابر بهاری اشک از دیدگان فرو می‌چکاند! خلاصه يك خیام میندل که با آن فیلسوف اخترشناس نیشابوری فاصله پرنشدنی دارد، و باز شاید در صفحات بعدی با اینگونه خیامهای قلب و بدلی برخورد کنیم، که زائیده اندیشه نابالغ مثنی بی‌اختران بدگوهر است. براستی خیامی که نظامی سمرقندی از او سخن گفته با آنچه یاراحمد تبریزی در کتاب «طرب خانه» مطرح کرده است مثل سیاره‌ایکه با تیلۀ شیشه‌ای قیاس شود، این چنین مع الفارق و مضحك است. لیکن ما از یاراحمد تبریزی بیش از این انتظاری نداریم. کاتب بی‌دانشی که با تشری که ویژگیهای ملال‌آور عرب‌زده عصر صفوی در بطن آن لانه کرده و پنج قرن بعد از خیام خواسته درباره او تاریخ بنویسد، در واقع تمامی کوششی است مذبحخانه که کسی بخواهد با زغال، تصویری از سیاره‌ایکه در افق ادبیات ایران و جهان در گردش و نور افشان است رسم کند، البته ما اینگونه منابع را نیز از نظر دور نمی‌داریم، چرا که ممکن است گاه گوهر نفیسی در خلاب یافت شود، و حتی اگر واژه یا جمله‌ای از این مآخذ سبب شود که از گوشه‌ای از نقاط مبهم و رازآمیز زندگی خیام پرده برگردد، باز برای ما غنیمت است. گویانکه خواندن عبارات عبث یاراحمد تبریزی ما را از هر چه شرح احوال بزرگان و تذکره است، بیزار و دلزده و گریزان می‌کند. برای نمونه اگر ما بخواهیم قول وی را بپذیریم که خیام فقط پنجاه و شش سال یا در این حدود عمر کرده است، آنگاه لازم می‌آید که ریاضی‌دان نیشابوری در ۲۰ سالگی ریاست يك هیأت پژوهش علمی را برای تدوین «زیج

ملکشاهی» بنهاده داشته باشد، و این گواه آنستکه دروغگو کم حافظه است! آیا ممکن بوده دانشمندانی چون «امام مظفر اسفزاری»، «میمون نجیب واسطی» و «امام لوکری» و چندتن از بزرگان نجوم عصر سلجوقی، تن به مرئوس بودن جوانی نوحه دهند؟

یاراحمد تبریزی در مقدمه کوتاهش بر رباعیات از خیام با لقب «حضرت حکمت مآبی» یاد میکند، که فقط از یک میرزا بنویس آستان مسجد شاه اصفهان انتظار میرود. او کار رسوائی را با ندانم کاری با آنجا می کشاند که مدعی میشود امام محمد غزالی بزرگترین فیلسوف عصر، برای تلمذ هر سپیده دم بخانه خیام میرفته و بعد از قرا از منبر به استاد خود در غیاب دشنام میگفته است. پس ناگزیر بامداد یکروز، وقتی که غزالی بنابه عادت دیرین، پس از خاتمه درس از خانه استاد مرخص می شده، خیام بر بام خانه میرود و طبل میکوبد و میگوید: ای ساکنان نیشابور اینست عالمی که از من بد میگوید، لیکن برای آموختن علم، دزدانه بخانه من میآید.

این افسانه که یاراحمد آنرا رندانه در شبه تاریخ خود آورده، حکایت گر آنستکه او نه خیام را می شناخته و نه غزالی را.

ما در اینجا نمی خواهیم بر کتاب یاراحمد، نقد بنویسیم، چرا که از همان آغاز اثر او برای ما محلی از اعراب ندارد. بهر حال تمامی منابع موجود درباره خیام اینگونه نیست. یادآوریم ارزنده گفتار نظامی سمرقندی را که به شاگردی خود در پیشگاه خیام معترف و مفتخر است و در سه حکایت که با نثری بی پیرایه و برهنه نوشته شده، داستان دیدار خود را با فیلسوف، در کوی برده فروشان بلخ در خانه امیر ابوسعید باز میگوید. آنجا که خیام در مجلس عشرت گفته بود: گور من غرق در گل و شکوفه خواهد بود.

لیکن اینجا پرسشی به ذهن متبادر می گردد دائر بر اینکه چون ما با مأخذی روبرو هستیم که نویسنده آن در سالهای نخستین قرن ششم هجری فیلسوف را در بلخ دیدار کرده و کم و بیش او را می شناخته، چرا چهارمقاله به اشعار خیام کوچکترین اشارتی ندارد، و فقط نبوغ او را در اخترشناسی و استعداد شگرفش را در پیش گوئیهای علمی (از نوع پیش بینی در مورد وضع هوا که موجب می شود ملک شاه به شکار برود) تجلیل و ستایش میکند. باید پرسید: از چه رو نظامی سمرقندی در نخستین مأخذ ارزنده ایرانی درباره خیام، اینگونه بی اعتنا به جنبه شاعری خیام می نگرد؟ آیا استعداد شعر گوئی خیام، تحت الشعاع نبوغ نجومی و ریاضی او بوده است؟ آیا اساساً خیام اشعارش را در هر کجا و برای هر کس نمی خوانده یا مثلاً نقیضه میکرد، یا تعصبات مذهبی رایج و حاکم او را از خواندن شعر باز میداشته؟

تردید روا نیست که اشعار خیام در زمان حیات او به جهت شرایط خاص مذهبی حاکم، که قطعاً با تفکر خیام تعارض داشته، نمی توانسته شایع و منتشر گردد. چنانکه حتی نظامی سمرقندی که بنابه اعتراف خود می گوید: «او را بر من حق استادی بود...» بظاهر از اشعار خیام اطلاعی نداشته، در حالیکه در همان چهارمقاله باز گو میکند که چنان ملک شاه سلجوقی، امیر معزی را بخاطر فقط یک رباعی که در وصف ماه سروده بود اسبی پاداش داد. و یا سلطان محمود غزنوی بخاطر یک رباعی از زبان عنصری در وصف «ایاز» دهان شاعر را پر از جواهر کرد.

نظامی همه اینها و نظایرش را مفصلاً و با آب و تاب می نویسد، لیکن هنگامی که به خیام میرسد، زبان در کام میکشد و حتی یک رباعی را باو نیست نمیدهد، و این پرسش ناگزیر به ذهن پژوهشگر خطور میکند که آیا خالق رباعیات، همان خیام ریاضی دان است یا آنها را کس دیگری سروده؟

اگر کار بررسی مآخذ را از چهارمقاله آغاز کنیم، سخت ناامید خواهیم شد، زیرا در آنجا جز یک جمله شاعرانه که خیام درباره گور خود گفته هیچ اثری در دست نیست. ما در وهله اول خیام شاعر را دوست داریم و بعد خیام ریاضی دان را، و میدانیم که آوازه او در غرب نیز بخاطر اشعار اوست نه نبوغ ریاضی اش. شاید بتوان تصور کرد که نظامی در اثر نوعی تعصب مذهبی نخواست اشعاری را از استادش نقل کند که بعدها موجب رسوائی و بدنامی فیلسوف در نزد قشریون متعصب مذهبی چون «قفطی» صاحب «تاریخ الحکماء» شود که نوشته: ژرفای این اشعار برای شریعت اسلامی از مازهای زهر آگین خطرناکتر است. بهر حال ناچیزی منابع درباره زندگی خیام سبب گردیده هر از چندگاه خیامی تازه که با خیام های پیشین تفاوت های آشکار و بارزی دارد، بیازار سر بیرون می کشد و بر آشفتگی و پربشانه حالی دوستان و پژوهشگران شعر خیام می افزاید.

پنج سال پیش، مردی «شیخ عمر علی شاه» نام به اتفاق دستیار انگلیسی اش «رابرت گریوز» ترجمه تازه ای از رباعیات خیام در لندن منتشر کردند. این بار عمر علی شاه ادعا کرد که والدین خیام در اصل افغانی بوده اند که در صومعه ای به بلخ می زیسته اند و خود خیام نیز حکیم نبوده، بل شیخی از پیروان شیخ موفق الدین (رئیس فرقه قادریه) بوده است!!!

بدین سان می بینیم که شیخ عمر خیام افغانی نیز همچون محمد خیام استرآبادی از دروغ آبادی دیگر سر برون کرد. گویانکه کار اینان بهیچ روی مورد بحث ما نیست، چرا که این سودگران در جستجوی ننگ و نام، میکوشند از هر فرصتی با نام خیام سوء استفاده کنند و از بازار آشفته، طرفی ببندند. اینها حتی همه چیز را سرسری انگاشته و بی هیچ احساس مسئولیتی با شئون قومی و مفاخر ملی و فرهنگی ما هوس بازانه

رفتار می کنند. خوشمزه اینجاست که عمرعلی شاه حتی اسم معشوقه شیخ عمر خیام افغانی را بنام « حلیمه نیگم » ضبط کرده است، که ادعا کرده از خاندان خود اوست!

بدیهی است که برای خیام افغانی، معشوقه افغانی نیز باید تراشید و آفرید. علی شاه ایضاً ادعا دارد که کهن ترین نسخه خطی رباعیات خیام بفارسی در اختیار خاندان اوست! لیکن از ترس اینکه مبادا نسخه خطی اش چشم زخمی بخورد، حتی کوچکترین نشانی از ویژگیهای این نسخه خطی کذائی و کاذب بدست نمیدهد و فقط بر این دروغ پای می افشرد که خیام صوفی بوده است.

اساساً در نیم قرن اخیر، نقادان غربی بر سر مسأله صوفی بودن یا صوفی نبودن خیام، جدال خنده ناکی کرده اند، از جمله « موسیو نیکالا » ی فرانسوی در قرن نوزدهم که « ادوارد فیتز جرالده » بزرگترین مترجم انگلیسی خیام در دنیای غرب از همان آغاز، به وی جوابی دندان شکن داد، و در این بحث را برای همیشه بست. اما آیا ما می توانیم این هیاهو را با سکوت برگزار کنیم و از آن بگذریم که چرا رابرت گریوز و علی شاه افغانی این نغمه را ساز کرده اند و دوباره خاکستر را کنار زده اند؟ بویژه آنکه سخن از « غزل های سلیمان » کتاب مقدس بمیان آمده است، زیرا علی شاه می گوید خیام صوفی به نوعی عرفان توراتی گرایش داشته و قصد او از می و ساقی، عشقی الهی است. همان سان که سلیمان در تورات در وصف زیبایی دختران اورشلیم و شراب کهند، اشعاری زیبا سروده، و حال آنکه نظرش به شکوه و جبروت صانع بوده است. عرفان ایرانی که ویژگیهای ناب و اصیل خود را دارد، چگونه ممکن است از شریعت یهود متأثر باشد؟ ادعای مسخره علی شاه بر مبنای چه مآخذ مستندی است که خیام را به اینگونه وابستگی های دروغین منتسب می کند که پدر و مادر او از بلخ به نیشابور مهاجرت کرده اند؟ مگر ابوالحسن بیهقی، معاصر بزرگ و بنام خیام به صراحت ننوشته است: « آباء و اجداد او همه نیشابوری بوده اند... » این ادعا بی شباهت به ادعای آن تازی نادان و نابخرد نیست که گفته بود آثار « ویلیام شکسپیر » را يك نفر عرب بنام شیخ کبیر نوشته که بعد از ترجمه به زبان انگلیسی به « شکس - پیر » معروف شده است! پس اگر اینگونه داعیه های مذبوحانه راجع به خیام نیز بشود، نباید جدی انگاشته شود و برای شناخت شخصیت علمی و ادبی خیام نیشابوری نخست باید به آثار اصیل او رجوع کرد و بعد به سراغ نظریات هم عصران او که درباره اش قلم زده اند رفت.

اولین مأخذی که تمامی دانشمندان ایرانی آن را پذیرفته اند، گفتار ابوالحسن بیهقی است که در معیت پدرش در سنین بلوغ بسال ۵۰۵ هجری قمری به ملاقات خیام رفته

و آنچه او می نویسد در درجه اول اهمیت است. اوست که عنوان فیلسوف را برای خیام بکار میگیرد که با عنوان « خواجه امام » که نظامی سمرقندی بکار برده بود، فرقی فاحش دارد. سپس اشارتی دارد به آباء و اجداد و نیشابوری بودن او که جای چندو چون باقی نمیگذارد.

همچنین اشعار میدارد که اطلاعات خیام در فقه و لغت و تاریخ، گسترده و عمیق بوده است. آنچه او از نظر اخلاقی بر خیام مترتب میدارد، بخل و کم کاری در تعلیم و تألیف و کم حوصلگی و بد خلقی او در معاشرت، قابل ذکرند.

روشن است که در سال ۵۰۵ خیام واپسین سالهای کهولت را سپری می کرد و ما نباید شوخ و شنگی جوان تازه بالغی را از وی متوقع باشیم، پس از عمری کندوکاو و مشقت، بر او ضعف و رخوتی چیره شده که با نیروی دوران جوانی قیاسش نتوان کرد؛ و اگر از روی اشعار او بخواهیم داوری کنیم، می توان نتیجه گرفت که وی طبعی افسرده و جدی داشته است، چرا که فیلسوف بیشتر می اندیشد و کمتر مزاح میکند. کما اینکه در همان محفل نیز خیام بطور جدی از بیهقی نوجوان چند مسأله هندسی سؤال میکند که بیهقی کم و بیش پاسخ درست میدهد و باعث تشویق او می شود، و این از مردی که مرگ در سایه کمینش را کرده، قابل سپاس است.

افسانه سه یار دبستانی

در اینجا سر آن داریم که پژوهش کوتاهی بکنیم راجع به افسانه سه یار دبستانی که از دیرباز در ایران باب شده و در اروپا نیز در نیمه دوم قرن نوزدهم با مقدمه ای که « ادوارد فیتز جرالده » بر ترجمه انگلیسی رباعیات خیام نوشت، زبانزد همگان شد. البته اگر به « جامع التواریخ » خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی که این داستان را بطور فشرده نقل کرده اشاره کنیم، از آنجا که این شخص در اثر داشتن ثروت هنگفت، گنجینه ای از کتب داشته و دبیران و مشیان وی کتب و آثاری را که به زبانهای مختلف که از تمامی آسیا برای او میرسیده مورد بررسی قرار می داده اند، می توان گفت که وی به منابع و اسناد زیادی دسترسی داشته و حوزه تحقیقی وسیعی در اختیارش بوده، پس برای رد کردن آنچه او نقل می کند، باید دلیلی قوی داشت تا در برابر خواجه توان ایستاد. نخستین دلیلی که می توان اقامه کرد از تناقضات خود خواجه بیرون کشیده می شود، باین معنا که او تعریج می کند زادگاه حسن صباح در قم بوده و خواجه نظام الملک متولد طوس است و مسقط الرأس عمر خیام نیشابور بوده، لیکن در جای دیگر می نویسد، این هر سه در ایام

صبحت به نیشابور در کنار هم سرگرم تحصیل بوده‌اند. آیا از این نقیصه گوئی آشکار که سه طفل از سه شهر ایران در يك نقطه گرد هم آیند و در يك مكتب مشغول درس گردند نمی‌توان به بطلان این قصه پی برد؟

دیگر اختلاف سنی زیادی است که بین این سه تن وجود داشته، و قبول این قصه را توجیه ناپذیر می‌نماید. شاید درگیریها و وابستگی‌های آتی که این سه را در گردونه برخورد قرار میدهد تا آنجا که هر سه در يك نظام واحد اداری و سیاسی به کار مشغول گردند، می‌شود گفت که مستمسکی به دست داده که عده‌ای ارتباط زمان کهولت را به دوران طفولیت و صباوت نیز سرایت و تعمیم دهند. ما شاهدیم که روابط خیام و نظام‌الملک بسیار حسنه و صمیمانه بوده زیرا هر دو اهل تسنن بوده‌اند، زیرا در غیر این صورت امکان راه‌یابی به دربار سلجوقی برای این دو هیچکس وجود نداشت. درحالی که حسن صباح اهل تشیع بوده و پس از چندی کار دیوانی را ترك می‌گوید. پس این روابط به ذهن افسانه‌پرداز و خیال‌ساز خواجه این فرصت را میدهد که قصه پردازی کند. بخصوص اینکه شیرین بودن

این داستان به مذاق عده‌ای نیز که سعی می‌کنند تاریخ را نه واقع‌بینانه بلکه شیرین و خوش طعم و لذیذ بنویسند، خود عاملی در تقویت موضوع ما نحن فیه است. درحالی که این سه تن از جهت مواضع فلسفی و علمی و سیاسی و اخلاقی نقاط مابه‌الاختلاف زیادی داشته‌اند. حتی جاه‌طلبی و عطش قدرت حسن و نظام‌الملک که به آن خصومت بزرگ نهائی و قتل خواجه منجر شد نیز مزید بر ایضاح این قضیه است. وقتی در تاریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله می‌خوانیم که چنان شخصیت‌های معروف دوران سلجوقی در روز روشن هنگام نماز جماعت به ضرب دشنه فدائیان اسماعیلیه از پای درمی‌آمدند و حتی از فلان قاضی همدان گرفته تا فلان مفتی اصفهان از گردن این تیغ‌ها محو و ایمن نبودند، به مخوف بودن شرائط پی می‌بریم، و می‌فهمیم که خیام چنان زیرکانه و هوشیارانه خود را از این بازیها و برخورد‌های سیاسی بدور نگه داشته است. چنانکه خواجه رشید اشارتی ندارد مبنی بر اینکه نظام‌الملک تولیت نیشابور و نواحی پیرامون آن را به خیام پیشنهاد می‌کند و حکیم عذر خواسته و می‌گوید سر امر ونهی با عوام را ندارد.



ریشه‌های تاریخ‌پیش‌سال و حکم

مهدی پرتوی

«زینب زیادی»

عبارت بالا از ضرب‌المثل‌های عامیانه است و در مواردی بکار می‌رود که در جمعی برای تمام افراد جمعیت جز یک نفر سهم و نصیبی قائل شوند و آن یک نفر را بحساب نیاورند. در این موقع زبان حال نفر محروم و بی‌نصیب این خواهد بود که «مگر من زینب زیادی؟». این ضرب‌المثل در مورد زن و مرد فرق نمی‌کند و هر دو جنس مخالف از آن در موارد متنوعی استفاده و تمثیل می‌کنند.

اکنون ببینیم زینب زیادی که بود و ریشه تاریخی آن چیست؟

موضوع شبیه‌سازی و تعزیه‌خوانی در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار که بقول مرحوم عبدالله مستوفی «از همه چیز وسیله تفریح می‌تراشید» و از هر فرصتی برای تفریح و تنوع استفاده می‌کرد باوج کمال و تفصیل رسید^۱ ناصرالدین‌شاه یکی از افراد مطلع و زیرک را با عنوان و سمت «معین‌البکاء» مأمور کرد که در تکیه دولت^۲ بساط تعزیه‌خوانی راه بیندازد و این اپرای ترازیک را با جلال و شکوه هرچه تمامتر در دهه اول ماه محرم نمایش دهد. معین‌البکاء مانند کارگردان زیردستی ترتیبات مقدماتی کار از قبیل وظایف و نقش تعزیه‌خوانان، لباس اشخاص در نقش‌های مختلف، نسخه‌های منظوم تعزیه که در اصطلاح محلی آنرا «فرد» گویند و دیگر وسائل کار از قبیل اسب و شتر و کتک و میز و صندلی و شمشیر و خنجر و نیزه و تیر و کمان و سپر و مانند آن را از چند روز قبل تدارک میدید. معین‌البکاء معاون و ور دستنی بنام «تعزیه‌گردان»

داشت که این شغل و سمت در زمان ناصرالدین‌شاه با میرزا محمد تقی بود. با تاسی بشوق و علاقه مفراط شاه قاجار بتعزیه‌خوانی شاهزادگان و رجال درباری که در گوشه و کنار ایران حکومت می‌کردند هم تعزیه راه انداختند و این رسم را در سراسر ایران معمول کردند.

یکی از تعزیه‌ها بنام «تعزیه بازار شام» بود که در تکیه دولت با تشریفات مفصل برگزار میشد. این تعزیه در واقع نمایش ورود خاندان رسالت بدمشق و مجلس یزید بود که اهل بیت سوار بر شترها باید وارد تکیه شوند و از مقابل بارگاه یزید که جنبه اطلس سرخ‌قام پولک‌دوزی شده بر تن و عمامه سرخ زربفت بر سر داشت عبور کنند. در بارگاه یزید سفیر فوق‌العاده دربار روم و چند تن از صحابه پیغمبر اکرم «ص» که تا آنوقت زنده بودند حضور داشتند. برنامه تعزیه این بود که شبیه‌های حضرت سجاد «ع» و حضرت زینب «ع» و حضرت کلثوم «ع» و حضرت فاطمه بنت‌الحسین «ع» ضمن عبور از مقابل بارگاه یزید هریک خطبه فنیجی «الته بنظم فارسی» باید بخوانند و مخصوصاً خطبه غرای حضرت زینب کبری علیها سلام با جمله مشهور «أَمَنَ الْعَدْلُ بِأَبْنِ الطَّلَقَاء» باید چنان اثر کوبنده‌ای داشته باشد که بگفته مرحوم عبدالله مستوفی «استخوان خلیفه جور را نرم کند» و حاضران بارگاه یزید مخصوصاً سفیر روم و صحابه پیغمبر بر این روش

۱- برای اطلاع بیشتر و کاملتر بجلد اول کتاب سودمند «شرح زندگانی من» تألیف شادروان عبدالله مستوفی مراجعه فرمایند.

۲- جنب بازار ملی بازار طهران.

ورفتار ناپسند و غیر انسانی اعتراض کنند .

باری ، در یکی از این سنوات و عاشورای محرم روزیکه تعزیه بازار شام برپا بود موقعیکه در راهروی پشت تکیه که دایره وار گرداگرد تکیه میگشت شترها را خوابانیده بودند که شبیه های اسراء سوار شوند و بنوبت وارد تکیه شوند يك زن چادر نمازی که بواسطه نداشتن چادر و چاقچور نگذاشته اند وارد تکیه شود برای آنکه نست خالی بخانه برگردد در داخل راهروی پشت تکیه بتمشای بار و بُنیه بازیکنان تعزیه ایستاده بود . در اینموقع دستور میرسد که شبیه خوانها سوار شتر شوند و متناوباً از مقابل بارگاه یزید عبور کنند . زن چادر نمازی چون یکی از شترها را خالی وبدون راکب می بیند بدون ترس و وا همه بر روی آن سوار میشود . ساربانان بتصور اینکه او هم یکی از شبیه خوانها است ممانعت نمیکنند و شتر زن چادر نمازی البته بعد از شترهای شبیه خوانان واقعی بقطار افتاده داخل تکیه میشود . تعزیه گردان و سایر متصدیان تعزیه هم در آن گیرودار که به پس و پیش کردن بارهای مفرش و یخندان و سوارهای لشکر مخالف که شبیه سرهای شهداء را بالای نیزه کرده از جلو و عقب میکشیدند مشغول بودند متوجه جریان قضیه و سوار شدن زن چادر نمازی نشدند . ماحصل کلام

آنکه شبیه های واقعی یکی پس از دیگری چون جلوی غرفه شاه رسیدند ساربانانیکه زمام شتر را در دست داشتند شتران را بنوبت نگاهداشتند و شبیه خوانها درحالیکه توجهشان بیارگاه یزید بود نقش خود را ایفا کردند تا اینکه نوبت زن چادر نمازی رسید . ساربان بخیال اینکه او هم نقشی دارد زمام شتر را نگاهداشت . جلوئیه ها و عقبی ها طبعاً از حرکت باز ایستادند و زن مزبور که قبلاً دو شعر عامیانه سر هم کرده بود اشعار خود را با همان آهنگی که اسرای جلوتر از او خوانده بودند بشرح زیر میخواند :

من زینب زیادیم	عروس مَلا هادیم
اومدم پول بستونم	چادرو چاقچور بستونم

پیداست که اُبَهت و احترام حضور شاه مانع از خنده و هو و جنجال چند هزار نفر تماشاچیان مجلس شد. ناصرالدینشاه که از جسارت و موقع شناسی زن چادر نمازی خوشش آمده بود بجای آنکه متوأخذه اش کند دستور داد یکتوب چادر و چاقچور و مقداری پول بآن زن دادند و عبارت «زینب یادی» از آنروز بعد در محاوره های عامیانه ضرب المثل گردید .



ظهور فیلم

(بتهی قسمت پیشین)

های شفایه

Hydroquinone	5. —
Sulfate de Soude (anhydre)	50. —
Carbonate de potasse	30. —
Bromure de potasse	1,5. —

برای يك لیتر آب

يك نسخه حمام ظهور خیلی ریزدانه (فیلم هایی که در این محلول ظاهر خواهد شد در موقع عکسبرداری باید صد درصد نور بیشتر بهینند. مثلاً به جای سرعت ۱/۶۰ ثانیه با ۱/۳۰ ثانیه و یا به جای دیافراگم ۱۶ با دیافراگم ۱۱ عکس گرفته شود).

Métol	5. — grs.
Sulfite de Soude (anhydre)	50. —
Borax	5. —
Sulfate de Soude (anhydre)	55. —
Sulfocyanure de potasse	1. —
Bromure de potasse	1. —
Phénol	5 قطره

برای يك لیتر آب

دقت: در صورتیکه بجای سولفات دوسود آنهیدر از سولفات دوسود متبلور استفاده شود مقدار آن باید دو برابر باشد.
تذکر: به دنبال محلول های ظهور مناطق گرمسیر همیشه باید از حمام توقف و سفت کننده و حمام ثبوت سفت کننده استفاده شود.

1. Amidol.

محلول های ظهور جبران کننده

این عنوان به محلول هایی اطلاق میشود که اختلاف های زیاد میان سایه — روشن هارا در نتیجه ی به تأخیر انداختن ظهور نواحی روشن جبران میکند.

این وضع با تقلیل مقدار قلیایی و یا افزودن نسبت بر مور پتاسیم به دست می آید. چنین محلولی در لایه های حساس به کندی داخل میشود و بنابراین به طور سطحی تأثیر میکند. از اینرو فیلم هایی را که از موضوعات خیلی کنتراست عکس گرفته شده بدون ترس از سیاه شدن روشنی های شدید میتوان تا ظهور جزئیات در سایه ها، در محلول های مزبور نگهداشت.

مزیت حمام های ظهور جبران کننده بالخاصه در ظهور تصاویر ضد نور و عکس هایی است که در داخل اطاق ها گرفته شده بطوریکه پنجره ها در روبرو قرار گرفته و نور زیادی از آنها بدورین می تابد. استفاده از حمام های جبران کننده همچنین برای ظهور فیلم هایی توصیه میشود که در نور مصنوعی عکسبرداری شده است؛ زیرا علاوه بر کاستن کنتراست تا حد زیادی از بوجود آمدن هاله نیز جلوگیری میکند.

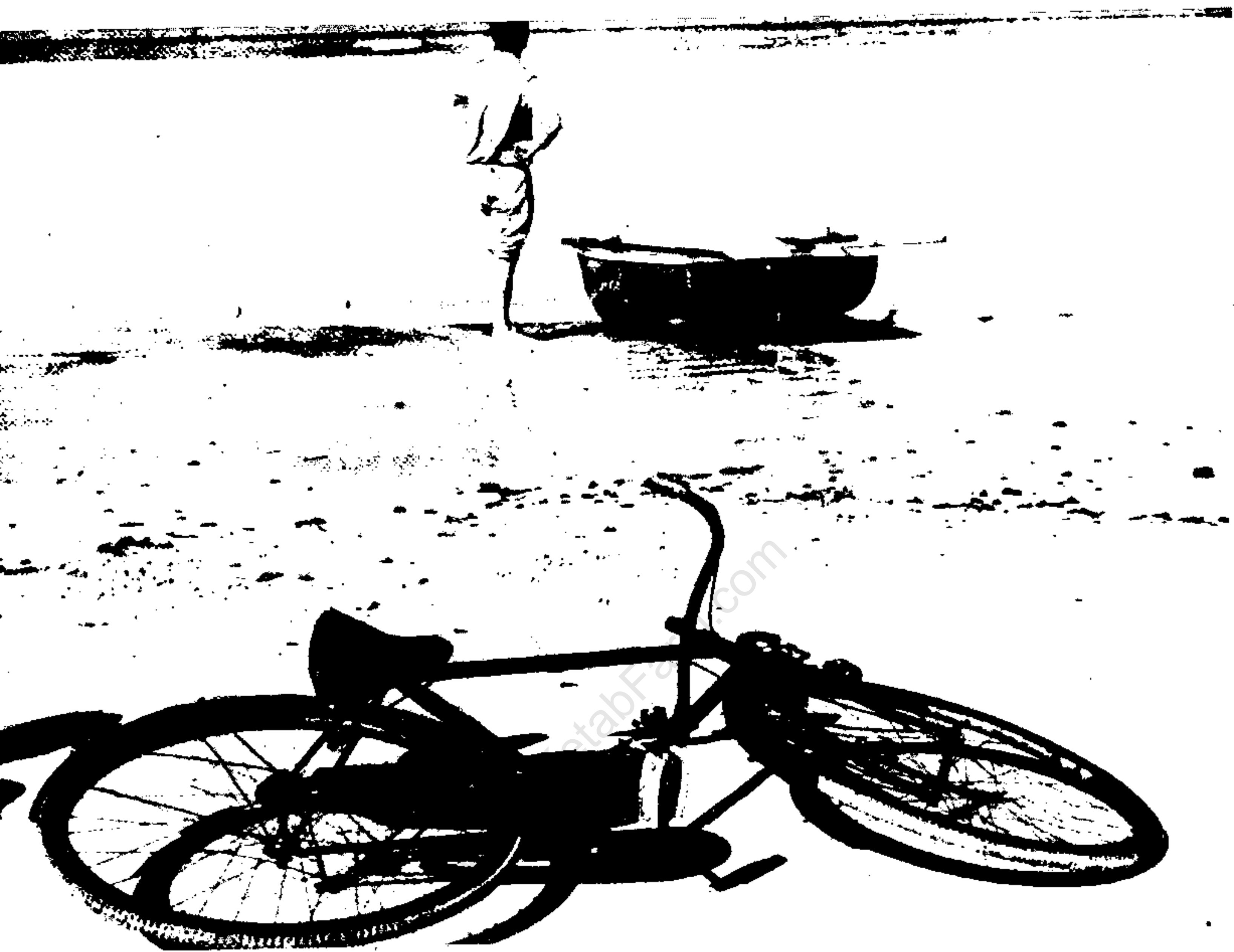
پس از آنچه در مورد حمام های «ریزدانه» گفته شد، معلوم میگردد که آنها را نیز به علت خاصیت قلیایی ضعیفشان، لازم است مانند حمام های جبران کننده تلقی کرد.

محلول های ظهور برای مناطق گرمسیر

بزرگترین مشکل ظهور در این نواحی تورم ژلاتین فیلم است.

برای نگهداشتن تورم در حال عادی از محلول های ظهور آسیدی با آمیدول کمک میگیرند و یا به محلول های عادی ده درصد سولفات دوسود متبلور اضافه میکنند.

Métol	2. — grs.
Sulfite de Soude (anhydre)	50. —



Hyposulfite de Soude (※)	200. -- grs.		حمام توقف و سفت کننده :
Méta bisulfite de Potasse	12. "		
Acide acétique (28%)	45. -- c.c.	Sulfate de Soude	30. -- grs.
glacial	12. - c.c.	(anhydre)	
Borax	20. — grs.	Alun de chrome	20. — "
Alun de potasse	15. — "		برای يك لیتر آب

برای يك لیتر آب

مدت : پنج دقیقه

فیلم را بدون شستشو باید در حمام ثبوت اسید سفت کننده‌ی
زیر قرارداد :

(※) نام دیگرش Thiosulfate de Soude میباشد .

اهمیت حرارت

بطوریکه میدانیم کنتراست نگاتیف با طول مدت ظهور تغییرپذیر است و بدینوسیله میتوانیم نتایج مختلف بدست آوریم. فقط در این مورد یک شرط وجود دارد که عبارت است از ثابت ماندن حرارت محلول، زیرا در حمام گرمتر ظهور سریعتر انجام میگیرد.

حرارت محلول ظهور کاغذ علاوه بر این روی رنگ تصویر نیز تأثیر دارد.

در صورتیکه آگاهانه و با اطلاع کامل اقدام شود هیچیک از مسائل فوق مانعی ایجاد نخواهد کرد. برای بدست آوردن نتیجهی مورد نظر حتی میتوان عمداً حمام را گرمتر کرد. مثلاً خبرنگار عکاسی که اغلب در موقع عکسبرداری سرعتهای زیاد دوربین نیازمند است با گرم کردن محلول ظهور میتواند بسیاری از جزئیات را در تصاویر خود ظاهر سازد. اما نباید فراموش کرد که چنین مواردی استثنای بی شمار میروند.

طبق قاعدهی عمومی، برای بدست آوردن نتایج یکنواخت و بدون تغییر، باید که محلولها در حرارت تعیین شده مورد استفاده قرار گیرند: مخصوصاً در ظهورهای کند، ظهور در تانک و جاییکه کنترل نگاتیف در طی مدت ظهور به هیچ وجه امکان ندارد. مع هذا، در روزهای گرم، اکثراً از بالا رفتن چند درجه ممکن نیست بتوان جلوگیری کرد. در این صورت از مدت ظهور باید کاسته شود. برعکس، موقعیکه حمام سرد باشد باید بدان افزوده گردد. اما بهر حال نباید از ۱۴ درجه کمتر و از ۲۵ درجه بیشتر باشد.

گرچه همهی مواد ظاهر کننده تحت تأثیر حرارت قرار میگیرند ولی میزان این تأثیر در عمل یکسان نیست. فی المثل متول به تغییرات حرارت حساسیت کمتری دارد، در حالیکه هیدروکینون شدیداً تحت تأثیر واقع میشود و در حرارت پائین تر از ۱۵ درجهی ساتی گراد عملاً کاری از آن ساخته نیست. برعکس، در حرارت بالا، هیدروکینون موثرتر از متول میباشد.

تأثیر حرارت در روی ظاهر کنندهها تنها به شکلی که گفته شد نیست علاوه بر آن باعث تورم ژلاتین میگردد که باعث سهولت نفوذ مواد ظاهر کننده میگردد و در نتیجه سرعت ظهور افزایش مییابد. برعکس، در سرما، ژلاتین بدان مقدار متورم نشده روند ظهور کندی میپذیرد.

ضرر تورم زیاد ژلاتین آسیبپذیر ساختن لایه حساس است. علاوه بر آن عمل خشک شدن به کندی انجام میگیرد و همچنین ژلاتین متورم به سهولت میریزد. برای جلوگیری از این پیش آمدها ژلاتین را سفت میکنند و در نتیجه نقطه ذوب آنرا بالاتر میبرند. این عمل، یعنی سفت کردن ژلاتین،

هم به وسیلهی سازنده و هم به وسیلهی مصرف کننده امکانپذیر است.

علاوه بر محظورات و معایب فوق، حرارت زیاد میتواند موجب جدا شدن امولسیون در لایه های فیلم، ایجاد پردهی خفگی عمومی، پردهی زرد رنگ و بالاخره پردهی رنگارنگ^۲ گردد.

برای پایان دادن به این بحث لازم به یادآوری است که اختلافات زیاد حرارت میان حمامها میتواند حوادث نامطلوبی ایجاد کند: گذشتن از حمام سرد به حمام گرم سبب تورم فوری و شدید ژلاتین میگردد، در حالیکه از حمام گرم به سرد سریع و باشدت زیاد ژلاتین جمع و منقبض میگردد. تغییرات حجم لایهی ژلاتین میتواند با شکل گوناگون تظاهر کند: از قبیل مشبك شدن، حباب دار شدن و نظایر آن.

این حوادث هنگام گذشتن از حمام آسید قوی به حمام قلیایی قوی و برعکس نیز میتواند بوقوع پیوندد: از محلول ظهور (قلیایی) به محلول ثبوت (آسید) یا از محلول ثبوت به آب شستشو، مخصوصاً وقتی که این حمامها اختلاف حرارتی بالاتر از پنج درجهی ساتی گراد موجود باشد.

هنگام تابستان، اگر آب خیلی گرم باشد، بهتر است به اولین آب شستشو بقدر یکقاشق چایخوری نمک طعام اضافه گردد. بدین ترتیب از تورم زیاد ژلاتین و جمع شدن آن جلوگیری خواهد شد.

طریقه های مختلف ظهور

- ۱- ظهور در تشك
- ۲- ظهور در تانك
- ۳- ظهور کند (یا عمودی)

آما تورها از دو طریقهی اول استفاده میکنند.

تذکر! پیش از هر چیز لزوم پاکیزگی کامل توصیه میشود. در روی میز کار اثری از گرد و خاک و مواد شیمیایی نباید باشد. تشكها و دیگر ظروف و لوازم کار مرتباً باید شسته شود. اگر انگشتها با حمامها تماس یافت باید آنها را شست و کاملاً خشك کرد. زیرا از یکسو مواد ظهور اکسیده را در تشكها داخل خواهد کرد و از سوی دیگر سبب قهوه بی شدن انگشتها خواهد گردید.

ظهور در تشك

مزیت این طریقه امکان تعقیب عمل ظهور و تشکیل

2. Dichroïque.



تصویر است که تنظیم ظهور و متوقف ساختن آن را بهنگام لزوم میسر میسازد.

در فیلمی که صحیح نور داده شده باشد موقع ظهور، نخست آثار نورها ظاهر میگردند و پس از آن تدریجاً نیم رنگها و پس از همه سایهها، اگر نور صحیح و از روی قاعده باشد سایهها بطور مشخص روشن میمانند و در پایان مدت ظهور خاکستری خفیفی نشان میدهد. اگر نورها اندکی پس از قراردادن در محلول فوراً و بطور ناگهانی ظاهر شود و تقریباً بلافاصله پس از آن نیم رنگها نمایان گردد باید نتیجه گرفت که در محاسبه نور اشتباه شده و بیش از حد لزوم نور داده شده است. در اینصورت، وقتی ظهور پایان یافت، همه جای نگاتیف تقریباً سیاه است و چیزی را از پشت آن نمیتوان دید. اما اگر آثار نورها در ظاهر شدن دچار تأخیر گردد و نیم رنگها و سایهها خیلی بطول انجامد بطور واضح دلیل کم نوری است.

نگاتیف باید در مدت تعیین شده کاملاً ظاهر شود (این مدت برای فرمولها و فیلمهای مختلف فرق میکند). معمولاً يك نگاتیف میتواند کاملاً ظاهر شده تلقی گردد وقتی که در صورت نگاه کردن در زیر نور ایمنی تاریکخانه (سبز تیره) در پشت فیلم جزئیات آثار نورها و نیم نورها به چشم بخورد (نواحی سیاه نگاتیف). آثار نورهای زیاد در اینموقع تقریباً کدر است.

همچنین ظهور را میتوان کامل تلقی کرد و آنرا قطع نمود هنگامیکه سایههای عمیق (نواحی روشن نگاتیف) که در طی ظهور کاملاً شفاف بودند شروع کنند به گرفتن رنگ خاکستری خفیف.

انتخاب یکی از دو طریقهی فوق به ترجیح اشخاص و انتظاری که از نگاتیف دارند بسته است. البته هر دو طریقه را باهم نیز میتوان بکار برد.

معمولاً در تشتك فقط فیلم تختها و کاغذها را ظاهر میکنند. طرز عمل از اینقرار است که فیلم را در تشتك طوری قرار میدهند که روی آن (طرف امولسیون) بطرف بالا باشد، آنگاه محلول ظهور را یکدفعه روی آن میریزند. فیلم بعدی چنان باید در حمام گذاشته شود که همه جای آن یکباره از محلول پوشیده شود.

در تمام مدت عمل، تشتك به آرامی حرکت داده میشود. اگر محلول ظهور به حال سکون رها شود ظاهر شدن کند میگردد زیرا املاح برمور، که با فعل و انفعال محلول ظهور متصاعد شده، را کد میمانند و اثر زیان بخشی بر روی لایه حساس میگذارد. در اثر تکان دادن تشتك، محلول ظهوری که برمور آن زیاد شده جای خود را با محلول تازه عوض میکند. برای نگاتیفهای کنتراست (مثلاً عکسهایی که ضد نور گرفته شده) توصیه میشود محلول ظهور بایک برابر تا يك

برابر و نیم آب رقیق گردد. در اینصورت، نورها به تدریج سیاه میشود و جزئیات و سایهها برای شکل گرفتن فرصت مییابند. اگر فیلم از حد لازم کمتر نور دیده باشد بهتر است محلول را تا ۲۵ درجهی سانتی گراد گرم کرد. استفاده از محلول تازه ترجیح دارد.

در صورتیکه فیلم از حد لزوم بیشتر نور دیده باشد میتوان به محلول ظهور چند قطره محلول برمور دو پتاس ۱۰٪ اضافه کرد.

در موقع کنترل فیلم باید دقت کرد که در فاصله خیلی نزدیک و به مدت طولانی در معرض تابش نور لامپ ایمنی (سبز تیره) قرار نگیرد. زیرا نور مزبور نیز کاملاً بی تأثیر نیست و در روی فیلم ایجاد خفگی میکند.

ظهور در تانك

گاهی پیش آمده که روی فیلمهای ظاهر شده در تانك لکههای شفاف ایجاد گردیده این لکهها اثر حبابهای هواست که بر روی فیلم پیدا میشود و مانع رسیدن محلول ظهور به آن قسمت میگردد. با وارد کردن چند ضربه به بدنهی تانك در ابتدای ظهور میتوان از این حادثه جلوگیری کرد. همچنین با حرکت دورانی فیلم ممکن است مانع تشکیل حباب هوا گردید، ولی تأثیر آن چندان مطمئن نیست. طریقهی دیگر ریختن آب در تانك پیش از ظهور است که در اینصورت علاوه بر تأمین نظر فوق فیلم کاملاً خیس خواهد شد و بین محلول ظهور و فیلم تماس کامل ایجاد خواهد گردید.

ظهور کند

بعضی از عکاسان ترجیح میدهند فیلم را در تانك با محلول خیلی رقیق ظاهر کنند. در يك تانك یا جعبهی شیاردار که فیلمها در این شیارها جای داده میشود بطور عمودی عمل ظهور انجام میگیرد. مدت ظهور بامیزان رقیق بودن محلول و حرارت آن بستگی دارد. هر قدر حرارت بالاتر و رقیق بودن کمتر باشد عمل سریعتر خواهد بود. (و برعکس) مزیت ظهور کند بدست آوردن نگاتیفهای معتدل و پرحاصل است.

ثبوت

هدف

پس از ظهور، امولسیون دارای نقره‌ی متالیک احیا شده و املاح نقره (برمور در امولسیونهای نگاتیف - برمور، کلرو برمور، کلرور در امولسیونهای پزتیف) میباشد.

نقره‌ی متالیک تصویر را تشکیل میدهد. املاح نقره هنوز نسبت به نور حساسند. نگاتیف هنوز ثابت و فسادناپذیر نیست. در نتیجه، يك نگاتیف یا پزیتیف را که فقط ظاهر شده - حتی پس از شستن - اگر در معرض تابش نور قرار دهند در معرض چند ثانیه سیاه خواهد شد. بنابراین لازم است املاح نقره‌ی نور نخورده از امولسیون خارج گردد: این عمل ثبوت نامیده میشود زیرا که تصویر را ثابت میکند و آنرا قابل نگهداری میسازد. در موقع ثبوت، املاح نقره‌ی غیر قابل حل، که در معرض تابش نور نبوده‌اند تبدیل به املاح نقره‌ی قابل حل میگردد که به وسیله‌ی آب از آن خارج میشود.

ماده‌ی که برای ثبوت مورد استفاده قرار میگیرد تیو سولفات سدیم^۳ است که به نام هیوسولفیت دوسود خوانده میشود و بطور خلاصه آنرا هیپو میگویند.

باید دانست که در موقع تهیه‌ی محلول ثبوت، وقتی هیپو در آب حل میشود حرارت را جذب و ایجاد برودت میکند. بنابراین توصیه میشود که آنرا در آب نیمگرم حل کنند. امولسیون فیلم‌ها و کاغذهای ظاهر شده مقدار نسبتاً قابل ملاحظه‌ی محلول ظهور دارد (در مورد کاغذ، علاوه بر امولسیون خود کاغذ مقدار بیشتری) که در محلول ثبوت از آن خارج خواهد گردید.

برای جلوگیری از آلودگی حمام ثبوت با مواد شیمیایی حمام ظهور، نگاتیف‌ها و پزیتیف‌ها را پیش از قرار دادن در حمام ثبوت کاملاً باید آب کشید.

استفاده از هیپوی تنها به عنوان ثابت کننده خالی از معایب و اشکال نیست. زیرا در این صورت، در حمام ثبوت، مواد ظهور موجود در لایه‌ی حساس ظاهر شده اثر احیا کنندگی خود را روی املاح نقره‌ی قابل حل، که حتی در طی ثبوت تشکیل میگردد، ادامه خواهد داد (این ترکیبات نقره حتی بدون دیدن نور احیا میشود). نتیجه^۴، در امولسیون و محلول ثبوت آزاد شدن جرم‌های ریز نقره به وقوع خواهد پیوست: حاصل آن در روی امولسیون، لکه‌ها و انواع خفگی‌ها و در محلول ثبوت ایجاد ناصافی و رنگ قهوه‌ای است.

چنانکه گفته شد، احیای ترکیبات نقره به وسیله‌ی مواد ظاهر کننده صورت نمیگیرد مگر در محیط قلیایی. پس اگر قلیائی موجود، پیش از ثبوت یا در ابتدای آن خنثی شود همه‌ی معایب بر طرف خواهد شد. از اینروست که عملاً حمام‌های ثبوت آسیدی بکار میرود و دیدن منظور تقریباً همیشه علاوه بر هیپوسولفیت دوسود مقداری متا بی سولفیت دوپتاس یا بی سولفیت دوسود در آن وجود دارد.

البته بهتر است که همیشه از حمام توقف استفاده گردد و فیلم و کاغذ پس از ظهور و پیش از ثبوت در آن قرار گیرد تا عمل ظهور حتی پیش از غوطه خوردن در حمام ثبوت متوقف

و ناممکن شود.

اغلب به حمام ثبوت مواد دیگری نیز اضافه میکنند. از قبیل جوهر سرکه^۴، جوهر لیمو^۵، زاج کرم^۶، زاج پتاس^۷ و سولفیت دوسود.

عمل جوهر سرکه یا جوهر لیمو خنثی کردن قلیایی است. چنانکه دیده بودیم ظهور فقط در محیط قلیایی انجام میگرفت. پس با قرار گرفتن در محیط آسیدی بطور وضوح قطع و متوقف میگردد.

زاج کرم و پتاس ژلاتین فیلم را سفت میکند. حمام‌های سفت کننده بیشتر در نواحی گرمسیر مورد استفاده قرار میگیرد و بطور کلی در تابستان‌ها در همه جا.

دقت! برای ریختن زاج در حمام ثبوت، قبلاً آنرا با سولفیت دوسود یا بی سولفیت دوسود باید مخلوط کرد و محلول مزبور را به حمام ثبوت اندک اندک، در حال بهم زدن، اضافه کرد. از حمام سفت کننده‌ی مجزا نیز میتوان استفاده کرد (پیش یا بعد از ثبوت).

سولفیت دوسود مانع رسوب گوگرد در حمام ثبوت آسیدی میشود. این رسوب بیشتر در تابستان بوجود می‌آید. مخصوصاً در حمام‌هایی که مدت زیادی کار کرده باشد، بالخاصه در حرارت‌های بالاتر از حد معمول.

به دلایل فوق اضافه کردن سولفیت دوسود توصیه میشود.

بهترین طریقه‌ی ثبوت

طی ثبوت، ابتدا املاح نقره‌ی تشکیل مییابد که به سختی در آب محلول هستند و یا اصلاً نیستند. فقط با حضور مقدار زیادی ملح ثابت کننده‌ی فعال است که يك ملح قابل حل در آب تشکیل مییابد. بنابراین لازم است که حمام ثبوت با غلظت و مدت کافی باشد. محلول‌های فرسوده حتماً باید دور ریخته شود.

توصیه میشود که برای ثبوت از دو حمام استفاده شود: اولی محتوی محلول کار کرده و دومی محلول تازه. پس از مدتی، دومی جای اولی را میگیرد (که دور ریخته شده) و محلول تشتک دوم تازه میگردد. برای اینکه تشخیص آندو راحت انجام گیرد بهتر است دو تشتک با شکل‌ها و یا رنگ‌های مختلف مورد استفاده قرار گیرد.

بعضی‌ها بهنگام ثبوت، همینکه نگاتیف حالت شیری خود را از دست داد، تصور میکنند عمل ثبوت خاتمه یافته است.

3. Thiosulfate de soude.

4. Acide acétique.

5. Acide citrique.

6. Alun de chrome.

7. Alun de potasse.





شستشو

پس از ثبوت، نگاتیف‌ها و پزتیف‌ها کاملاً باید شسته شود تا ملح دوبل هیپوسولفیت و زیادی هیپوسولفیت (محلول در آب) که لایه بدان آغشته است خارج گردد.

در طی عملیاتی که تا بدینجا شرح داده شد، در مقایسه با اعمال ظهور و ثبوت، تمایل به غفلت در امر شستشو اغلب مشاهده میشود. زیرا که بظاهر چیزی بوقوع نمی‌پیوندد و نتیجه میگیرند که «دیگر نمیتواند خطری وجود داشته باشد». فراموش نشود که در این مرحله عمل آب بسیار اساسی است.

خارج شدن هیپو از فیلم سهل‌تر از کاغذ انجام میگیرد و بطور کلی در فیلم‌ها و کاغذهاییکه از حمام سفت‌کننده استفاده کرده‌اند خروج هیپو دیرتر خواهد بود. حرارت آب در مورد زدودن هیپو تأثیر زیاد دارد. به جای شستشو ۳۰ دقیقه در ۲۰ درجه میتوان مدت ۲۰ دقیقه در ۳۰ درجه همان کار را انجام داد. برعکس در حرارت ۱۰ درجه باید مدت شستشو دو برابر شود.

نباید فراموش کرد که حرارت خیلی زیاد موجب تورم و آب شدن ژلاتین میگردد. در ثانیه‌های اول شستشو مقدار زیادی از املاح خارج میشود، لیکن بعداً مدت زیادی لازم است تا بقایای آثار بکلی از میان برود.

برای تأمین شستشوی کامل و یکنواخت، لازم است که در تمام مدت فیلم‌ها و کاغذها کاملاً در معرض جریان آب قرار گیرد.

در صورتیکه چنین تصویری اشتباه است زیرا در اینموقع پنجاه درصد املاح نقره‌ی نور نخورده هنوز وجود دارد که قابل حل نیستند. برای اینکه این مقدار باقیمانده نیز قابل حل شده و در موقع شستشو آب بتواند آنها را همراه ببرد لازم است به همان مدت ثبوت ادامه یابد.

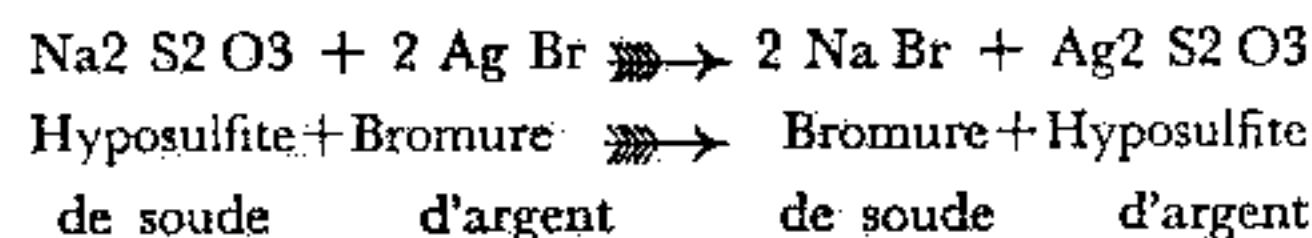
ثبوت سریع

برای تسریع ثبوت نگاتیف‌ها، که بعضاً مورد لزوم است، به محلول ثبوت کلرور آمونیاک اضافه میکنند:

Hyposulfite de soude	300. — grs.
Métabisulfite de potasse	25. — "
Chlorure d'ammonium	50. — "

برای يك لیتر آب

فعل و انفعال شیمیایی ثبوت



هیپو سولفیت نقره در آب نامحلول است و نمیتواند در لایه‌ی حساس بماند. با مقدار زیاد و کافی هیپوسولفیت دوسود فعل و انفعال جدیدی بوجود می‌آید که يك ملح دوبل قابل حل در آب حاصل میکند.

عصر طلایی امپراتوران بزرگ موریائی هند و اثرات فرهنگی ایران هخامنشی و دیانت زرتشتی در کلون این دوره

تحلیل دقیق روابط دامن‌دار ایران و هند در عصر هخامنشی بر اساس : فرضیه دکتر اسپونر هندشناس معروف انگلیسی و بررسی‌های عالمانه دکتر جیوانجی مدی ایران‌شناس پارسی هند در تأیید این فرضیه همراه با تاریخچه‌ای مختصر از روابط ایران و هند ، در اعصار باستان

(۷)

ترجمه ، تهیه و تدوین : مهدی غروی
با همکاری مؤسسه خاورشناسی کاما . بمبئی ، هند

فرهنگنامه و ملاحظات

در تهیه و تنظیم این گفتار، کوشش شده است که مطالب هر چه ممکن است ساده و صریح باشد، مقاله دکتر اسپونر در نوع خود بسیار سنگین و علمی است و نویسنده که خاورشناسی بنام و زبانهای جنوب و شرق آسیا را بسیار خوب می‌دانسته است در نقل جمله‌ها و کلمه‌های غیر اروپائی، تعهد داشته است که اصل کلمه یا جمله را نقل کند، لذا مقاله وی مملو است از جمله‌ها و کلمات چینی و سانسکریت، در بعضی موارد بسیار بحاشیه می‌رود و مطلب را کش می‌دهد، درین ترجمه از نقل جمله‌ها و کلمات به زبان اصلی خودداری شده و هر جا هم که نویسنده در از نویسی می‌کند باختصار گزاشیده شده است. اسپونر در سراسر مقاله مفصل خود هرگز عنوانی جز عنوان اصلی ذکر نکرده و فقط مقاله خود را بدو بخش کرده است که هریک در یک شماره از مجله چاپ شده، درین ترجمه نیز ما چنین کرده‌ایم و مقاله در دو قسمت آورده شده است. مقاله مودی که بسیار مفصل و جامع است برخلاف مقاله اسپونر بر است از عنوانهای فرعی و تقسیمات گوناگون که کوشش شده است این اصالت نیز حفظ شود و فقط در بعضی موارد از جمله جاییکه درباره آثار زرتشتی کشف شده در تاکشیلا سخن پردازی می‌کند و آنجا که اثرات ایرانیان بر سایر ملل را می‌شمرد از ترجمه آن خودداری شده است. با تمام این کوششها در سراسر این گفتار اسامی و تعاریف خاصی ذکر شده که نیاز به تشریح

و تفسیر دارد، درین مختصر که بدان عنوان فرهنگنامه داده شده است، تعریفهای خاص هندی و اسامی کتابها و نویسندگان و جاها را گرد آورده‌ایم، درباره تعریفهای خاص بسیار باختصار کوشیده شده است و کتابها و نویسندگان و جاها را نیز در حداقل تعریف، بررسی کرده‌ایم، چون اگر می‌خواستیم به تعریف کافی و جامع پردازیم فرع از اصل بزرگتر ارائه می‌شد و باعث خستگی خوانندگان می‌گردید. در تهیه و تکمیل این فرهنگنامه خود را مرهون دو استاد دانشمند و دوست عزیز خود می‌دانم نخست پروفیسور کانکا دیبر کل مؤسسه شرقشناسی کاما و استاد زبانهای ایرانی در دانشگاه بمبئی و دیگری پروفیسور اوپادیا استاد سانسکریت و هندشناس در خانه فرهنگ هند، خانه فرهنگ هند سالهاست که تأسیس شده و مؤسس آن پروفیسور منشی یکی از بزرگترین هند شناسان جهان بود که سال گذشته فوت کرد، معرفی این مؤسسه و مؤسسه کاما که هر دو در نوع خود بی‌نظیر اند، مجال و فرصتی دیگر می‌خواهد و درین جا هدف من فقط سپاسگزاری ازین دو دوست دانشمند است. از اسامی خاص آنها که متعلق به آئین هندو و کیش بودائی بوده‌اند معرفی شده‌اند، درحالیکه از معرفی آن نامها که برای خوانندگان معروف بوده‌اند خودداری شده است.

آثروودا Atharvaveda . یکی از وداها که آثار فرهنگ ایران در آن فراوان است.

آجاتاشتر و Ajatashatru . پسر بیم بیسارا دومین پادشاه هند (در عصر تاریخی) (۴۶۲ - ۴۹۳) پسر بیم بیسارا و معاصر داریوش و خشایارشا .

آرتاشاسترا Arthashastra . مجموعه‌ای است در سیاست و اداره مملکت که در نوع خود یکی از مهمترین متون قدیم هند است و در کتابهای متعدد از آن بعنوان منبع موثق نقل شده است ، ولی متن اصلی آن در اوایل قرن حاضر کشف شد ، مصنف آن چاناکیا (به کائوتیلیا و وشنوگوپتا Vishnugupta نیز ملقب بوده است) وزیر چاندرا گوپتا است حاوی ۱۵۰ فصل که در آخر هر فصل چاناکیا خود را به شعر از عوامل سقوط نانداه می‌داند ، متن و ترجمه انگلیسی آن توسط شاماساتری R. Shamasatry در ۱۹۱۹ در میسور Mysore منتشر شد . آریان Arrian . مورخ یونانی (قرن دوم میلادی) Ancient India as described by Megasthenes and Arrian. Trans. By I.W. Mc Crindle 1877 Arrian Anabasis Indica Ed. by A.G. Ross. Leipzig 1907.

آسورا Asura . ازخدایان آئین هندوست . دکتر گوش B.K. Ghosh P. Hd (Munich) D. Litt (Paris) استاد دانشگاه زبانشناسی در دانشگاه کلکته در مقاله خود تحت عنوان: روابط ایرانیان وهندیان در کتاب تاریخ مردم و فرهنگ هند درباره آسورا می‌نویسد که آسورا از يك تمدن و فرهنگ قدیمی‌تر اخذ شده‌است و در حاشیه مقاله خود اشاره می‌کند به مطلبی که در همین مورد در ص ۳۳۹ جلد هفتم مجله Indian Culture چاپ کلکته نوشته است ، وی اصل کلمه را آسوری می‌داند که در عصر کاسیت‌ها وارد فرهنگ هند و ایرانیان شده است ، نگاه کنید به مجله آسیائی سلطنتی سال ۱۹۱۶ مقاله Thomas ص ۳۶۲/۶۶ و تاریخ و فرهنگ مردم هند جلد اول ص ۲۲۳ قبایل آسورا ص ۲۵۴ .

The history and Culture of the Indian people Ed. R.C. Majumdar

آسوراجاراساندا Asurajarasandha . پادشاه ماگدها در عصر کرشنا .

آسوراگورو Asuraguru . (معلم اسورا) از القاب ستاره زهره در ادبیات کلاسیک هند .

آشو کای کبیر Ashoka The Great . بالقب شادی افزا Ashokavardhana (سومین امپراتور از موریائی هند ۲۳۶ - ۲۷۳ پیش از میلاد) نگاه کنید به تاریخ فرهنگ مردم هند ج ۲ ص ۷۱ .

در کتیبه‌ها لقب وی : King Devanampriya priyadarsin

آهاسوروس Ahasuarus . لقب خشایارشا در تورات .

اثروان Atharvan . يك رتبه روحانی در هند باستان .

اثروان گیسروس Atharavangirusas . نام دیگر اثرواودا . نگاه کنید به Dr. Haug's Essay on Parsis. Arjuna . از قهرمانان اساطیری هند که در ارا بهرانی و تیراندازی استاد بوده است (کتاب مهابهارت) . اردویسورا آناهیتا Ardeviçura Anahita . لقب ایشثار در اوستا ، یونانیان بدان افرودیت یا ونوس می‌گفتند . اردهودر فشم Eredhvo-drapsham . لقب شهر بلخ که در اوستا ذکر شده‌است .

اریا Oriya . از گروه زبانهای هندی . اسپونر دکتر د. ب. Spooner Dr. D.B. دانشمند انگلیسی که پس از مارشال کفیل باستانشناسی هند شد و مقاله عصر زرتشتی در تاریخ هند مجله آسیائی سال ۱۹۱۵ و تحقیقات و کشفیات وی درباره موریائیها معروف است .

استرابو (استرابون) Strabo . دانشمند و جغرافی‌دان یونان (۲۵ م - ۶۳ ب) نخستین کسی که در راه تدوین دائرةالمعارف جغرافیائی قدم برداشت کتاب وی The Geography of Strabo ترجمه Hamilton & Falconer 1854 استولزو اندر آس Stolze and Andreas . تخت جمشید Perspolis

اسکیث‌ها Scythians . اقوام شمالی که بنظر هردوت همان سکاها هستند .

اسکیثیائوس Scythianus . یکی از القاب بودا . اسکیلان Seylax . یا اسکیلانوس دریانورد و سردار یونانی که در خدمت داریوش بود و برای کسب اطلاع از راه کشمیر وارد رود سند شد و بخلیج فارس آمد و بر طبق گزارش وی بود که داریوش هند هخامنشی را تصرف کرد .

اسمیت دکتر وینست Smith, Vincent, A. The Early History of India from 600 B.C. to The Mohmadan Conquest, 1908 London.

ونیز کتابهای : Ashoka, Edicts of Ashoka, History of Fine Arts in India and Ceylone.

مقاله وی : (Persian Influence on Mauryan India) in Indian Antiquary 1905.

ونیز : Ashoka notes Indian Antiquary Sept. 1905.

اشیگل (دانشمند آلمانی)

Speagel, Dr. Fredrich Eraniseh

اشاو هشت Ashavahasht . نام يك فرشته .

اکسو Aksu . شعبه رود جیحون که نامش از يك نام اوستائی (اردویسورا آناهیتا) مشتق شده .

اکسوس Oxus . نام قدیمی رود جیحون .

اپراتوری هند. عصر اسوقای پیر
 نقل از کتاب تاریخ و فرهنگ مردم هند
 جلد دوم. نقشه شماره ۳۲

کامبوجا قندهارا
 آراخوزیا



امباتاراجن Ambatta-rajana . از پادشاهان اساطیری
هند .

انویکشیکی Anvikshiki . قسمتی از کتاب ارتاشاسترای
چانکیا نگاه کنید به ص ۳۰۳ ج ۲ کتاب تاریخ و فرهنگ مردم
هند .

70

ایشاتار Ishtar : الهه بزرگ در جهان باستان نگاه کنید
به دائرةالمعارف فارسی تحت عنوان عشتار وهیردوت راولینسن
کتاب اول ضمیمه آن .

ایندرا Indra . پادشاه و سرکرده خدایان طبیعی بود
در مقابل وارونا که بر موجودات مقدس آسمانی ریاست داشت
نگاه کنید تاریخ و فرهنگ مردم هند ج ۱ ص ۲۲۵ و ص ۳۷۳ .
ایندراجی Indrajī Pandit Bhagvanlal . مقاله وی
درباره سکه های قدیمی هند در Journal of B.B.R.S. Society
Vol. XII.

بارتلمه Bartholome . Altiranisches Wartebuch
باکشاها Bakshsas . از اقوام باستان هند اساطیری
که در مهابهارت از ایشان نام برده شده است .
بام - یك Bam-yik . کلمه ای است تبتی که به تصور
دکتر مدی از بامیان در افغانستان کنونی مشتق شده و از آثار
نفوذ ایران باستان بر تبت است .

بانرجی Banerjia Pramathanat .
Public Administration in Ancient India.
باهلیکاها Bahlukas . از اقوام باستانی هند که در
انروادا از ایشان نام برده شده است .
بریهاپاتی Brihaspati . نام ستاره مشتری در هند
باستان .

برون هوفر دکتر Brunnhuffer .
IRAN and TURAN
بلسارا Bulsara Pestonji P. دانشمند پارسی نویسنده
کتاب ایران و نقش آن در تکامل تمدن بشری

Ancient Iran: its contribution to human progress.
بنجامن Benjamin S. Persia, London 1888.
بوده گایا Bodh-gaya . در جنوب پنتا نزدیک اورنگ آباد
زیارتگاه معروف بودائیان .

بهارات Bharat . و بهارات ورشا Varsha ، اقلیم
بهارت نام رسمی و قدیمی کشور بزرگ هند است .
بهاگا Bhaga . در سانسکریت بمعنای خداست و معادل
آن در اوستا باگا .

بھاندارکار Bhandarkar, R.G. دانشمند هند و نویسنده
کتاب آشوکا A Peep into early, Asoka
History of India, from the foundation of Maurya
Dynasty to the downfall of the Gupta dynasty Bom-
bay 1920.

بهاگولپور Bhagulpur . ناحیه ای در کنار رودخانه
کنگ در مشرق پنتا .

بهاویشیا پورانا Bhavishya Purana . یکی از
پورانها ، متون کلاسیک تاریخی هند نگاه کنید به تاریخ و
فرهنگ مردم هند ج ۱ ص ۲۷۲ .

بهرام ورجاوند Behram Varjavand . منجی در آئین
زرتشتی که در هند ظهور خواهد کرد نگاه کنید به یادنامه کاما
تصحیح مودی ص ۱۲۷ .

بیاس Bias . برهن خردمند هندی که پس از زرتشتی
شدن چنگر گنج به ایران آمد و وی نیز زرتشتی شد و به هند
بازگشت نام وی در دبستان المذاهب . محسن فانی و دستگیر
چاپ بمبئی ۱۸۱۸ آمده است .

بیل ساموئل Beal, Samuel . مترجم سفرنامه هیون
تسیانگ به انگلیسی . Buddhist records of the Western
World, London 1884

بیمبیسارا Bimbisara . نخستین پادشاه در عصر تاریخی
هند (۴۹۳ - ۵۴۴) معاصر با کوروش ، کمبوجیه و داریوش .
بیندوسارا Bindusara . دومین پادشاه از موریائیهای
هند پسر چندرا گوپتا و پدر آشوکا ۲۷۳ - ۳۰۰ پیش از میلاد .
پاتالیپوترا Pataliputra . پایتخت باستانی هند (بمعنی
پسر گل شیپوری) مرکز حکمرانی امپراتوران موریائی . درین
شهر که در نزدیک پنتا در بهار قرار دارد چندرا گوپتا و آشوکا
بناهای بزرگی بر پای داشتند ، دکتر وادل ، اسپونر و چند
دانشمند هندی درین شهر حفاری کرده اند . درباره تاریخچه
آن نگاه کنید به قسمت اول مقاله دکتر مودی در مجموعه
مقالات آسیائی وی ج ۱ ص ۲۱۵ که بطور اختصار در ابتدای
ترجمه مقاله وی نیز نقل شده است .

پاتانجلی Patangali .
Yoga Sutras of, Ed. with the commentary of Vyasa
and the Gloss of Vachaspati by R. Bodas, Bombay
1892.

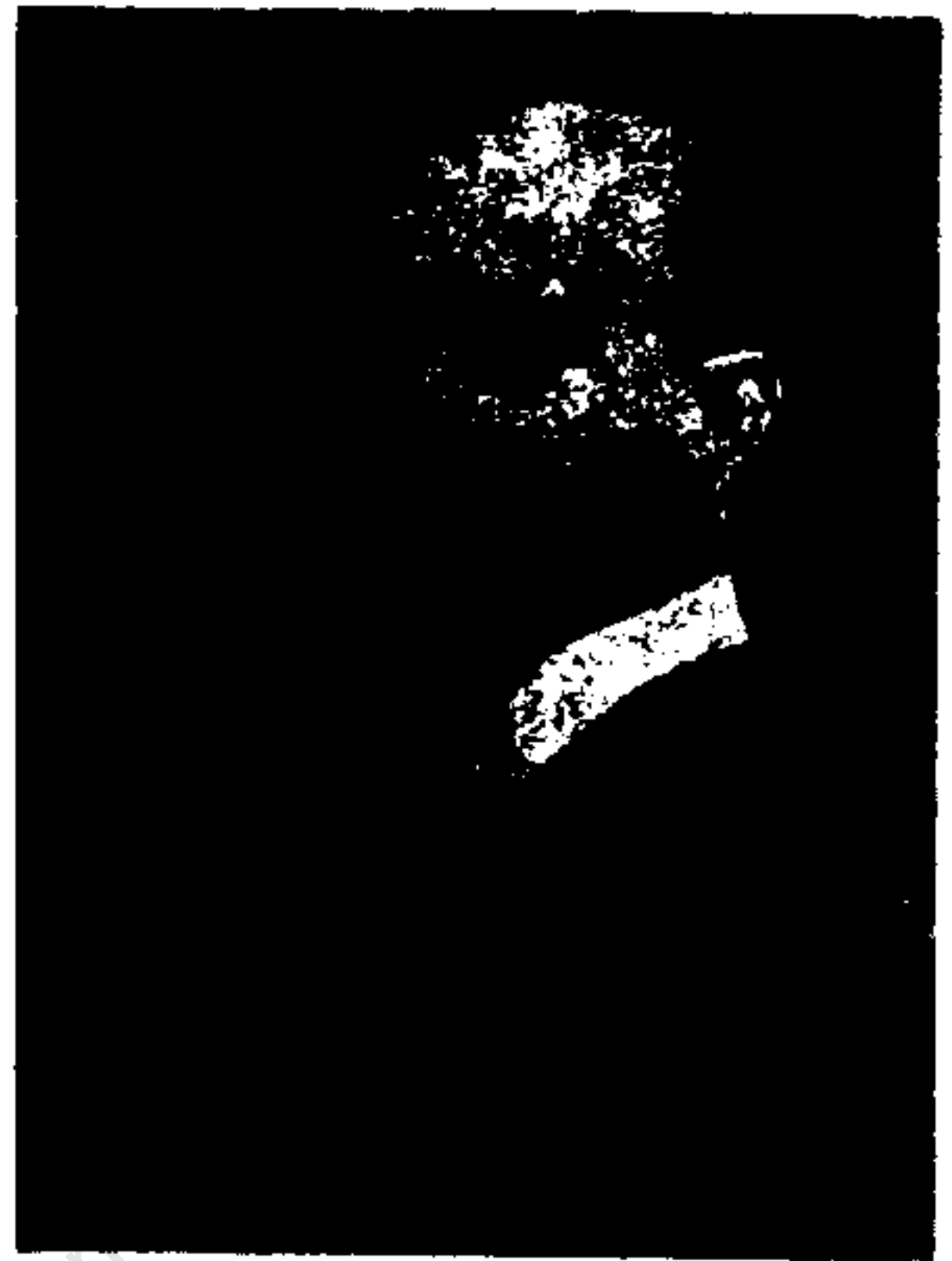
پارشو Parshu . نام پارسیان که در در ریگ ودا ذکر
شده است نگاه کنید به مقاله شاترجی J.M. Chatterji مجله
ایران لیک ژانویه ۱۹۴۵ References to Parsis in the
Rigveda .

پانی نی Panini . مفسر معروف متون سانسکریت نگاه
کنید به جلد اول تاریخ و فرهنگ مردم هند .
پر ابدها کاندرو دایا Prabodhacandradaya . از متون
باستانی هند .

پراسیا Pracyah . از اقوام قدیمی هند که در متون
سانسکریت مکرر نامشان آورده شده است گروهی متفاوت با
سایر آریانها که بنظر دکتر اسپونر همان پارسی ها بوده اند .
پراگی یوتیشا Pragiutisha . از پادشاهان اساطیری
هند .

پرت و چیپس Perrot, E. Chipiez, C. History of Art in Persia, London 1892.

پروتو Pruthu . نام باستانی اقوام پارسی که در ریگ ودا



دکتر اسپونر کاشف آثار شگفت انگیز امپراتوران موریانی هند در پاتالی پوترا و مقاله انقلابی وی درباره نفوذ تمدن و فرهنگ ایران هخامنشی بر هند باستان

پوراهیتا Purahita. امتیازی که خاص روحانیان در هند قدیم بوده است.

پوشیاپور Pushyapur. نام قدیمی شهر پاتالی پوترا بمعنی شهر گل.

پیاداسی Piyadasi. آشوکا دو لقب داشت پیاداسی و دوانمپیا Devanampiya که هردو القاب مذهبی بوی بوده است ولی بعضی از دانشمندان معتقدند که نام اصلی وی پیاداسی یا پیاداری بوده است و پس از بودائی شدن آشوکا یا دارماشوکا Dharmasoka نامیده شده نگاه کنید به مجله آسیائی جلد ۳۲ ص ۶ — ۱۴۳ در میان جانشینان آشوکا شخصی بنام پیاداسی که اسپونر بدان اشاره کرده است وجود ندارد. نگاه کنید به تاریخ و فرهنگ مردم هند ج ۲ عصر وحدت امپراتوری The Age of Imperial Unity.

تاوورین Taurine. علامت برج ثور در هند قدیم که با علامت رسمی ایران باستان تطابق دارد. نگاه کنید به اسمیت کاتالگ سکه های موجود در موزه های هند.

تاتا سر راتان Tata, Sir Ratan. سرمایه دار معروف هند، پارسی، صاحب کارخانهای ذوب آهن و تأسیسات بیشمار، نخستین فرد معروف این خاندان جمشید جی تاتا بود نگاه کنید به مردان بزرگ هند Great Men of India. Bush Bruck Williams راتان تاتا در سال ۱۹۱۵ مبلغ بیست هزار روپیه برای کندوکاو در پاتالی پوترا پرداخت کرد و با همین اعتبار بود که دکتر اسپونر تالار آشوکا را کشف کرد.

تاراچند دکتر Tarachand. دانشمند معاصر هند استاد تاریخ در دانشگاه الله آباد مصنف کتاب The Influence of Islam in Iranian Culture, Allahbad, 1954. سفیر اسبق هند در ایران و رئیس انجمن ایران و هند.

تاکسیلا Taxila. تاکشاسیلا Takshasila در پنجاب حوالی راولپندی در کنار قریه شاه درری واقع شده بسیار قدیمی و ساختمان آن منسوب است به بهارات پادشاه اساطیری هند. سرجان مارشل باستان شناس انگلیسی درین نقطه کتیبه ای کشف کرد که بر طبق آن این قسمت جزو قلمرو داریوش بوده. تاکسیلا در ۳۳۶ توسط اسکندر فتح شد و چهار سال بعد به تصرف چاندرا گوپتا درآمد پس از آشوکا مرکز امرای شاکا و پهلوا شد نگاه کنید به مقاله مودی درباره پاتالی پوترا قسمت اول مربوط به کشف آتشکده ای در تاکسیلا.

ترایاس تریمسا Trayastrimsa. بهشت بودائیان.
تریتیریا ارانیاکا Traittirya Aranyaka (مجموعه).
نگاه کنید به تاریخ ادبیات باستانی سانسکریت الله آباد.
تشن Tashan. یکی از القاب اهورامزدا یعنی سازنده:
پسنا ۲۹ شماره ۲ و بسنا ۴۹ شماره ۹.
توشاسپ Tushasp. نایب السلطنه نواحی شمال غربی

ذکر شده است نگاه کنید به مقاله شاترجی J. M. Chatterji در مجله ایران لیک ژانویه ۱۹۴۵: References to Parsis in the Rigveda

پلینی Pliny (Plinius). در مآخذ اسلامی بلیناس (۲۳ — ۷۹ میلادی) طبیعی دان که کنار کوه وزو هنگام بررسیهای علمی خفه شد کتاب وی در ۳۷ مقاله است Pliny's Natural History Book II Ch. 21, Bostock & Rley's Trans. 1855. خواهرزاده وی نیز که خطیب و سیاستمدار بود پلینی کوچک لقب دارد.

پنان توماس Pennant, Thomas (۱۷۹۸ — ۱۷۲۶) Outlines of the Globe 1798.

پوران Purana. يك سلسله کتابهای بسیار قدیمی که از قدیمترین اعمار اساطیری هند بعنوان تنها مرجع مطالبی را دربر دارد اگرچه مهابهارت و رامایانا نیز چنین مطالبی را جسته گریخته دارا هستند اما این کتابها حاوی تاریخ سنتی هند تا عصر پاراکشیت می باشند (قرن سوم پیش از میلاد) عصر تدوین پوراناها را نمیتوان زودتر از دوران سلطنت گوپتاها دانست بنابراین پوراناها محتوی وقایع و مطالبی است متعلق به ۲۰۰۰ سال پیش از تدوین خود منابع. نگاه کنید به تاریخ فرهنگ و مردم هند ج اول ص ۲۷۱.

و غربی امپراتوری آشوکا (ناحیه‌ای که می‌توان بدان هند هخامنشی اطلاق کرد) که ایرانی بوده است.

توشیتا Tushita. بهشت بودائیان.

توماس دکتر Thomas, P.

Epics, Myths and Legends of India, Bombay.

تیلک Tilak, Lokmanya دانشمند هندی نویسنده مقاله The Asectic Home in the Vedas. نگاه کنید به تاریخ

و فرهنگ مردم هند ج نخست ص ۳۷۳.

جادی رانا Jadirana. نام پادشاهی که پارسیان هنگام ورود به خدمتش رسیدند و بایشان اجازه اقامت داد.

جاسترو Jastrou.

Religion of Babylonis and Asyria.

جاکبز Jacobs, Joseph.

Barlaam and Josaphat 1896

جاکسن Jackson, K.

Persia, Past and Present, London 1906.

جامبو دویا Jambu-Devipa. نام سرزمین هند در متون

باستانی سانسکریت.

جایا سوال Jayaswal, K. P. دانشمندی و مقاله وی

در Bankipore Express فوریه ۱۹۱۴ درباره نانداه که موریائیا جانشین ایشان شدند.

جونستون Johnston, Reginald. F. کتاب وی : Buddhist India

چاناکیا Chanakya. یا کائوتیلیا Kautilya برهمن

و وزیر معروف چاندرا گوپتا از وی کتابی بنام ارتاشاسترا Arthashastra بر جای مانده است که از مهمترین منابع تاریخ تمدن هند قدیم است.

چاندرا بهاگا Chandra Bhaga. نام قدیمی رود چیناب از شعبه‌های سند و نیز نام شهری در شمال غربی هند به سامبا پسر کرشنا منسوب شده است.

چندرا گوپتا Chandragupta. نخستین پادشاه از سلسله موریائی هند ۳۰۰ - ۳۲۴ پیش از میلاد. تاریخ و فرهنگ مردم هند ج ۲ ص ۵۴.

چنگراگچ Changragach. برهمن خردمند هندی که بایران آمد و زرتشتی شد چنگراگچنا توسط بهرام پژدو سروده شده است. نگاه کنید Prof. Jackson, Zoroastra, the Prophet of ancient Iran.

چیتیا Chaitya. استوپاها در صورتی که دارای خصیصه دینی باشند بدانها چیتیا گفته می‌شود و طالار چیتیا محلی است که محراب مذورات در آن قرار دارد خرابه‌های این نوع بناها از قدیم‌ترین اعمار یافت شده از آن جمله است در استوپاهای سانچی و سارانات نگاه کنید به تاریخ و فرهنگ مردم هند جلد

دوم ۵۰۲ - ۴۹۴.

خاراشتی Kharashti. رسم الخط اصل آن آرامی است

و دبیران ایرانی در عصر هخامنشیان از آن استفاده می‌کردند. آشوکا نیز در چندین کتیبه خود ازین رسم الخط استفاده کرد.

این خط برخلاف رسم الخط‌های هندی که هم از چپ بر راست نوشته می‌شود و هم از راست بچپ نوشته می‌شود ابتدا بدان هندی باختری Indo-Bactrian یا اریانوپالی Ariano-Pali می‌گفتند

و بوهلر هندشناس نامی بدان خاراشنی خطاب کرد نگاه کنید به کتیبه‌های آشوکا E. HULTSH. Inscriptions of Asoka

Delhi, 1969 و اثر پروفیسور جانسون درباره گرامر و

خصوصیات خط خاراشتی چاپ Upsala - ۱۸۹۴ و Leide ۱۸۹۲.

خاسا Khasa. از قبایل خارج از کاست در هند باستان.

داخیو و داهیو. شکل اوستائی و پهلوی ده که در

سانسکریت دس و در هند جدید دس است.

دارمستتر Darmesteter. دانشمند فرانسوی.

Le Zend Avesta.

داس Das, A. C. دانشمند هند و مصنف فرهنگ ودائی

Vedic Culture.

داسیو Dasyu. شکل هندی کلمه داهیو یا داخیوی

ایرانی.

داس بهادر Das Bahadur, Rai Sarat Chandra.

مقاله وی Contributions on the religion, History of Tibet.

در Journal of the Bengal Asiatic Society Vol. L. Part I

1881 P. 213. که داستان نخستین پادشاه تبتی را که سرگذشتی

شبه کوروش دارد شرح می‌دهد و آنرا دلیل بر نفوذ ایران بر تبت میداند.

داناواپوجی تا Danavapujita. (معبود دانوا) از القاب

ستاره زهره در ادبیات کلاسیک هند.

داناواها Danavas. یکی از اقوام خارجی در هند.

دیگران عبارتند از :

Rakshasas, Vanaras, Asuras, Dattiyas, Nagas, Nishadas, Dasyas, Dasas, Pulindas, Sakas, Yavanas, Kambojas, Paradas and Pahlavas

این اقوام بیشتر از سوی غرب می‌آمدند اسپونر بعضی ازین گروه از جمله داناواها را ایرانی و پارسی می‌داند نگاه کنید

به تاریخ و فرهنگ مردم هند جلد دوم ص ۳۱۷.

دانگو Danghu. بمعنی آبادی نگاه کنید به: Yasht

XIII P. 143.

دانو Danu. در اوستائی بمعنی رود است.

داور Davar, F. C. دانشمند معروف پارسی هند و

نویسنده کتاب ایران و فرهنگ ایران چاپ بمبئی ۱۹۵۳

Iran and its Culture.

دورواساس Durvasas. روحانی و پارسای جاه‌دانی
معاصر با کرشنا.

دیپاومسا Dipavamsa. یکی از متون کلاسیک هند
Ed. and Trans. by H. Oldenberg, London 1879

رپسون Rapson, E. J. Coins of the graeco-Indian Sovereigns Oxford 1906.
راجاترنگینی Rajatrrangini. تاریخ کشمیر از کالھانا
Kalhana از متن‌های کلاسیک هند متعلق به قرن هفتم میلادی
Troyer's French Translation 1840.

رجسوا Rjisua or Rjirashva. برهمن خردمند که
نامش در ریگ‌ودا ذکر شده است RV I. 116-16.

راجسویا Rajsuya. هنگام تاجگذاری تدھین و یا
تقدیس شاه مراسمی بسیار باشکوه برپا می‌شد که در آن علاوه بر
اشراف و حکمران محلی امرای باجگذار و نمایندگان خارجی
نیز شرکت می‌کنند مراسم قربانی راجسویا درین مواقع عملی
می‌شد.

راج‌گیرها Rajgriha. شهری بسیار قدیمی نخستین
پایتخت ایالت ماگدها در عصر حکومت اجاتاشتر و
Ajatashatru مقارن با عصر زندگی بودا پاتالی پوترا ترقی کرد و چند سالی
پس از بودا پایتخت شد.

راجندرالال میترا Rajendralalmitra. از پیشوایان آئین
برهمنی.

راگو Raghu. از پادشاهان افسانه‌ای هند باستان مربوط
به عصر (۱۹۵۰-۲۳۵۰) Ramchandra از سلسله خورشیدی.
وی از بزرگترین پادشاهان اساطیری هند است که سراسر جهان
را نیز فتح کرده بوده است بطوریکه سلسله مربوط به خانواده
وی پس از بنام راگوانشا Raghuvansha معروف شد.
تاریخ فرهنگ و مردم هند ص ۲۹۳ ج اول.

رامایانا Ramayana. ترجمه انگلیسی W. D. P. Hill, Oxford 1928
منسوب به رام یکی از معروفترین حماسه‌های هند
است و گوینده آن والمیکی است که در قرن ششم پیش از میلاد
آنها سروده اکنون دو روایت شمالی و جنوبی از آن در دست
است این ماجرای زندگی رام و زنش سیتا است که هر دو از
خدایان هند اند کتاب شامل ۷ قسمت است که قسمت هفتم آن
جدیدتر از ۶ قسمت نخست است رویهم شامل ۵۰۰۰۰ شعر
هیجائی آربائی بزبان سانسکریت است. داستان رام در یکی
پورانها بنام برهماندا Brahmanda Purana نیز ذکر شده
و وی درین جا یک برهمن عالیقدر است نام اختصاصی این کتاب
ادیاتما رامایانا Adhyatma Ramayana و مصنف آن بیاس
است. حماسه رامایانا به فارسی هم نقل شده و ترجمه منظوم آن
در ۱۸۷۲ در ۹۷۹ صفحه در لکنهو چاپ شده.

رانگا Ranga. رودخانه‌ای در سیستان که در وندیداد

داوسن Dowson. Classical Dictionary of Hindu Mythology. 1879

داهیانوش Dahyanush. بمعنی آبادی نگاه کنید به
Yast XIII P. 143

درخت بو (انجیر هندی) Be-tree. درخت مقدس در
کیش بودائی.

دساتیر. توسط ملا فیروز در سال ۱۸۱۸ در بمبئی به چاپ
رسید.

دکوردمانش Decaurdemanche. دانشمند سکه شناس
Notes sur les anciennes monnaies de l'inde dite, punch-
Marked Coins et sur le systeme de Manou, Journal
Asiatique Dixieme Serie Tome XIX 1912.

دوارکا Dwarka. ناحیه‌ای در شمال غربی هند.

زائران چینی که صدها سال پس از آشوکا و پدر بزرگش چاندررا گوپتا
به هند آمدند و آثار امپراتوران هند بزرگ را دیدند و در سفرنامه‌هایشان
در این باره مطالب جالبی نوشتند. این سفرنامه‌ها موجود است و از لحاظ
تنوع فرهنگی و تمدن ایران به شرق دور حائز اهمیت فراوان است





آثار تالار بزرگ موریائیا که دریاتائی پوترا کشف شده است

کنید به تاریخ فرهنگ مردم هند (ج ۱ ص ۲۲۹) تاریخ تدوین آنها معلوم نیست و درباره ریگ ودا که از همه قدیمی تر است حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد (مقارن تدوین گاتها) تخمین زده می شود. ریگ ودا مجموعه سرودهای مقدس است که توسط یک خانواده مذهبی سروده شده از لحاظ تاریخی و حماسی بسیار ضعیف است.

زائران چینی در تاریخ هند: آئین بودائی سرعت در چین گسترش یافت و در عصری که منابع تاریخی هند بسیار محدود است سه نفر از زائران چینی بنامهای I-tsing, Huien Tsang, Fa-hien به هند آمدند و از خود سفرنامه هایی برجای گذاشتند که تمام و کمال موجود است و به انگلیسی هم ترجمه شده است و البته از لحاظ آثار نفوذ فرهنگی ایران در هند برای ما ایرانیان نیز پرارزش می باشد.

زات اسپرم Zat Spram. از متون زرتشتی (پهلوی). زرتشت نامه: از بهرام پژد. Lirve de Zorastre de Zartusht-i Bahram ben Pajdu, Public et bradint Por Feredre Razenberg St. Pelershony 1904. کتابهای مقدس شرق جلد ۳۷.

زنتوم (زن تن) Zantum. بمعنی آبادی.

سارنات Saranath. در ۵ میلی شهر بنارس خرابه های عظیم سارنات با موزه اش گسترده شده سارنات مرکز آئین بودائی است بعقیده بودائیان بودا درینجا مبعوث شد سیصد سال بعد آشوکا درین شهر استوای عظیمی ساخت با ستونی که سرستون معروف آن اکنون علامت رسمی هند است. این سرستون در موزه سارنات حفظ می شود شصت سال بعد زائران چینی از سارنات دیدن کردند و نوشتند که روزانه ۱۵۰۰ نفر در مراسم مذهبی مربوط به بودا شرکت می کنند اکبر شاه بیاد بازدید پدرش ازین شهر برجی آجری بر روی بزرگترین استوای آن بنا کرد نگاه کنید به ص ۳۷۳. INDIA, Fodor 1970.

سامبا Samba. پسر کرشنا و جامباواتی Jambavati. تاریخ فرهنگ و مردم هند ج ۲ ص ۴۴۷ درباره کرشنا و سامبا. سانکیا Sankhya. رشته ای از علوم در هند قدیم نگاه کنید به ارتاشاسترای چانکیا.

سایانا Sayana. مفسر ریگ ودا.

سکه های فشاری Punch Marked Coins. نخستین سکه

در هند سکه های بودائی Buddha Sutra یا قدیمی Purana که نقره ای بود این سکه ای کاملاً هندی و در حدود قرن ششم و هفتم پیش از میلاد معمول شد ولی سکه را هندیان از ایرانیان یاد گرفتند و در میان تمام قلمرو ایران (عصر داریوش) فقط هندیان طلا می دادند (بصورت خاکه) بقیه نقره نگاه کنید: سر ارل کانینگهام Coins Ancient India بنارس ۱۹۶۳.

ذکر شده.

راشو Rasho در وداها و بعقیده دکتر ویندشن همان رود سند است.

راولینسن Rawlinson, Sir Henry. روابط هندو جهان غرب Intercourse between India and the Western World. Cambridge, 1916. و نیز تاریخ هردوت: Rawlinson's Herodotus.

رنل رنل James Rennell. Memoir of a Map of Hindoostan, 1888.

ریس Rice, B. L. Mysore and Coorg from Inscription. London 1909

ریشی Rishi. از ریشه ریش بمعنی دیدن آمده است بمعنی عابد، حکیم، مقدس، دانشمند، روحانی، شاعر مذهبی و یا پیامبر است در ادبیات و اساطیر هند ریشی ها گروه خاصی هستند که نه در گروه انسان جا دارند نه در گروه ایزدان در کتاب برهمن ها کتاب مقدس هند و مهابهاراتا نام هفت ریشی بزرگ ذکر شده است این هفت ریشی با همکاری سه ریشی دیگر طبق یکی از روایات مذهبی هند و به دستور راما مأمور آفرینش شدند.

رینو Reinaud, Pere. دانشمند فرانسوی در قرن نوزدهم.

ریگ ودا Rigveda. مجموعه ادبیات و دانی خود حاوی چهار مجموعه است که همه بنام کلی ودا (بید) خوانده می شود Rigveda, Samaveda, Yajurveda, Atharva-Veda نگاه

David Shed and Anthony Troyer, London 1843.

فاهین Fahien. زائر چینی که در قرن پنجم میلادی به هند آمد وی مانند دو زائر دیگر در هند ماند - زبانهای هندی را آموخت و سفرنامه‌اش از لحاظ تاریخ هند میانه پر ارزش است و تحت عنوان Record of Buddhistic Kingdom توسط Dr. James Leyg. به انگلیسی ترجمه شده است که حاوی شرح مسافرتهاى فاهین در هند و سیلان است (۴۰۴ - ۳۹۹ میلادی) چاپ ۱۸۸۶.

فرانکلین ویلیام Francklin, William. Inquiry concerning the site of ancient Pataliputra (1817)

فرزدان Farzdan. دریاچه‌ای که پسر زرتشت هوشیدر در کنار آن تولد می‌یابد. نگاه کنید به West: Sacred Books of the East P. 220-221 Vol. XXXI

فرشته. ملامحمد قاسم هندوشاه. تاریخ فرشته نولکشور ۱۲۸۱.

فرگوسن Fergusson, James. تاریخ معماری هند و شرق زمین A History of Indian and Eastern Architecture revised by J. Burjess 1910 London.

و نیز Cave Temple of India, 1880, London.

فسن بل Fausboll, V. میتولوژی هند INDIAN Mythology.

فلیت دکتر Fleet, Dr. (Maga, Maues, and Vonoue) مجله آسیائی سلطنتی Sakastan 1932. ۱۹۰۷ فوشر Foucher, A.

The Beginning of Buddhist Art. پاریس ۱۹۱۷. قندهار مکتب هنری Ganhara. و نیز نام گروهی از هندیان باستانی که از غرب آمده و بعقیده هردوت مانند سغدی‌ها و باختری‌ها لباس می‌پوشیدند و همان سلاحها را بکار می‌بردند و در ارتش خشایارشا نیز گروهی ازیشان شرکت داشتند. هردوت کتاب سوم.

کاپیلا Kapila. روحانی دانش‌پژوه که در نواحی شمالی هند ساکن بوده است (در عصر اساطیری هند). کاپیلاواستو Kapilvastu. در نواحی شمالی جلگه مرکزی و دامنه‌های هیمالیا مولد بودا.

کاتاسریت ساکارا Kathasartasagara. از متون کلاسیک سانسکریت.

کارانا Karana از قبایل خارج از کاست در هند باستان. کارشیپت Karshipt. پرندهای که در وندیداد از آن سخن گفته شده و در سرزمین جمشید (پیما) به تعلم دیانت سرگرم است. کارگات Khareghat, P. M. دانشمندان پارسی (۱۹۴۳ - ۱۸۶۶) نگاه کنید به یادنامه کارگات بمبئی ۱۹۵۸.

سن Son. از شعبه‌های معروف رود گنگ است که در ابالت بهار به گنگ می‌پیوندد.

سندھو Sindhu. نام رودخانه سند در سانسکریت که ایرانیان بدان هند گفتند و کم‌کم سرزمین هند را بدین نام خواندند.

سوترا Sutra. از ارکان فلسفه هند که خود دارای شش مکتب جداگانه است. نگاه کنید به ج ۲ تاریخ فرهنگ و مردم هند و نیز متنی است منسوب به پانی‌نی.

سوراج. پادشاه هند که در عهد وی بت‌پرستی در هند رایج شد. فرشته ص ۱۱ چاپ نولکشور.

سوریا Surya. رب‌النوع خورشید. از خدایان هند که پیروان وی Sauras خوانده می‌شود نگاه کنید به تاریخ و فرهنگ مردم هند ج ۲ ص ۴۶۵.

سونگا Sunga. سلاطین برهمنی جانشین سلسله موریائی. شاترجی Chaterji P. M. دانشمند هند و نویسنده مقاله‌ای تحقیقی درباره اسامی قدیمی ایران در ریگ‌ودا. ایران لیگ ژانویه ۱۹۴۵.

شاکا Saka. نام درخت سرو در زبانهای قدیم هند. مذهب شکتا و روش تانتریک The Tantric System & the Saka Cult. نگاه کنید به کتاب Jastrou دین در بابل و آشور.

شاکیا Sakiya. اقوامی ساکن نواحی شمال و شمال غربی هند.

شاکادویپا Saka-Dvipa. سرزمین شاکاها (سکاها که اصلاً آریائی و ایرانی بودند و این سرزمین نیز در میان ایران و هند قرار داشت).

شاکاها Shakas. اقوام ساکن شمال غربی هند که آریائی و نامشان نیز ایرانی است.

شکندگومنیک و یجار. متن پهلوی: Drs. Hushang and West's Pazand Sanskrit Text 1887

شهبازگری Shahbazgarhi. در کنار رودخانه مکهام نزدیک قصبه مردان مرکز بلوک یوسف‌زائی در استان پشاور پاکستان در دامنه کوهی که نزدیک این قصبه است بفاصله ۸۰ پا از دامنه کوه آشوکا ۱۴ کتیبه نوبسافده است همه به خط خاراشتی.

شوکر Sukra. نام ستاره زهره در هند باستان. شیرمیسن دکتر کارل Schirmeison, Dr. Karl. مقاله وی در مجله آسیائی انگلستان سال ۱۹۱۰ ص ۱۱۸ درباره ریگ‌ودا و نقش ایرانیان در تکوین این کتابها.

علامی ابوالفضل، آئین اکبری، چاپ نولکشور ۱۸۸۲ ترجمه بلوخرمان به انگلیسی با شرح حال مصنف و اسما و اعلام. فانی محسن. دبستان المذاهب ترجمه به انگلیسی:

کیث و ماکنونالد Vedic Index. Macdonald & Keith
 کین پروفیسور A. V. Kane، دانشمند معروف ہندشناس
 مقیم پونہ کہ در سال ۱۹۷۲ در سن نود سالگی فوت کرد.
 کین کارا Kinkara، یا باکشاساها از اقوام باستانی ہند.
 گارودا Garuda، مرغ افسانہ‌ای (سپہرغ) کہ سامبا را
 با خود حمل کرد مشابہت داستان سامبا توسط این مرغ و زال
 توسط رستم کہ ہر دو نیز دارای نقص بدنی بودند.
 گارودامانا Garo-demana، بہشت ایرانیان: فروردین
 یشت و یشت ۱۳ شماره ۷۱.
 گجستک، بمعنی ملعون لقب اسکندر مقدونی است دکتر
 مودی Gasashta ثبت کردہ است.
 گرون ودل A. Grunwedel،
 Buddhist Art in India, London, 1901.
 گارودا Garuda، اربابہ مخصوص خدایان شامبا از
 گارودای کرشنا استفادہ کرد.
 گارونمانہ Garo-Nimanem، نشیمنگاہ آہورامزدا
 وندیداد فرد کرد نہم شماره ۲.
 گایا Gaya، ناحیہ‌ای در شمال ہند باستان.
 گایاسورا Gayasura، افسانہ‌ای محلی دربارہ پیروزی
 آئین برہما بر آئین بودا پس از گسترش بودائی.

راتان ناتار پارسی و سرمایہ‌دار معروف ہند کہ برای کشف آثار گرانقدر
 امپراتوران موریائی در پاتالی پوترا اعانہ‌ای سنگین پرداخت و پاداش
 وی کشف اثرات فرهنگی ایران بر ہند باستان بود



کاست Caste، طبقہ اجتماعی کہ در ہند از زمان آریائی‌ها
 برقرار شدہ و دارای استحکام بسیار است.
 کالہانا Kalhana، مؤلف راجترانگینی یا تاریخ قدیم
 کشمیر.
 کالیوانا Kalayavana، از پادشاہان اساطیری ہند کہ
 در نواحی شمال غربی سلطنت داشت.
 کالیداس Kalidas، اثر معروفش بہ سانسکریت
 Raghuvansha.
 کالینگا Kalinga، سرزمین، در شمال شرقی دکن کہ
 امروز اریسا نامیدہ می‌شود.
 کامبوجہا Kambojas، اقوام ساکن شمال غربی ہند.
 کاندایگیری Khamdagiri، ناحیہ‌ای در اریسا کہ
 غارہای مقدس کندہ کاری شدہ فرقہ جین در آن یافت می‌شود.
 کرسانی Keresani، یک خارجی مقتدر کہ نامش در
 ہمایشت آمدہ است و بعقیدہ دکتر میلز همان کریشنای ہندوہاست
 Dr. Mills کتابہای مقدس شرق ج ۳۱ صفحہ ۲۳۷.
 کسورای Kesurai، پادشاہ ہند معاصر منوچہر پادشاہ
 ایران نگاہ کنید بہ تاریخ فرشتہ.
 کلارک Clarke, Major، مقالہ وی دربارہ مرو در
 دائرۃ المعارف بریتانیکا.
 کلیسیا کا Klisiaka، مشتق از کلیسا و در قرون وسطی
 تاریخ ایران بعنوان دشمن عام آئین زرتشتی بکار می‌رفت.
 کنیدی Kenedy, J.، در طی مقالہ مشروح خود ایران
 را وسیلہ گسترش و نفوذ معماری آسیای غربی در ہند دانست
 و این مقدمہ‌ای شد برای ارائه کردن این مطلب یعنی نفوذ
 معماری و ہنر ایران در ہند باستان مجلہ سلطنتی آسیائی اوایل
 سال ۱۸۹۸ ص ۲۸۳، تحت عنوان The Early Commerce
 of Babylon with India 700-300 B.C.
 کنوج Kanauj، در حدود قرن سوم میلادی پایتخت پادشاہان
 سلسلہ مائو خاری Maukhari از جملہ اوانتی و رمان بودہ است
 Avanty-Varman، نگاہ کنید بہ تاریخ و فرہنگ مردم ہند
 ج ۲ ص ۹۹.
 کورچا Kurcha، سدرہ یا پیرہن مقدس پارسیان.
 کوسمپور Kusampur، نام قدیمی شہر پاتالی پوترا
 بمعنی شہر گل.
 کومبراہار Kumbrahar، آبادی در نزدیک پٹنا در
 ایالت بہار کہ خرابہ‌های پاتالی پوترا پایتخت باستانی ہند
 در کنارش قرار دارد.
 کیث Keith, A.B.
 Religion and Philosophy of the Vedas and Upnishads,
 1925. Cambridge Manss.
 و مقالہ وی در مجلہ آسیائی سلطنتی - ۱۸۹۸.

مارگو Margu. نام مرو در سنگنوشته‌ای هخامنشی.
ماکس مولر Max Muller, F. هندشناس و دانشمند
بزرگ آلمانی.

Six Systeme of Indian Philosophy, London, 1889.
ماگدا Magadha. بدبخته کشاتریا (اشراف و جنگجویان)
در نواحی هخامنشی هند قدیم ماگدا که شاید از مغ اشتقاق یافته
باشد خطاب می‌شد.

ماگتا Magatha. در نواحی شمال غربی امپراتور هند
باستان نزدیک به ایران به طبعه جنگجو ماگتا که شاید از مغ
گرفته شده باشد خطاب می‌شود.

ماگداها Magdaha. کشوری بسیار قدیمی در مشرق
جلگه بزرگ هند شامل قسمتی از بنگال و ایالت بهار کنونی
نخست پایتخت آن راجر گیره بود و سپس پاتالی پوترا پایتخت شد.
مالچاها Malechha. اقوام ساکن نواحی غربی و شمال
غربی هند.

ماندالا Mandala. يك فرضیه اجتماعی و سیاسی است
درباره روابط بین کشورهای تابعه امپراتوری، نگاه کنید به ص
۳۱۴ ج ۲ تاریخ و فرهنگ مردم هند.
مانوسامیتا Manusamhita. از متون معروف سانسکریت
نگاه کنید به تاریخ و فرهنگ در هند ج ۲ ص ۱۹۴.

مانو اسمریتی Manu Smriti. مانو بمعنی متفکر،
افسان نخستین، خدا و... مانو اسمریتی از قانونگذاران هند
باستان است که کتاب آرتا شاسترا بوی منسوب است. اسمریتی‌های
دیگری نیز بوده‌اند که عمر زندگی ایشان از قرن نخست تا ششم
پیش از میلاد تخمین زده می‌شود تاریخ مردم و فرهنگ هند
ج ۲ ص ۳۳۵ و ۲۵۷.

مایا Maya. لقب یکی از خدایان (الهه لکشمی) که
بمعنی عشق و قدرت الهی نیز هست.

مولتون دکتر Moulton Dr. J. H. دانشمند انگلیسی
نویسنده مقاله هند زرتشتی در تأیید نظرات دکتر اسپونر:
Zoroastrian Period in Indian History, Journal of the
Iranian Association Vol. V No., 7 P. 261-276.

مجموعه مقالات آسیائی مودی J.J. Asiatic Papers.
Modi در چهار جلد چاپ بمبئی جلد دوم حاوی مقاله پاتالی
پوترا چاپ ۱۹۱۲ بمبئی.

مجموعه مقالات مردم شناسی Anthropological Papers.
در چهار جلد چاپ بمبئی ۱۹۲۹ - ۱۹۱۱.

مجله انجمن ایرانی The Journal of Iranian
Association. فقط چند دوره از آن در بمبئی منتشر شده است.
و اولین شماره در آوریل ۱۹۱۲.

مرو Merv, Meru, Maur اشکال مختلف نام مرو که
در انساکلیدی بریتانیکا ج ۱۸ ضبط شده است.

دکتر گری Gray, Dr. Louis, H. مقاله وی
Maongha Gaochitra Spiegel Memorial Vol. Ed. By
J. J. Modi, P. 160-168

گلدستوکر Goldsticker. ناشر و مصحح کتاب:
Manavkal Pasutra.

گوپتا (سلسله پادشاهی) Guptas. در سال ۳۲۰ میلادی
در شمال هند امپراتوری گوپتا توسط چاندرا گوپتا اول
پی‌ریزی شد و این سلسله تا ۵۶۹ حکومت داشت و یکی از
درخشانترین ادوار تاریخ هند را بوجود آورد. گوپتاها در
غرب با ساسانیان همسایه بودند و روابطی میان دو سلسله معروف
وجود داشت.

گوراموکھا Gauramukha. (سفید چهره) پادشاه
ماتهورا بود که به سامبا کمک کرد تا وی از لک و پیس پاک شود.
گوهایاکاها Guhyakas. از اقوام قدیمی هند که از ایشان
در مهابهارت سخن رفته است.

گیرنار Girnar. ناحیه‌ای است در شبه جزیره کاتیاوار
در مغرب هند که چند سنگنوشته آشوکا در آن یافته شده است.
لاسن (آلمانی) Lassen. کتاب وی

Die alt Persischem Keilenschugtem von Perspoles.
1836.

لو Lau N.N.
Studies in ancient Hindu Polity, Longmen 1914.
و نیز Inter State Relation in Ancient India, Calcutta, 1920.

لوکایاتا Lokayata. بمعنی شرک در ادبیات سانسکریت
باستان.

لومبینی (باغ) Lumbini. نقطه‌ای که در مرز جنوبی
نیپال نزدیک هند (۶ کیلومتری) نزدیک پادرا محل اصلی
تولد بودا.

لیچاوی‌ها Lichhavis. از اقوام آریائی شمال هند، در
قرن ششم پیش از میلاد در شمال هند اتحادیه‌ای از هشت خاندان
بزرگ آریائی وجود داشت که لیچاویها و واجیسیها Vajjis
از آن بودند نام این دولت موثقه نیز از نام واجیسیها اقتباس
شده است.

The Vrijian (Vajjion) Confederacy.

لی‌تسای Li-tsa-byi. نخستین سلسله پادشاهی تبت.
مارا Mara. مشخص افعال زشت و گناه (اهرم) در
آئین هندو.

مارشال Marshal, Dr. Sir John. باستانشناس و رئیس
باستانشناسی هند از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۲ درباره باستانشناسی
هند تحقیقات بسیار کرده است و بر اساس این تحقیقات نفوذ
خارق‌العاده فرهنگ و تمدن هخامنشی بر موریا‌های هند را
ثابت کرده است.



دکتر جمشید جی جیوانجی مدی

بزرگ (داستان بزرگ جنگ اقوام بهرت) Mahabharata از اقوام بهرت در ریگ ودا نام برده شده است و در سرزمینی در حوزه علیای رود گنگ و جمن زندگی می کرده اند و معروف ترین پادشاه ایشان کورو Kuru نام داشت که کشورش را بنام وی کوروکشترا خواندند.

مهایانا (طریقه بزرگ) Mahayana. در برابر هینایانا Hinayana (طریقه کوچک) در مذهب بودائی مهایانا را مکتب جدید نیز گویند در برابر هینایانا که طریقه قدیم یا گردونه کوچک نامیده شود.

مهرشوارا Mihreshwara. معبدی معروف در شهر مهراپور که توسط پادشاهی بنام مهرکلا ساخته شد.

مهرکلا Mihircula. در تاریخ قدیم کشمیر راجترانگینی نام ۵۲ پادشاه گمنام آمده است که مهرکلا نیز از آن جمله است با احتمال قوی این نام ایرانی است. نگاه کنید به مقاله ویلسن در مجله تحقیقات آسیائی ج ۱۵ ص ۱۱۹ - ۱.

مهندرا (شاهزاده) Mahendra. یکی از سه پسر امپراتور آشوکاست که نامش با دو برادر دیگرش Jashauka, Kunala در روایات برجای مانده در کتیبه ها فقط نام يك پسر وی Tivara ذکر شده است.

میترا و میتراوانا (Mitra) Mitra. عبادتگاه سامبا پسر کرشنا در شمال غربی هند.

میتریا بودیساتوا Maitreya Bodhissattva. يك

مریاه Meryah. اصطلاح مخصوص برای قربان کردن انسان.

مک گریندل Mac Grindle, J. W.

The Invasion of India by Alexander the Great as described by Arrian, Q. Curtius, Diodoras, Plutarch and Justin, New Ed. Westminster, 1896.

مگاستنیس Megasthenes. سفیر سلوکوس در دربار چاندراگوپتا و سفرنامه وی درباره موریائیهای هند. این سفرنامه مفقود شده اما بعضی قسمتهای آن در کتابهای دیگر نقل شده است، نگاه کنید به ص ۶۰ ج اول تاریخ فرهنگ مردم هند، منابع.

ملچاها Melechas. یا نیشاداها Nishadas. قومی بودند که از ازدواج پدری برهمن و مادری طبقه پائین بوجود آمدند و نژادی مخلوط در آریاها و غیر آریاها بودند.

ملچاپرایاچاناپادا Melechapravanapada. سرزمین ملچاها که گروهی غیر هندی بودند.

موتسو ترا هسی Mu-tso-tra-he-si. خردمند بزرگ تبتی و روحانی بودائی که اصالة ایرانی بوده است، نگاه کنید به:

Indian Antiquary Vol. XXXVII, March 1908. P. 80.

مودرا کشاسا Mudrakashasa. مجموعه ای از متون سانسکریت.

مورا Mura. نام مادر چاندراگوپتا نخستین امپراتور موریائی هند.

مورای مارگارت Murry, Margaret. مقاله وی در مجله Royal Marriages and Matrimonial descent Journal of Anthropological Institute of England, July-December 1915.

موروا Maurva. نام مرد در اوستا.

موریا Maurya. نام سلسله معروف هند باستان (۱۸۷-۳۲۳) نگاه کنید به تاریخ و فرهنگ مردم هند ج ۲ ص ۵۴ و مقاله این جانب در یادنامه کوروش بمبئی Ashoka the Messiah of India or Cyrus of the East. زیر نویس شماره ۳.

مونصهرا Monsahra. مرکز بلوک هزاره در شمال غربی پاکستان در پنجانیر آشوکا کتیبه هائی چند بخط خاراشتی نویسانده است.

مهایهات: مجموعه ای از داستانهای کهن که به شخصی به نام ویاسا Viasa منسوب است و مخزن است بر شار از افسانه ها سنن و مطالب مربوط به زندگی آریانها. تکامل کتاب در قرنهای نخستین میلادی انجام شده اما آغاز کار معلوم نیست متن اصلی که داستانهای دیگر بدورش تنیده شده مربوط است به جنگهای جانشینی که میان دو گروه غموزاده کائوروها Kaurvas و پنداواها Pandavas در گیر می شود - مهایهات از دو جزو ترکیب شده بهات جنگ اقوام بهرت (هندوان) و رنا بمعنی

وجود آسمانی و معنوی در آئین بودا .

ناردا Narada . خردمند و پارسای جاودانی هند معاصر باکرشنا .

ناندا Nanda . خاندان سلطنتی هند پیش از سلسله موریائی (معاصر با آخرین پادشاهان هخامنشی ایران) .

ناواناندا Nava Nanda . نانداهای نوین یا موریائیها .

نمانا (اوستائی) Namana . یعنی خانه .

نیک سوپها Nikusubha . دختر رجسوا نام دیگرش هاوانی منسوب به قبیلدای از مهرپرستان هند RV I. 116-16 .

نیروانا Nirvana . تشریح نیروانا که یک حالت یا وضع خاص فلسفی است مشکل و عملاً غیرممکن بنظر می رسد زیرا

توصیف یک حالت مربوط به وضعی نامحدود با کلمات و دانستنیهای محدود ماکامل و شامل نخواهد بود نیروانا یا نیبھانا Nibhana

یعنی آخرین مرحله افکار و خواستهای بشری برای تولد مجدد در مجموعه اریاپارییسانا Aryapariyerana-Sutta نیروانا

یعنی حالتی که فساد بیماری و مرگ بدان راه ندارد ، از بند غم و ناپاکی آزاد است و اوج و کمال وجود است . تاریخ و فرهنگ

مردم هند ج ۲ ص ۳۷۲ .

نیسیبی (نسایه) Nisibis . ناحیه ای بوده است در نزدیکی هرات که در برخی متون سانسکریت ذکر شده است .

واچارچا Vacharcha . بمعنی مهرپرست .

وادل Waddel, Dr. L. A. دانشمند نخستین انگلیسی

کسی بود که دریاتالی پوترا به حفريات پرداخت و گزارش وی

در تحت عنوان :

Annual Reports of the Archaeological Survey, Eastern Circle 1903. Report on the Excavation of Pataliputra, Discovery of the Exact Site of Asoka's of Pat 1892.

وارتا . بمعنی کشاورز می باشد و هنر بطور کلی نیمبخش

از کتاب ارتاشاسترای چانکیا . نگاه کنید به ص ۳۰۳ ج ۲ تاریخ و فرهنگ مردم هند .

وارونا Varuna . ازخدایان آئین هندو که تصور می شود

نامش از اورانوس یونانی بمعنی آسمان گرفته شده باشد در ریگ ودا از آن نام برده شده و سرودهایی مختصر بدان منسوب

است نگاه کنید به تاریخ و فرهنگ مردم هند ج ۱ ص ۲۲۴ و ص ۳۶۸ .

وایشیثا Vasishta . روحانی و پارسای جاودانی معاصر باکرشنا .

ویبر Weber, A. محقق اروپائی که درباره وداها و عصر ودائی مطالعات گرانقدر دارد (مطالعات هندشناسی

به آلمانی) Uber das Ramayana, Berlin 1870.

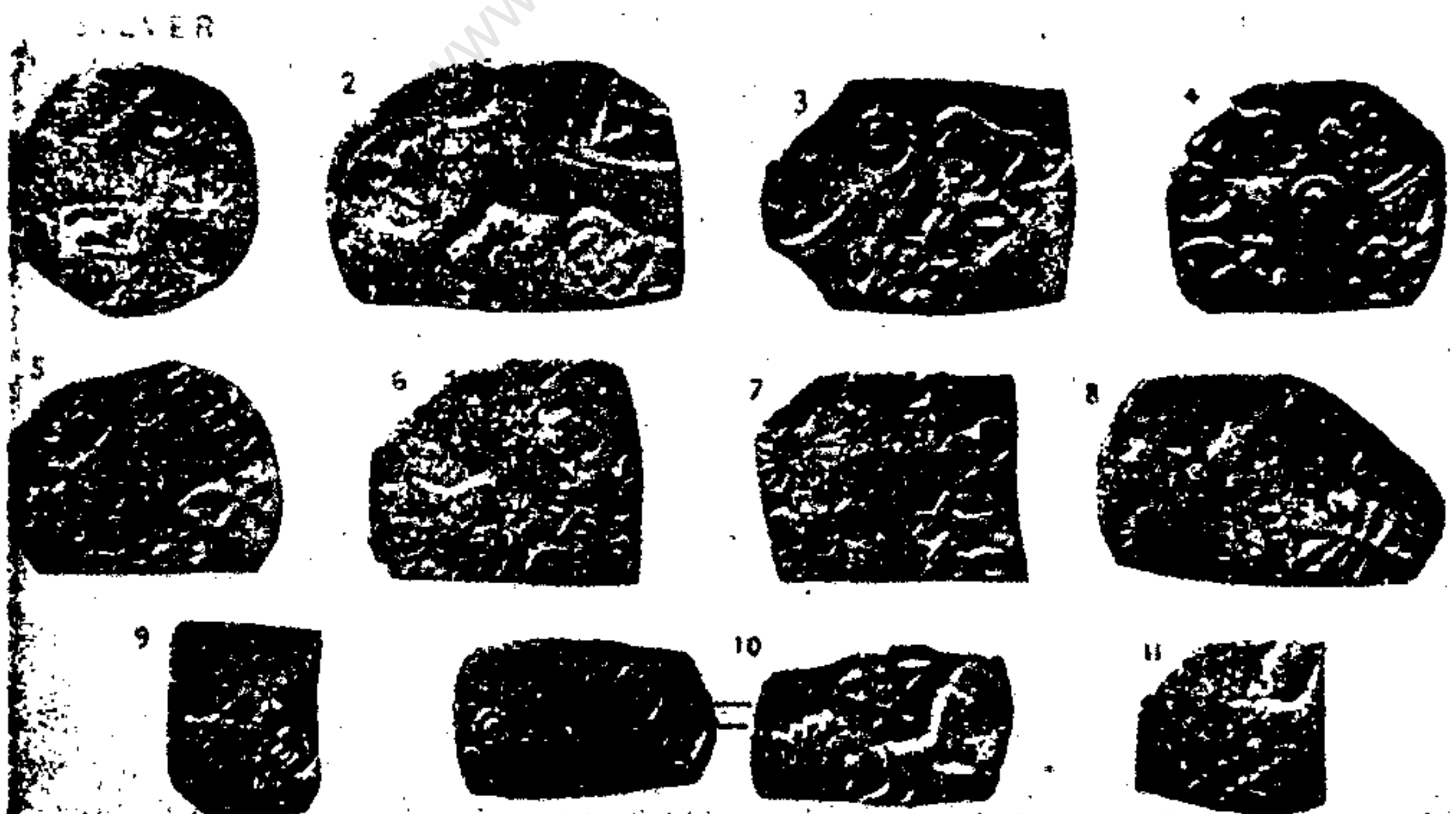
وراتیا کساتریا Vratya-Kstriya . نیمه اول بمعنی خارجی

است و کساتریا یا کساتریا بمعنی شاهزاده ، طبقه اول در هند قدیم بدین نام خوانده می شدند - این کلمه مرکب یعنی

شاهزادگان خارج از کاست .

وسالی Vasali . از قدیمی ترین شهرهای هند باستان

سکه های فشاری هند که نخستین سکه هند بوده اند و مظهری از نفوذ تمدن ایران بر هند باستان شمرده می شوند



ویدیابھوسانا

Vidyabhusana, Prof. Satis Chandra. مقاله وی
Persian affinities of the Liehaviies. Indian Antiquary
Vol. XXXVII, March 1903.

ویشنو پورانا Vishnu Purana. یکی از هیجده داستان
هند قدیم و قسمتی از مجموعه بزرگ پوراناها.
ویلفورد Wilford, Col.

Asiatic Researches (1798) Vol. V p. 269 and (1822)
Vol. XIV p. 380.

هاستینگ Hasting. Dictionary of the Bible.

هاری Hari. از سرداران ایندیرا شاه خدایان.
هدو Hoddo. هیئت ادغام شده هند. در تورات هند
این چنین ذکر شده است.

هدی والا Hodiwala, S. K. (۱۸۷۰-۱۹۳۱). دانشمند
بارسی نویسنده کتاب آئین هند و ایرانی
INDO-IRANIAN Religion, Bombay 1929.
کد شکل مقالات نیز در مجموعه
نشریه مؤسسه خاورشناسی کاما منتشر شده و نیز یارسیان هند
قدیم: ۱۹۲۴.

Parsis of Ancient India Bombay 1920.

هنا. عصاره گیاهی که در اوستا ذکر شده و با « سما »
در سانسکریت تطبیق می شود.

هوپکینز Hopkins, E. W.
The Religions of India Boston. — 1895. Epic Mytho-
logy. Strasburg 1915.

هوی Hovovi. زن سوم زرتشت پیامبر.
هیدوش Hidush. هند در کتیبه های نقش رستم و تخت
جمشید شاید نویسنده بجای هیندوش هیدوش نوشته نگاه کنید:
Dr. Tolman سنگ نوشته های قدیم ایران.

هیون تسانگ Hiuan Tshang. زائر چینی که در قرن
هفتم به هند آمد، در عصر امپراتور آرشا Arsha. کتابش
حاوی اطلاعات مهمی درباره هند میانه است به انگلیسی هم
ترجمه شده است: تحت عنوان

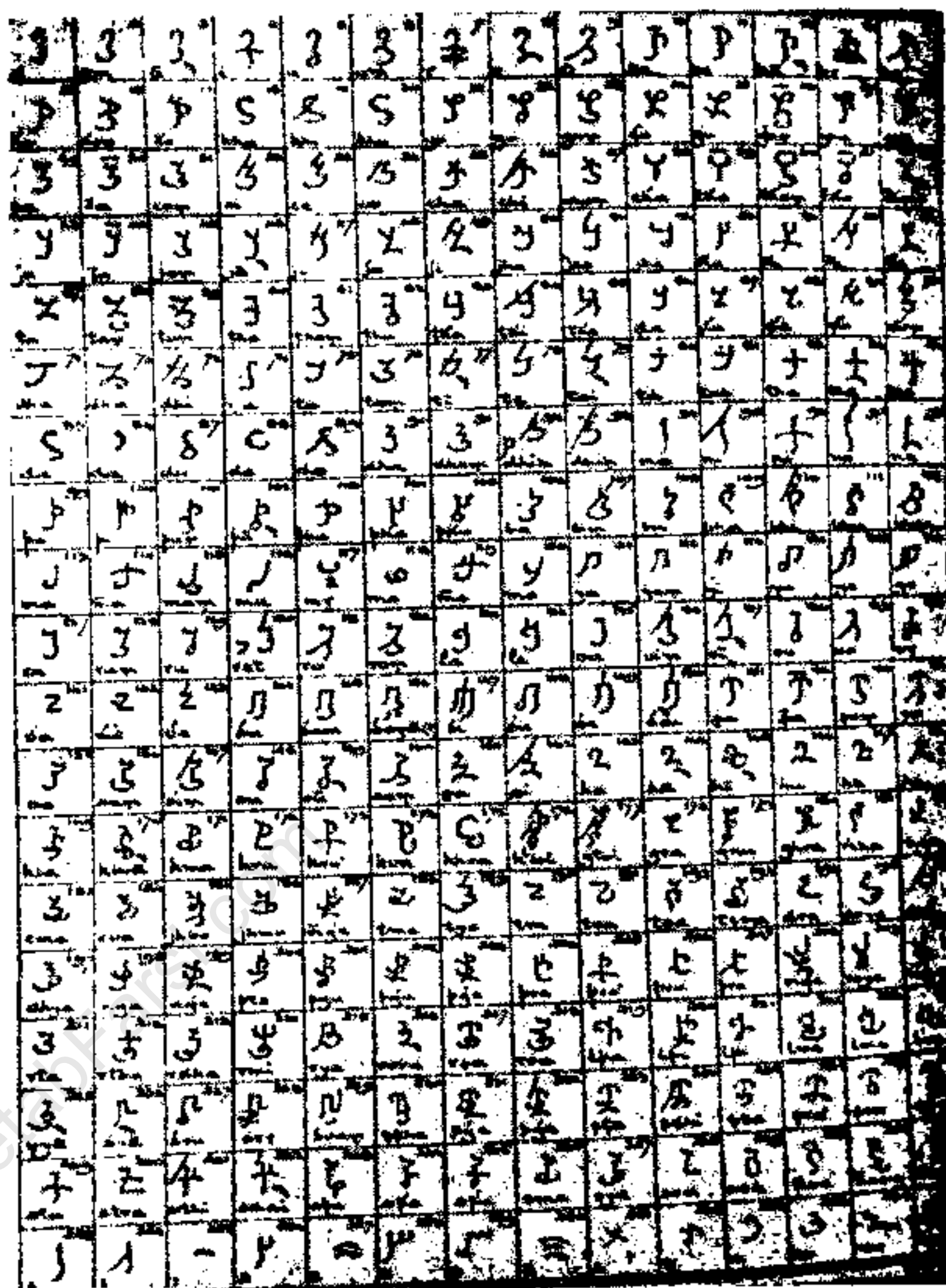
Si-ya-ki Buddhist Records of the Western World,
Samual Beal 1884.

یوانا Yavanas. اقوام ساکن شمال غربی هند.
یادنامه مدی Modi (J. J.) Memorial Volume
Bombay 1930 حاوی مقالات جالب ایران شناسی.

یوانا یا بهاگاداتا Yavanas. از قسار گفته بانی
نوشته های پارسیان. نگاه کنید به یادداشت های راولینسن
Rawlinson. در کتاب سوم هزدوت:

Proper Names of Meds and Persians.

یوجانا Yojana. واحد طول در هند باستان.



الفبای خاراوشی

در کنار رودخانه Gandaki بین پاتالی پوترا و کاپیلاواستو
(مولد بودا) در نواحی شمال استان بهار. اکنون بجای آن
بهار Basarh بوجود آمده (در ناحیه مظفرپور).

وگل Mayaracitan Pataliputra. Vegel, J. PH.

وندیداد Vandidad. یکی از بخش های اوستا.

وهمن Vahuman. نام یک فرشته (در آئین زرتشتی).

وهومانه Vehu Manah. نام یک فرشته در آئین زرتشتی
جاکسن ص ۳۶.

ویاسا Vyasa. روحانی و پارسای جاودانی معاصر
با کرشنا.

ویجا (اوستائی) Vica. بمعنی کوی.

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنر و مردم لطفاً در تهران به‌نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

ژکفر	خانه آفتاب
خیابان تخت‌جمشید - مقابل سفارت امریکا - شماره ۳۸۹	خیابان روزولت روبروی دانشسرای عالی شماره ۱/۱۵۴
شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر	انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن
کتابفروشی ابن‌سینا میدان ۲۵ شهرپور	خانه کتاب
کتابخانه چهر روبروی دانشگاه	خیابان شاهرضا - روبروی دانشگاه
کتابخانه سنائی (شماره ۱) خیابان شاه‌آباد	کتابفروشی سخن خیابان نادری
کتابخانه سنائی (شماره ۲) خیابان آذر روبروی دادگستری	کتابفروشی دهخدا روبروی دانشگاه
دفتر مجله هنر و مردم خیابان ایرانشهر شمالی شماره ۳۰۰	کتابفروشی طه‌وری روبروی دانشگاه

